



مجله سیاست دفاعی

نشریه مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)

(شماره استاندارد بین‌المللی ۵۰۸۷-۱۰۲۵)

سال بیستم، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۰، شماره پیاپی ۷۷

| | |
|--|---|
| نشانی: دانشگاه جامع امام حسین (ع) - مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی شماره تماس مستقیم: ۷۷۱۰۵۷۶۵ دورنگار: ۷۷۱۰۵۷۴۷ | صاحب امتیاز: دانشگاه جامع امام حسین (ع)، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی مدیر مسئول: علیرضا فرشچی سر دبیر: دکتر سید یحیی صفوی دبیر تحریریه و مدیر داخلی: علی قنبرزاده حروف چینی و صفحه‌آرایی: محمد حسین سعادت ناظر چاپ: اندیشه‌گاه علم و صنعت جهان معاصر لیتوگرافی، چاپ و صحافی: انتشارات شکیب قیمت: ۵۰,۰۰۰ ریال قیمت لوح فشرده: ۲۵,۰۰۰ |
| نشانی پستی: تهران - صندوق پستی ۳۴۵۹-۱۶۷۶۵ مرکز فروش: تهران - بزرگراه شهید بابایی - بعد از پل لشکرک - دانشگاه جامع امام حسین (ع) ساختمان شهید بروجردی - طبقه دوم - مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی شماره تماس: ۲ - ۷۷۱۰۵۷۴۱ | |

هیأت تحریریه، مشاوران علمی و داوران مجله سیاست دفاعی

(به ترتیب حروف الفبا)

هیأت تحریریه

| | |
|--|---|
| دکتر علی اکبر احمدیان (استادیار مدیریت، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | دکتر محمدابراهیم سنجقی (استادیار مدیریت استراتژیک، دانشگاه مالک اشتر) |
| دکتر محمدحسین افشردی (دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | دکتر سیدیحیی صفوی (دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |
| دکتر همایون الهی (استاد علوم سیاسی، دانشگاه تهران) | علیرضا فرشچی (رئیس مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی) |
| دکتر بهادر امینیان (استادیار روابط بین الملل، دانشگاه امام جامع حسین (ع)) | دکتر جهانگیر کرمی (استادیار روابط بین الملل، دانشگاه تهران) |
| دکتر حسین حسینی (استادیار علوم سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | دکتر منوچهر محمدی (دانشیار مطالعات بین الملل، دانشگاه تهران) |
| دکتر حسین دهقان (استادیار مدیریت، دانشگاه مالک اشتر) | دکتر پرویز میرعباسی (دانشیار حقوق، دانشگاه تهران) |
| دکتر ابراهیم متقی (استاد روابط بین الملل، دانشگاه تهران) | دکتر سیدجلال دهقانی (استاد روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی) |
| | دکتر حسین علایی (دانشیار مدیریت، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |

هیأت داوران

| | |
|---|--|
| دکتر حسین اردستانی (استادیار علوم سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | دکتر حسین ظریف منش (فرمانده دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |
| دکتر سیدعلی حسینی تاش (استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | دکتر اصغر قائدان (استادیار تاریخ، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |
| دکتر محسن رضایی (استادیار اقتصاد، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | غلامرضا محرابی (عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |
| اکبر رمضان زاده (رئیس پژوهشکده عالی جنگ) | سیدحسین محمدی نجم (پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |
| دکتر الله مراد سیف (استادیار اقتصاد، دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | دکتر قدیر نظامی (استادیار دانشگاه عالی دفاع ملی) |

مشاوران علمی

| | |
|---|--|
| دکتر هادی مراد پیری (عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | محمدحسین قنبری جهرمی (عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |
| سیدکمال الدین محمد رفیعی (پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | احمد محمدزاده (مشاور مرکز راهبردی سپاه) |
| دکتر محمدعلی سبحانی (عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | دکتر عباس مهری (عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |
| احمد غلامپور (عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)) | مهدی نطاق پور (عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)) |

شرایط تدوین و ارسال مقاله‌های علمی - پژوهشی برای چاپ در مجله سیاست دفاعی

پژوهشگران گرامی لطفاً هنگام ارسال مقالات به نکات زیر توجه فرمایید:

الف) ملاحظات کلی

- ۱ - مقالات فقط مربوط به حوزه‌های دفاعی، امنیت ملی و امنیت بین‌المللی و در سطوح راهبردی و عملیاتی باشند.
- ۲ - مقاله باید تحقیقی و حاصل کار پژوهشی نویسنده یا نویسندگان باشد. مقالات مروری از نویسندگان صاحب‌نظر و حائز اثرات و مقالات پژوهشی در زمینه مورد بحث، به شرطی پذیرفته می‌شود که منابع معتبر و متناهی، مستند تحقیق قرار گرفته باشد.
- ۳ - مقاله ارسالی نباید قبلاً یا همزمان برای چاپ یا ارائه به نشریات دیگر و یا همایش‌ها ارسال شده باشد.
- ۴ - نام نویسنده یا نویسندگان همراه با رتبه علمی، محل اشتغال و نشانی کامل و تلفن تماس همراه مقاله باشد.
- ۵ - نشانی کامل نویسنده عهده‌دار مکاتبات: شامل نشانی پستی، شماره تلفن، شماره دورنگار و نشانی پیام‌نگار (E-Mail) به فارسی و انگلیسی.
- ۷ - چنانچه مخارج مالی تحقیق یا تهیه مقاله توسط مؤسسه‌ای تأمین شده باشد باید نام مؤسسه در صفحه اول درج شود.

ب) ساختار و شکل ارائه مقاله

- ۱ - رعایت ساختار پیشنهادی الزامی است: عنوان، چکیده (حداکثر ۸ سطر)، کلید واژه (حداکثر ۵ واژه)، مقدمه (دربرگیرنده بیان مسئله و ضرورت، سؤال یا فرضیه و روش تحقیق)، چارچوب نظری (تحلیلی)، داده‌ها و مباحث تفصیلی تحقیق، نتیجه‌گیری، چکیده انگلیسی (حداکثر ۲۵۰ کلمه)، کلید واژه انگلیسی (حداکثر ۵ کلمه)، فهرست منابع (منابع لزوماً باید در متن مقاله استفاده شده باشد).
- ۲ - تیتروهای اول، دوم و سوم به ترتیب با فونت‌های B Zar Bold ۱۱، ۱۰، ۹ مشخص شده باشد.
- ۳ - متن مقاله حداکثر در ۲۵ صفحه با نرم‌افزار Word 2003 به بالا و قلم B Lotus و فونت ۱۲ و متن انگلیسی با Calibri 10 آماده و ارسال گردد.
- ۴ - مقاله باید سلیس و روان و بدون هیچ‌گونه غلط املائی نگارش یابد و از آوردن اصطلاحات خارجی که معادل دقیق و ابلاغ شده فارسی دارد، خودداری گردد. معادل خارجی اسامی و اصطلاحات خارجی در پانویس به صورت اتوماتیک آورده شود و در هر صفحه به طور مستقل شماره‌گذاری گردد.
- ۵ - نمودارها، جداول و اشکال با یکی از نرم‌افزارهای Office به زبان فارسی و در اندازه‌های ۸×۱۲ یا ۱۶×۱۲ طراحی شود و اختصارات آنها در پانویس توضیح داده شود. نمودارها، جداول و اشکال باید دارای شماره‌های متوالی باشند و بدون نیاز به مراجعه به توضیحات متن گویا باشند.
- ۶ - تیتروهای عنوان و نوع قلم مربوط مطابق جدول شماره ۱ که در انتهای این راهنما خواهد آمد، می‌باشند.

ج) روش ارجاع به منابع

۱ - در متن

- ۱-۱ - مأخذ در متن مقاله داخل کمان به صورت (نام‌خانوادگی، سال انتشار: شماره صفحه)؛ مانند (متقی‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۵)؛ (Smith, 1990: 23)

۲-۱ - اشاره به منابع دارای چند نویسنده به صورت (نویسنده و همکاران، سال انتشار، شماره صفحه) مانند (متقی زاده و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۸)؛ (Smith, etal, 2004: 8)

۳-۱ - اشاره به آدرس های اینترنتی به صورت (نام خانوادگی نویسنده / نام مرجع تدوین کننده، سال)
 ۴-۱ - در تمامی منابع اگر نویسنده دارای دو یا چند منبع در یک سال باشد، پس از ذکر سال لازم است فصل یا ماه نشر اثر آورده شود، مانند (احمدی، پاییز ۱۳۸۸) و (احمدی، بهار ۱۳۸۸)؛ (Digman, Apr 1999) و (Digman, Jan 1999)

۲ - در پایان مقاله

فهرست منابع در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا به صورت زیر آورده شود:
 ۱-۲ - کتاب تألیفی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان کتاب، محل نشر، نام ناشر.
 ۲-۲ - کتاب ترجمه‌ای: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان کتاب، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر.
 ۳-۲ - مقاله: نام خانوادگی، نام، «عنوان مقاله»، نام مجله، دوره، شماره، شماره صفحات (ابتدا و انتهای مقاله)، سال نشر.
 ۴-۲ - آدرس اینترنتی: نام خانوادگی، نام و نویسنده و نویسندگان / مرجع تدوین کننده، عنوان مطلب، آدرس صفحه اینترنتی، تاریخ بارگذاری، تاریخ مشاهده.

۵) تذکرات

۱ - آرا و دیدگاه‌های ارائه شده در مقالات الزاماً بیانگر نظر و دیدگاه مجله نیست.
 ۲ - مسئولیت ناشی از صحت علمی یا دیدگاه‌ها و ارجاعات مندرج در مقاله به عهده نویسنده یا نویسندگان است.
 ۳ - مجله حق رد یا قبول و نیز ویراستاری مقالات را برای خود محفوظ می‌دارد و از بازگرداندن مقالات رد شده معذور است.
 ۴ - دریافت مقاله از سوی مجله الزاماً به معنای پذیرش قطعی آن برای چاپ نیست.

جدول شماره ۱

| نوع قلم | عنوان | نوع قلم | عنوان |
|-------------------|--|-----------------|--|
| B Lotus 10 Italic | متن چکیده و کلیدواژگان | B Zar 11 Bold | عنوان مقاله با تیتراژ ۱ |
| B Lotus 9 | متن پانویس فارسی | B Zar 10 Bold | عنوان چکیده، کلید واژگان، مقدمه و ...، نتیجه گیری (تیتراژ ۲) |
| Calibri 8 | متن پانویس انگلیسی مانند: | B Zar 9 Bold | عناوین فرعی زیرمجموعه‌ی تیتراژ ۲ با تیتراژ ۳ |
| B Lotus 12 | متن مقاله | B Lotus 11 Bold | عناوین فرعی زیرمجموعه تیتراژ ۳ با تیتراژ ۴ |
| B Lotus 10 | ارجاعات منابع داخل متن به فارسی مانند: (متقی زاده، ۱۳۸۱: ۲۵) | B Lotus 10 Bold | تیتراژ جدول‌ها، نمودارها و عکس‌ها (تیتراژ جدول‌ها و نمودارها باید بالای آن‌ها و تیتراژ شکل‌ها پایین آن‌ها و در وسط ذکر شود). |
| Calibri 9 | ارجاعات منابع داخل متن به انگلیسی مانند: (Smith, 1990: 23) | | |

کلیه حقوق برای مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع) محفوظ است.

نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست مطالب

مجله سیاست دفاعی، سال بیستم، شماره ۷۷، زمستان ۱۳۹۰

صفحه

عنوان

مقاله‌ها

- ۹..... بازاندیشی مفاهیم و بنیادهای جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در پارادایم پست‌مدرنیسم
/ زهرا پیشگاهی فرد
/ وحید کیانی
- ۳۳..... سیاست دموکراسی‌سازی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد امریکا (کلیتون، بوش و اوباما)
/ سید اصغر کیوان‌حسینی
/ راحله جمعه‌زاده
- ۵۵..... سنجش عوامل واگرایی ژئوپلیتیکی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و راهبردهای مقابله با آن
/ عباس علی‌پور
/ علی بختیارپور
/ برات فرجی
- ۸۵..... ابعاد فکری و مادی ضد ژئوپلیتیک
/ اسکندر مرادی
- ۱۲۷..... رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در برابر ایران؛ تاختن اسب روی لبه تیغ
/ رضا جنیدی
- ۱۶۱..... نقش تنگناهای ژئوپلیتیکی در راهبرد جنگ‌طلبانه‌ی عراق
/ چمران بویه
/ مراد کاویانی
/ رضا جنیدی
- ۱۹۵..... تحلیل ژئوپلیتیک سوریه: بستری برای تدوین سیاست خارجی ایران در خاورمیانه
/ کاظم ذوقی بارانی
/ روح‌ا... قادری کنگاوری
/ محمدرضا فراتی

چکیده انگلیسی

/ سید سعادت حسینی دمایی

سخن سردیبر

ژئوپلیتیک^۱ به عنوان شکلی از دانش قدرت^۲ در دوره‌ی رقابت استعمارگران در طی سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۵ میلادی پدید آمد که در آن هنگام، امپراتوری‌های رقیب در جنگ‌های متعددی از جمله جنگ جهانی اول و دوم همواره برای توسعه‌ی حوزه‌ی نفوذ و سلطه‌ی ژئوپلیتیکی خود در حال جنگ بودند. نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک از راتزل تا مکیندر، از هاوس هوفر تا باومن و از اسپایکمن تا کسینجر هرگز بی‌طرف نبوده‌اند. همه‌ی نظریه‌های ژئوپلیتیکی یک گرایش مشترک داشت و آن‌هم تولید دانش برای مشروعیت بخشیدن به استعمارگری‌های حکومت‌ها و در نهایت قدرت‌افزایی کشورهاشان بوده است. به عنوان مثال، هاوس هوفر، ژئوپلیتیسین برجسته‌ی آلمانی، در راستای القای افکار توسعه‌طلبانه‌ی خود به مردم آلمان در مقاله‌ای با عنوان «چرا ژئوپلیتیک؟» چنین می‌نویسد: «آلمان باید از فضای زندگی محدود و فعلی‌اش خارج گردد و وارد دنیای آزاد شود. به نظر هاوس هوفر، راه تضمین امرار معاش و بقای مردم آلمان، ترسیم مجدد مرزهای سرزمینی، و بنابراین، مورد سؤال قرار دادن نظم تحمیلی پس از جنگ و ادغام تمامی مردم آلمانی‌نژاد در مجموعه سرزمین وسیع مرکزی است. در نهایت، اندیشه‌های راتزل و هاوس هوفر به‌همراه نظریه‌ی جبر جغرافیایی که بر مبنای داروینسم اجتماعی استوار بود، چنان با کوردلی‌های نژادی هیتلری پیگیری شد که تقریباً منجر به نابودی جغرافیای سیاسی و «ژئوپلیتیک» به‌منزله‌ی یک مبحث دانشگاهی، به مدت حدود ۳۵ سال شد.

ژئوپلیتیک پس از تحمل یک دوره‌ی انزوا در دهه‌ی ۱۹۷۰ با عنوان «ژئوپلیتیک انتقادی» حیاتی مجدد گرفت. از آن‌زمان، رویکردهای سستی به ژئوپلیتیک مورد سؤال قرار گرفت و برخی متفکران با ساخت‌شکنی از گفتمان سلطه‌جویانه، مبانی نظری و حوزه‌ی معنایی این مفهوم را به پرسش و نقد کشیدند. در چهارچوب رهیافت مذکور، افرادی نظیر ویتفولگ (ژئوپلیتیک به مثابه ایدئولوژی بورژوازی)، باومن (ژئوپلیتیک به مثابه یک شبه علم)، لاکوست (ژئوپلیتیک در قالب یک شکل از منطق جغرافیایی)، اشلی (ژئوپلیتیک به مثابه فضا‌مندسازی سیاست‌های جهانی)، دالبی (ژئوپلیتیک به مثابه حیطه‌ی فضایی)، به نظریه‌پردازی پرداختند. به نظر منتقدان ژئوپلیتیک سستی، ژئوپلیتیک باید مانند یک کنش گفتمانی و به صورت انتقادی از لحاظ مفهوم مورد بازنگری قرار

1- Geopolitic.

2- Power Knowledge.

گیرد. هدف ژئوپلیتیک انتقادی بررسی معانی صریح و ضمنی‌ای است که به‌منظور توجیه اقدامات ژئوپلیتیکی برای خود جایگاه و نقشی ایجاد کرده‌اند. اهمیت تحقیقات ژئوپلیتیک انتقادی در این است که به‌روشنی و صراحت نشان دهد که بسیاری از مبانی و بنیادهای تصورات، که در سیاست‌سازی خارجی استفاده می‌گردد، خود کلیدی برای اقدام ژئوپلیتیکی هستند.

لاکوست مشاهده کرد که ژئوپلیتیک رایج، به دلیل سوءاستفاده از شواهد جغرافیایی به نفع مقاصد امپریالیستی و اشغالگرانه لکه‌دار شده است. این‌گونه ژئوپلیتیک، امکان داشت که از اندیشه‌ای کم‌تحرک و منحرف نشأت گرفته و در صورت اتخاذ آن در رسانه‌های گروهی، گرفتار انحرافی فریب‌کارانه و وطن‌پرستانه شود. با این همه، وی معتقد بود که می‌شود ژئوپلیتیکی را که از لحاظ علمی، مستقل و بی‌طرفانه است نیز به‌وجود آورد؛ ژئوپلیتیکی جایگزین که قادر باشد با دیدگاهی متعالی به امور جهان نگرسته و به تحقیقی عینی پردازد که آلوده پیوند با کشور و امپراتوری نباشد.

از این‌رو، می‌توان گفت، ژئوپلیتیک انتقادی به‌دنبال آشکارسازی سیاست‌های پنهان و پشت پرده‌ی دانش ژئوپلیتیک است. ژئوپلیتیک انتقادی چنین فرض نمی‌کند که «گفتمان ژئوپلیتیکی» زبان حقیقت و درستی است، بلکه آن‌را به عنوان گفتمانی تلقی می‌کند که در صدد برساخت حقیقت است. بر این اساس، نظریه‌پردازان پست‌مدرن جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دیدگاه‌های مربوط به واقعیت، حقیقت و این عقیده که شناخت توسعه‌یابنده‌ی دنیای بشری وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد را به چالش می‌کشند. آنها دیدگاه حقیقت عینی را نمی‌پذیرند.

به‌طور خلاصه، واژه‌ی ژئوپلیتیک تا مدت‌های مدیدی به مطالعه‌ی بازنمایی‌های جغرافیایی سیاست جهانی اطلاق می‌گردید؛ اما در عصر کنونی، سیاست جغرافیایی کاربرد و کارکردهای بسیار متنوعی یافته و طیف وسیعی از بررسی اختلافات بر سر خطوط مرزی بین‌المللی و ساخت نظام مالی جهانی، جنبش‌های جدید جهانی، سیاست‌های پسامدرن مقاومت، شهروندی و مشارکت فعال در جوامع تا مدل‌های جغرافیایی انتخابات را در بر می‌گیرد.

با عنایت به این تحول، فصلنامه سیاست دفاعی تلاش می‌کند برخی از عرصه‌های نوین ژئوپلیتیک، از جمله ژئوپلیتیک پست‌مدرن و ضد ژئوپلیتیک را مورد مذاقه قرار دهد. در این رهگذر شاید بتوان با استفاده از قابلیت‌های دانشی - ملی و بهره‌گیری از آموزه‌های متعالی مکاتب بالنده‌ای مانند مکتب فراگیر و جامع اسلام، فارغ از نظام‌های سوگیرانه، جهت‌مند و منفعت‌محور، در چارچوبی ارزشی، ترسیم روشمند حدود و تعریف منافع و قدرت را ممکن ساخت. ان‌شاء...

دکتر سیدیحیی صفوی

بازاندیشی مفاهیم و بنیادهای جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در پارادایم پست مدرنیسم

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۷/۲۰ | زهره پیشگاهی فرد ^۱ |
| تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۱۲ | وحید کیانی ^۲ |
| صفحات مقاله: ۹ - ۳۲ | |

چکیده:

پژوهش یا تحقیق علمی، مجموعه‌ای فعالیت‌های منظمی است که براساس یک دیدگاه نظری معین، که متأثر از روش‌شناسی خاصی می‌باشد، به سؤالاتی می‌پردازد که در ذهن محقق ایجاد می‌شود. در هر نظریه یا پارادایمی سه عنصر هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی وجود دارد. ارتباط نظام‌یافته‌ی این سه عنصر با یکدیگر، می‌تواند به ارائه‌ی یک تحقیق با هویت علمی منجر گردد. نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در حال انتقال به وضعیت جدیدی است و سیمای آن به تدریج دگرگون می‌شود. اولاً، مسائل، مفاهیم و واژه‌های جدیدی (از قبیل اقتصاد سیاسی بین‌الملل، فمینیسم، محیط زیست، ژئوپلیتیک انتقادی، ژئوپلیتیک عمومی، جهانی شدن) در بحث‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مطرح می‌شوند. ثانیاً، برخی مفاهیم و اندیشه‌های رایج در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک (از قبیل حکومت، حاکمیت، مرز، امنیت، حقوق اقلیت‌ها و حقوق بشر) به شیوه‌ی جدیدی تعریف شده‌اند. مقاله‌ی حاضر در صدد است تا نشان دهد که چگونه تحول روش‌شناسی‌ها و شناخت‌شناسی‌های موجود در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، موجب تحول در ساختار نظریه‌پردازی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شده است. در این زمینه به نقش نظریه‌های پست مدرن در این عرصه‌ها پرداخته شده است.

* * * * *

واژگان کلیدی

پست‌مدرنیسم، ژئوپلیتیک انتقادی، روش‌شناسی، شناخت‌شناسی، گفتمان.

۱- استاد دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران.
۲- دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران.

مقدمه

یکی از ابزارهای کارآمد و ضروری علوم انسانی و به ویژه جغرافیای سیاسی نظریه پردازی است. پدیده‌های اجتماعی و محیطی در جغرافیای سیاسی توسط نظریه‌ها تبیین می‌گردند. تبیین این پدیده‌ها که در چارچوب یک یا ترکیبی از چند نظریه انجام می‌شود، تجویز و پیشگویی را تسهیل می‌نماید. بنابراین، چگونگی شناخت از نظریه‌ها، ماهیت و روش آنها یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی هستند که یک پژوهشگر جغرافیای سیاسی می‌بایست با آنها آشنا گردد. توجه به روش و شیوه‌های شناخت نه تنها منطق و استمرار کار یک محقق را افزایش می‌دهد، بلکه به مجموعه‌ی پژوهش‌ها و مطالعاتی که اندیشمندان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انجام می‌دهند، انسجام درونی و قابلیت انباشتی می‌بخشد.

حوزه‌ی مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، عرصه‌ای چندگانه و رو به گسترش است و رویکردهای متعددی در آن وجود دارد. بخشی از این رویکردها، به‌دقت تجربی و کمی‌سازی‌گرایش دارند و بخشی دیگر، بر امور کیفی و هنجاری تأکید می‌کنند. با این وجود، همه به یک شکل عمل می‌کنند. ابتدا، بنیادهای منطقی خود را می‌سازند و سپس با ارائه‌ی شواهدی (البته نوع شواهد فرق می‌کند)، آنها را توجیه می‌کنند. با شکل‌گیری روش‌شناسی‌های جدید، شیوه‌های استدلال ژئوپلیتیکی کاملاً متفاوتی ظهور کرده، به طوری که اکنون به نوشته‌ی «ریچارد مویر»: «اگر چه یک نانو و قصاب می‌توانستند آن‌چه را «مکیندر» تلویحاً بیان می‌کرد، دقیقاً بفهمند، ولی امروزه یک دانشجوی جغرافیای سیاسی باید درکی از پساساختارگرایی داشته باشد تا درک کند که اندیشمندان ژئوپلیتیک انتقادی چه می‌گویند و اصلاً چرا نظریه‌های خود را این گونه بیان می‌کنند.» (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸۸).

یکی از چالش‌برانگیزترین و جنجالی‌ترین رویکردهای معاصر در خلال دو دهه‌ی اخیر؛ رویکرد پست‌مدرنیسم بوده است. واقعیت آن است که ظهور و گسترش این رویکرد در خلال دو دهه‌ی اخیر حتی بر مفاهیم و اصول اولیه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مؤثر واقع شده است. رویکرد پست‌مدرنیسم، علی‌رغم این‌که ابتدا در حوزه‌های معماری، هنر و ادبیات ظهور پیدا کرد، بسیار سریع و قدرتمندانه وارد حوزه‌ی مباحث جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شد. قسمت عمده‌ی گسترش این رویکرد به درون رشته‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، مرهون

تلاش‌های اندیشمندانی چون «اگنیو»، «اتوتایل»، «دالبی» و «کلاوس دادس» است. در مقاله‌ی حاضر ابعاد پارادایمی (شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی) نظریه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن بررسی، ارزیابی و نقد می‌شوند.

طرح مسأله

جغرافیا مانند اکثر علوم اجتماعی، تاریخی و سیاسی دیدگاه‌های چندگانه، پارادایم‌های متقابل و تنوع نظری را در خود دارد. به هر حال، این راه‌های گوناگون نگاه به جهان، به‌عنوان راه‌هایی جایگزین شمرده می‌شوند. طرفداران هر یک از رویکردها استدلال کرده‌اند که دیدگاه آنان صحیح است. هر یک از آنها به مفهوم حقیقت واحد در دیدگاه خویش نسبت به جهان استناد کرده‌اند، حقیقتی که به‌صورت منحصر به فرد از رویکرد تحقیقی آنها منتج شده است. باورهایی از این دست که جغرافیا حیطه‌ای است علمی، اخیراً توسط افراد گوناگونی که در باب جغرافیا قلم می‌زنند مخدوش شده است. زنان، طبقه‌ی کارگر و مردم جهان سوم هر یک ادعاهای مختلفی را ارائه می‌کنند، بدین معنا که جغرافیاهای منفردی که ما به آنها خو کرده‌ایم، صرفاً بیانگر دیدگاه قدرتمندان از جهان هستند تا دیدگاهی منطقی، علمی یا عینی از واقعیت. در مجموع، کارهایی که تحت عناوین جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن ارائه گردید، ماهیت تحقیقات جغرافیایی را تغییر داده، بر فرضیه‌های نظری و روش‌شناختی، تمرکزی جدید یافته و رویه‌ی سیاسی جغرافی‌دانان افراطی را به چالش طلبیده است. مقاله‌ی حاضر در تلاش است تا نشان دهد که چه چیز باعث شد تا اطمینان نظری موجود در باور به حقیقت واحد مختل شود؟ چالش‌های موجود در شیوه‌های جغرافی‌دانان برای نگرستن به جهان چه بودند؟ چگونه این فضا ایجاد شد تا مفاهیمی همچون تکثرگرایی، تنوع، چندگانگی، اختلاف، تجزیه و تضاد، نگرش واحد و رهایی‌بخش علم غربی را به چالش گیرند؟

روش تحقیق

تحقیق حاضر از نوع بنیادی و روش تحقیق آن توصیفی و تحلیلی است. اطلاعات و داده‌های مورد نیاز با استفاده از روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری گردیده‌اند.

مبانی نظری

در تحقیق حاضر، فرض بر این است که روش‌های مطالعاتی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در قالب سه مقوله‌ی فلسفی شکل گرفته و یا از هم متمایز می‌شوند؛ بنیادهای هستی‌شناسی^۱، بنیادهای شناخت‌شناسی^۲ و بنیادهای روش‌شناسی^۳. هر سه مقوله‌ی یاد شده در روند مطالعاتی یک علم باید دارای انطباق، سازگاری و هماهنگی کامل با همدیگر بوده و در یک راستا حرکت کنند. در این جا سعی خواهیم کرد تا جایگاه این سه مقوله‌ی فلسفی و نحوه‌ی ارتباط آنها را در رویکرد های پست‌مدرن مشخص نماییم.

هستی‌شناسی

هستی‌شناسی اشاره به واقعیتی دارد که پژوهشگر آن را بررسی می‌کند. به عبارت دیگر، هستی‌شناسی از ذات‌شناسی و بحث «وجود» صحبت می‌کند (Keat & Urry: 1975: 161). نخستین رکنی که هر پارادایم بر آن استوار است، هستی‌شناسی، یعنی نگاه آن به واقعیت است. پست‌مدرنیست‌ها در شناسایی جهان پیرامون به اصل «چندپارگی» معتقدند؛ یعنی واقعیت را تکه‌تکه می‌دانند که نمی‌توان صرفاً از طریقی واحد، همه‌ی آن تکه‌ها را یک‌جا درک کرد. پست‌مدرنیست‌ها تصور می‌کند هیچ‌گونه حقیقت واحدی وجود ندارد، بلکه تفاسیر چندگانه‌ای از واقعیت وجود دارد. به اعتقاد آنها نظریه‌های کلان به هیچ وجه نمی‌توانند اعلام شوند، زیرا جهان در حال تغییر و تفکیک قرار دارد.

پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی یا پدیده‌های عینی انگاشته می‌شوند، یا ذهنی و یا ترکیبی از آن دو. هر کدام از نظریه‌های مطرح در علوم انسانی پایگاه هستی‌شناسی خاصی دارند که در پیوند با دو مقوله‌ی شناخت‌شناسی و روش‌شناسی چارچوب نظری متمایزی را عرضه می‌کنند. برای مثال، نظریه‌های کلاسیک در جغرافیای سیاسی به لحاظ هستی‌شناسی،

1- Ontology.

2- Epistemology.

3- Methodology.

پدیده‌های مورد مطالعه را عینی و بر عکس نظریه‌های پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی پدیده‌های مورد مطالعه را ذهنی می‌انگارند.

شناخت‌شناسی

شناخت‌شناسی بیانگر رابطه‌ی بین واقعیت (هستی‌شناسی) و پژوهشگر است. یا به عبارت دیگر، شناخت‌شناسی فرایند تصمیم‌گیری ویژه یا خاص برای مشروعیت‌بخشی به واقعیت در یک مجموعه‌ی خاص است. نحوه‌ی تصمیم‌گیری ما در مورد این‌که چه چیزی واقعیت است و معنادار، بستگی به فرایندی دارد که از آن طریق کسب دانش می‌کنیم.

نگاه پست‌مدرنیسم بی‌نهایت ذهنی است و پست‌مدرنیست‌ها ذهنیت خود را در قالب صحبت کردن و نوشتن تأیید می‌کنند. پژوهشگر در فرایند پژوهش نقش‌آفرین است. شناخت تفسیری که در نظریه‌های پست‌مدرن قالب شده است با انکار واقعیات عینی بر ماهیت تفسیری پدیده‌های اجتماعی اصرار می‌ورزد. در این شناخت، پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی‌کنند، بلکه در طی زمان و در غالب گفتمان‌های مختلف به شیوه‌های مختلفی قابل تفسیرند. از همین رو، واقعیت مطلق وجود ندارد، بلکه واقعیت در قالب گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شود. نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی به لحاظ شناخت‌شناسی ماهیتی تفسیری دارند.

روش‌شناسی

آنچه امروزه تحت عنوان نظریه‌های پست‌مدرن در تمام شاخه‌های علوم انسانی به‌ویژه جغرافیا مطرح است از حیث روش‌شناسی مبتنی بر روش‌های «هرمنوتیک» و «گفتمانی» هستند. در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی می‌توان گفت مبنای روش‌شناسی نظریه‌های «کلاسیک»، «پوزیتیویسم» و پایگاه روش‌شناسی نظریه‌های پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی، روش‌های هرمنوتیک و گفتمانی است. انسان‌ها غالباً تحت تأثیر گفتمان‌هایی خاص قرار می‌گیرند که از طریق رسانه‌ها، آموزش، و یا آنچه آن را عقل سلیم می‌نامیم تولید می‌شوند. «درک گرگوری»، در لغت‌نامه‌ی جغرافیای انسانی (۲۰۰۰) سه جنبه‌ی بسیار مهم را برای گفتمان در نظر می‌گیرد:

- (۱) گفتمان، مفاهیمی مستقل و انتزاعی نیستند، بلکه به گونه‌ای مجسم و محسوس در زندگی روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ بر آن چه انجام می‌دهیم تأثیرگذارند و خود، تحت تأثیر رفتارها و فعالیت‌ها، بازتولید می‌شوند.
- (۲) گفتمان‌ها، دنیای «روزمره» ما را تشکیل می‌دهند و در یک چارچوب جهانی و با نگاهی خاص به جهان، «ما» را در تقابل با «سایرین» قرار می‌دهند.
- (۳) گفتمان‌ها، همواره دانشی نسبی و دارای گرایش‌ها و موضع‌گیری‌های خاص را به وجود می‌آورند، که منعکس کننده وضعیت و مقتضیات خود ما هستند (Gregory, 2000).
- ویژگی و خصیصه‌های گفتمان‌ها با روابط قدرت و دانش تعیین می‌شوند و همواره در معرض چالش و مباحثه‌اند (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۵).

تبیین پارادایم پست‌مدرنیسم در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن

پست‌مدرنیسم نظریه‌ای اجتماعی است که از بین گروهی از فلاسفه‌ی فرانسوی بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت (اوتاتیل و جان آگنیو، ۱۳۸۷: ۱۸۹). پست‌مدرنیست‌ها مانند نظریه‌پردازان انتقادی به دنبال آن هستند تا پژوهشگران را نسبت به زندان‌های ذهنی‌شان آگاه سازند. نظریه‌پردازان پست‌مدرن جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دیدگاه‌های مربوط به واقعیت، حقیقت و این عقیده که شناخت توسعه‌یابنده‌ی دنیای بشری وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد را به چالش می‌کشند. آنها دیدگاه حقیقت‌عینی را نمی‌پذیرند. همچنین پست‌مدرنیسم به عنوان تردید به فراروایت‌ها تعریف شده است. فراروایت‌ها جریاناتی مانند نظریه‌ی «هارتلند مکیندر» و قدرت دریایی «ماهان» هستند که مدعی‌اند حقیقت سیاست جهانی را کشف کرده‌اند. پست‌مدرنیسم چنین ادعایی را دست نیافتنی و فاقد اعتبار می‌داند. پست‌مدرنیست‌ها شالوده‌شکن هستند. روایت‌ها، از جمله فراروایت‌ها، معمولاً توسط نظریه‌پردازان ساخته می‌شوند و از این رو، معمولاً تحت تأثیر دیدگاه و پیش‌فرض او قرار می‌گیرند، پس باید شالوده روایت‌ها شکسته شود (اوتاتیل، ۱۳۸۷: ۲۹).

رویکرد روشی فرااثباتی (انتقادی) در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن دارای دو بعد مطالعاتی است.

(۱) بُعد زمانی و موضوعی: از این منظر جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن دوره‌ی زمانی اخیر را در بر می‌گیرد و موضوعاتی همچون محیط زیست، حقوق بشر، فمینیسم، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ... در حیطه‌ی موضوعات جغرافیای سیاسی پست‌مدرن قرار می‌گیرند.

(۲) بُعد فلسفی و روش‌شناختی: این نوع مطالعات به تازگی در جغرافیای سیاسی مطرح شده‌اند که بُعد فلسفی پست‌مدرنیسم را مدنظر قرار می‌دهند. در حقیقت این مقاله در تلاش است تا این عرصه از مطالعات را مورد کنکاش و بررسی قرار دهد. در این بُعد بنیادهای تئوریک نظریه‌های پست‌مدرن تشریح و نحوه تأثیر آنها بر شناخت‌شناسی و روش‌شناسی‌های پژوهشگران جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک تبیین می‌گردد (جدول شماره ۱). از جمله اندیشمندان معروفی که در این زمینه کار کرده‌اند می‌توان به «دالبی»، «روتلیج»، «کلاس دادس»، «اوتوا» و ... اشاره کرد.

جدول شماره ۱- ویژگی‌های اصلی جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی (Charles Clover, 1999)

| شروع | دهه ۱۹۸۰ |
|------------------|---|
| اندیشمندان کلیدی | ادوارد سعید، درک گریگوری، جرارد توال، ملانی مک آلیستر، لیزا پارکز، مک اسپارک، اتوتایل، کلاوس دادس، دالبی و ... |
| ادعای کلیدی | هیچ «جهان واقعی» در بیرون از این جا وجود ندارد، ژئوپلیتیک از طریق ایجاد یکسان‌سازی درباره خطرات و آسیب‌پذیری مکان‌ها و مردم، مفاهیمی را به جهان تحمیل می‌کند (تحت هدایت معرفت عینی). فضای جهانی به شیوه‌ای تولید و متمایز شده است که اعمال قدرت و سلطه از طریق غرب را نسبت به سایر کشورها مشروع و قانونی جلوه می‌دهد. |
| مباحث کلیدی | پژوهش در فرضیه‌های مطرح شده در تصورات ژئوپلیتیک حاکم و اثرات عینی این تصورات در سطح جهان سیاسی. |
| سؤالات کلیدی | چه کسی در ساخت فضای جهانی و نمایندگی دیگران قدرت دارد. از چه طریقی عمل تولید کردن فضا با روش‌های خاص انجام می‌گیرد. |

به طور کلی، نویسندگان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انتقادی معتقدند که ژئوپلیتیک گفتمانی است در ارتباط با روابط میان قدرت علم و روابط سیاسی و اجتماعی (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰). مقبولیت این فرض، نویسندگانی همچون «جان اگنیو»، «گیروید»، «اتوتایل» و «سیمون دالبی» را بر آن داشت تا به طرح این موضوع بپردازند که درک سیاست جهانی می‌بایست بر اساس تفاسیر و تعابیر اصولی صورت گیرد، نه بر اساس موضوعات طبیعی از قبیل تقسیمات سیاست جهان بر اساس قدرت دریایی و زمینی. بنابراین، مهم‌ترین وظیفه‌ی متخصصان ژئوپلیتیک انتقادی از یک سو تفسیر و تعبیر نظریه‌های سیاست جهانی به جای تأکید بر فرضیاتی که به طور ناقص تعریف شده‌اند و از طرف دیگر، فهم سیاست و جغرافیا است.

تبارشناسی نظریه‌های انتقادی و پست‌مدرن

به راستی، ظهور پست‌مدرنیسم و شرایط پست‌مدرن، چه تحولی را در عرصه‌ی نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پدید آورده و می‌تواند موجب کدام تحولات جغرافیایی باشد؟ قبل از پاسخگویی به این پرسش‌ها، باید به دو پرسش دیگر پاسخ گفت. یکی این که پست‌مدرنیسم چیست؟ و دوم این که پست‌مدرنیسم چه پیامدهای فکری و فلسفی به بار آورده است؟ تا هنگامی که به این دو پرسش پاسخ داده نشود، نمی‌توان نسبت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و پست‌مدرنیسم را به درستی توضیح داد. به هر حال، مباحث پست‌مدرنیستی ابتدا در خارج از حیطه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مطرح شد، سپس به حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک وارد شد. در مجموع، پست‌مدرنیسم، چشم‌انداز جدیدی را می‌گشاید تا به گونه‌ای متفاوت درباره‌ی شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی بیندیشیم و راه‌حل‌های جدیدی را برای مسائل جغرافیایی ارائه دهیم. پست‌مدرنیسم امروزه، بیشتر به عنوان یک «ایسم» جدید جلوه می‌کند و به عنوان یک مکتب فکری در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی مطرح می‌شود. در گذشته پست‌مدرنیسم، به طور عمده در قالب‌های ادبی و هنری مطرح بوده، اما، امروزه آن قدر در حوزه‌های علوم اجتماعی نفوذ و گسترش یافته که دیگر نمی‌توان آن را به صورت یک مکتب ادبی یا هنری در نظر گرفت، بلکه بیشتر یک مکتب است، نوعی مکتب که به نقد

مدرنیته گرایش دارد. بنابراین، پست مدرنیسم بیش از آن که مربوط به یک دوره تاریخی خاص باشد، یک انکار بزرگ است، انکار مدرنیته. پست مدرنیسم از تحول همه جانبه در عرصه های هستی شناسی، شناخت شناسی، و مسائل سیاسی و اجتماعی جانبداری می کند. اگرچه پست مدرنیسم برنامه ی تدوین شده خاصی ندارد و افرادی با علائق گوناگون به آن پرداخته اند، ولی می توان پست مدرنیسم را از نظر شناخت شناسی و روش شناسی در چند محور مشترک جمع بندی کرد:

- (۱) این رویکرد، مبتنی بر تفسیر است و به توضیح بی طرفانه ی تجربه های عادی از پیش فرض نظری، باور ندارد. سیاست پست مدرن نیز به پیروی از آن تفسیرگرا است.
- (۲) این نگرش مبنای ثابت و خدشه ناپذیری برای دانش قائل نیست و به امکان دستیابی به عینیت در علوم اجتماعی اعتقاد ندارد.
- (۳) برای پست مدرنیسم، زبان واحدی برای گزارش امور جهان قابل تصور نیست. زبان ها حالت محلی دارند. بازتاب این گفته در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، به صورت طرح مسأله ی پایان نظریه ی عام و عام نگر و نفی وجود ملاک های کلی ای است که مصداق جهانی داشته باشند.
- (۴) پست مدرنیسم، اصل «روایت بزرگ» را به معنای امکان تشریح کامل و جامع جهان به گونه ای فراگیر، نقد می کند (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۳۶). روایت های بزرگ در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، به صورت هدف هایی جلوه می کنند که بر مبنای نظام های فکری مشروعیت ساز توجیه می شوند. در این حالت، نظریه پرداز، به صورت یک راوی یا دانای کل ظاهر می شود.

در مجموع، روش مطالعات علمی پست مدرنیسم (انتقادی) نحله ای از تفکر جدید است که تمامی مبانی شناخت شناسی و اصول مفروضه ی روش های اثبات گرا را مورد حمله و نقد قرار داده، و یک رشته از مفاهیم پیچیده را که از عناصر ذیل تشکیل شده است در بر می گیرد؛ ضدیت با فراتر رفتن از موضع شناخت شناسی، ضدیت با شالوده گرایی و عقاید و مواضع فوق طبیعی، رد این که دانش را به عنوان نماینده ی دقیق واقعیت بدانیم، رد حقیقت به عنوان

جلوه‌ای از واقعیت، رد یک عقیده نهایی به توصیف اصیل و مشروع، رد وجود یک لغت معنی نهایی، رد اصول و تمایزها و مشخصاتی که می‌پنداریم برای تمام زمان‌ها، مکان‌ها و اشخاص ثابت و مشخص هستند، بدگمانی و تردید نسبت به «فراروایت» (دیوتیاک و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۶). اما اگر بخواهیم ریشه‌ی اصلی و پایه‌ی فکری روش‌های پست‌مدرنیسم را بشناسیم، باید بگوییم که آنها مخالف عقیده به یک عقل توانا و فاعل بی‌طرف شناخت هستند. آنها می‌خواهند کاخ غرور انسان عصر روشنگری که عقل و دانش تجربی خود را شکافنده جوهر واقعیت می‌داند، ویران کنند. از دیدگاه آنها اصولاً جدایی ذهن و عین وجود ندارد و نمی‌توان واقعیت خارج از ذهنی را به رسمیت شناخت که عقل تجهیز شده به ابزار علوم تجربی می‌تواند به راحتی به شناخت آن نائل شود (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۵).

تبارشناسی رویکردها و دیدگاه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

قدمت ژئوپلیتیک، مطمئناً به اندازه‌ی قدمت جستجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز به اندازه‌ی قدمت دیپلماسی، راهبرد، حسادت و ترس بوده است. اما از نظر علمی، دریادار «آلفرد تایر ماهان» به‌عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است و بدین ترتیب ظهور این سنت، بایستی در بوستون، به سال ۱۸۹۰ و با انتشار تحقیق این دریادار با عنوان «تأثیر نیروی دریایی بر تاریخ: ۱۷۸۲-۱۶۶۰» رخ داده باشد. این اثر مجبور بود تا برای کسب شهرت، نه سال دیگر صبر کند، زیرا در سال ۱۸۹۹ بود که دانشمند سوئدی علوم سیاسی، «رودلف کیلن»، اصطلاح ژئوپلیتیک را در مقاله‌ی خود درباره‌ی مرزهای سوئد به‌کار برد (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۶-۳۶۵). مبتکران ابتدایی واژه‌ی ژئوپلیتیک در اروپا و آمریکا تمایل داشتند تا ژئوپلیتیک را به‌عنوان شکلی از استدلال جغرافیایی بررسی کنند که بر صلاحیت دولت‌ها جهت عمل در چارچوب جهان متغیر تأکید داشت. بنابراین، ژئوپلیتیک به‌طور قطع در دوره‌ای که دولت‌های ملی رواج زیادی داشتند، امری دولت محور به‌شمار می‌آمد (دادس، ۱۳۸۳: ۶۷).

صاحب‌نظرانی همچون «راتزل»، «کیلن»، «هاوس هوفر»، «مکیندر»، «ماهان» و ... متعلق به مکتب سنتی ژئوپلیتیک بودند. دیدگاه اندیشه‌گران طیف مزبور، ویژگی‌های زیر را دارا بود:

۱) اکثر صاحب‌نظران رشته‌ی مذکور، تا پیش از جنگ جهانی دوم، از کشورهای «امپریالیست» و «توسعه طلب» بودند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

۲) نظام اندیشگی آنها در قالب مکتب «لامارکیسم نو» شکل گرفته بود. رهیافت فکری «لامارکی» استدلال می‌نماید، موجودات و اندام‌واره‌ها مستقیماً به واسطه‌ی چارچوب محیطی خود تعریف و تبیین می‌شوند؛ همان‌گونه که «داروین» بیان می‌داشت فرایندهای تکاملی، به‌گونه‌ای تصادفی، از «منشأ انواع» تأثیر می‌پذیرند (شکوئی، ۱۳۸۱: ۲۴۴).

۳) به لحاظ فلسفی آنها متأثر از گفتمان «عقل دکارتی» بودند. دیدگاه وی براساس قائل شدن دوانگاری متضاد بین سوژه‌ی ابژه و ذهن عین شکل گرفته بود. در همین زمینه، ژئوپلیتیسین‌های اولیه نیز جهان را یک واقعیت خارجی مستقل از ذهن فرض می‌کردند (شکوئی، ۱۳۸۴: ۱۴).

با توجه به ویژگی‌های ذکر شده در بالا، ساده‌ترین تعریفی که از جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک توسط جغرافی‌دانان بیان شده بود، عبارت بود از: «جغرافیای سیاسی اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی انسان را روی چهره و اشکال جغرافیایی مربوط به محیط‌های انسانی مشخص شده (کشور)، چون حکومت، مرز، مهاجرت، ارتباطات، توزیع، نقل و انتقال و ... را مطالعه می‌کند»، و در مقابل، «ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی، چون موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات ارتباطی (زمینی، دریایی، هوایی و فضایی)، وسایل ارتباط جمعی و ... را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، به‌ویژه در سطوح گسترده منطقه‌ای و جهانی، مطالعه و بررسی می‌کند» (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۲۸). در این دیدگاه عمده‌ترین توجه ژئوپلیتیک به رقابت‌ها میان قدرت‌های سیاسی و اشکال دگرگون‌شونده‌ی سلسله مراتب قدرت در جهان است؛ سلسله مراتبی که دستاورد بازی‌های سیاسی منطقه‌ای یا جهانی میان قدرت‌هاست. به عبارت دیگر، در حالی که جغرافیای سیاسی به مطالعه‌ی نقش‌آفرینی پدیده‌های سیاسی در کشور می‌پردازد، ژئوپلیتیک با ایده‌ی آگاهی نسبت به قدرت سروکار دارد و نقش‌آفرینی فراقشوری قدرت سیاسی را مطالعه می‌کند.

دیدگاه‌های جدید درباره‌ی مفهوم ژئوپلیتیک، برای تعریف‌های پیشین اعتبار چندانی قائل نمی‌باشند؛ برای مثال، «ایولاکوست» چنین تعاریفی را درست نمی‌پندارد. او معتقد است، مطمئناً روابط مهمی بین سیاست و جغرافیا وجود دارد، لیکن قبل از هر چیز باید اذعان داشت که ژئوپلیتیک فقط به شرایط طبیعی و به «قوانین طبیعت» محدود نمی‌شود، قوانینی که فقط در جغرافیای طبیعی کارآمد هستند. در این جهت، عموماً جغرافیای اجتماعی، جغرافیای جمعیت‌شناسی، جغرافیای سیاسی و فرهنگی و به‌طور خاص، داده‌های زبان‌شناسی و مذهبی دارای اهمیت ویژه‌ی ژئوپلیتیکی هستند. (لاکوست، ۱۳۷۸: ۱۴-۱۲). به تدریج رویکردهای سنتی به ژئوپلیتیک که از ۱۸۹۹ آغاز شده بود، مورد سؤال قرار گرفت و برخی متفکران با ساخت‌شکنی از گفتمان سلطه، مبانی نظری و حوزه‌ی معنایی این مفهوم را به پرسش و نقد کشیدند. با شروع جنگ سرد و نگرارش مطالبی از «کیسینجر»، «ژئوپلیتیک» اهمیتی دوباره یافت. با فروپاشی ابرقدرت شرق تحولی در این مفهوم ایجاد شد و مباحث و مؤلفه‌هایی نظیر، برخورد تمدن‌های «هانتینگتون»، پایان تاریخ «فوکویاما» و ژئواکونومیک «لوت واک» به مثابه گزاره‌هایی در گفتمان ژئوپلیتیک مطرح شدند. مجموع شرایط مذکور، بستر مناسبی را برای ظهور دیدگاهی «منتقدانه» نسبت به ژئوپلیتیک فراهم ساخت. در چهارچوب رهیافت مذکور، افرادی نظیر «ویتفولگل» (ژئوپلیتیک به مثابه ایدئولوژی بورژوازی)، «باومن» (ژئوپلیتیک به مثابه یک شبه علم)، «لاکوست» (ژئوپلیتیک در قالب یک شکل از منطق جغرافیایی)، «آشلی» (ژئوپلیتیک به مثابه فضا‌مندسازی سیاست‌های جهانی)، «دالبی» (ژئوپلیتیک به مثابه حیطه‌ی فضایی)، به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. ژئوپلیتیک در سراسر قرن بیستم مخالفت جدی روشنفکرانه‌ی مارکسیسم ارتدوکس «ویتفولگل» تا پس‌اساختارگرایی را برانگیخته و همچنین انگیزه‌ی شکل‌گیری برخی از علوم ضد ژئوپلیتیک شده است. تلاش برای نقد دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی دارای ادله‌ی متفاوتی می‌باشد که در این میان دعاوی «فوکو» بیش از همه جلب توجه می‌کند. «فوکو» معتقد است که جغرافیا در جایگاه یک گفتمان، شکلی از دانش قدرت است (داس، ۱۳۸۳: ۷۰). این امر ما را وادار به طرح این ادعا می‌کند که ژئوپلیتیک باید مانند یک کنش گفتمانی و به‌صورت انتقادی از لحاظ مفهوم مورد بازنگری قرار گیرد. هدف

ژئوپلیتیک انتقادی بررسی معانی صریح و ضمنی‌ای است که به‌منظور توجیه اقدامات ژئوپلیتیکی برای خود جایگاه و نقشی ایجاد کرده‌اند. اهمیت تحقیقات ژئوپلیتیک انتقادی در این است که به روشنی و صراحت نشان دهد که بسیاری از مبانی و بنیادهای تصورات، که در سیاست‌سازی خارجی استفاده می‌کردند، خود، کلیدی برای اقدام ژئوپلیتیکی هستند. (Glassner: 1995, 102). ژئوپلیتیک انتقادی، بخشی از تمایل و چرخش پس‌ساختارگرایی به جغرافیای انسانی است. اندیشه‌گران در قالب این رویکرد نسبت به یک چارچوب عمومی، یعنی تحلیل‌های سیستم‌های جهانی مورد استفاده ژئوپلیتیسین‌های کلاسیک، برای انتظام بخشیدن به علوم، مظنون بوده و با دیده تردید می‌نگرند. آنها به تحقیقات خود به مثابه پیدایش یک مکتب و نظام اندیشگی جدید نمی‌نگرند، بلکه این دیدگاه مبین‌رهایی از مجموعه‌ای از ایده‌ها است (Demko: 1994, 17-19). ژئوپلیتیک در مفهوم امروزی خود بر روی تکامل جهان سیاسی - به مثابه سیستمی به‌هم وابسته و پیوسته در سطوح مختلف محلی، ملی و بین‌المللی - تمرکز یافته است و توجهات را به‌سوی دیگر مطالعات ژئوپلیتیکی - یعنی نیروهای فراملی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - جلب می‌نماید (لاکوست، ۱۳۷۸: ۱۵). اندیشه‌گران تعبیر جدیدی به‌دست داده‌اند؛ مفهوم نوین ژئوپلیتیک از دیدگاه «لاکوست» بسیار جامع به‌نظر می‌رسد: «من چیزی را ژئوپلیتیکی می‌نامم که با رقابت و تقابل قدرت بر روی (و برای) سرزمین مرتبط باشد. رجوع به سرزمین با تمام خصوصیات جغرافیایی آن است که ارتباط بین ژئوپلیتیک و جغرافیا را برجسته می‌سازد. ولی جغرافیا که ابعاد گوناگون آن کم و بیش به صورتی کند، متحول می‌شود، موتور متحرک تغییرات ژئوپلیتیکی نیست. علت اصلی تکامل مسایل ژئوپلیتیکی تغییرات سیاسی هستند که می‌توانند با سرعت عمل کنند. به‌طور خلاصه، متفکرانی همچون «اگنیو» و سایر منتقدان معتقدند واژه‌ی سیاست جغرافیایی تا مدت‌های مدیدی به مطالعه بازنمایی‌های جغرافیایی سیاست جهانی اطلاق می‌گردید. در حالی‌که، در عصر کنونی، ژئوپلیتیک کاربرد و کارکردهای بسیار متنوع و وسیعی یافته و طیفی را، از بررسی اختلافات بر سر خطوط مرزی بین‌المللی و ساخت سیستم مالی جهانی، جنبش‌های جدید

جهانی، سیاست‌های پسامدرن مقاومت، شهروندی و مشارکت فعال در جوامع تا مدل‌های جغرافیایی انتخابات را در بر می‌گیرد (Agnew, 1998: 121).

تبیین رابطه‌ی پست‌مدرنیسم و جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

در سال‌های اخیر با توجه به شرایط ناهنجار اجتماعی و اقتصادی این جهان تخریب شده، اغلب جغرافی‌دانان با درک مسئولیت‌پذیری در زمینه‌ی جغرافیای انتقادی به تلاش گسترده‌ای دست زده‌اند تا تحلیلی جغرافیایی را نه بر اساس جغرافیای کلاسیک، بلکه بر مبنای نظریه‌ی انتقادی تبیین کنند. زیرا برای نمونه، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک کلاسیک در نظریات «مکیندر» و «ماهان» از ایده‌ی کسب قدرت سیاسی در روابط بین‌المللی الهام گرفته است. مدل «مکیندر» از رقابت میان قدرت‌های زمینی و دریایی، از تعهد وی نسبت به حفظ منافع استعماری انگلیس در رقابت با آلمان و روسیه تشأت می‌گرفت. به‌عبارت دیگر، نویسندگان ژئوپلیتیک کلاسیک همچون «مکیندر» با ارائه‌ی «هارتلند» به همراه «ریملند» و «هلال بیرونی» بر توانایی تأثیرگذاری در سیاست‌های دنیا تأکید می‌کرد. در مقابل، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انتقادی در صدد یافتن آنچه که طبیعت به ما تحمیل کرده است نیست بلکه در صدد یافتن این است که چگونه طبیعت ما را در جهت کسب توانایی‌ها جهت انجام کارها راهنمایی می‌کند. کارهای اخیر در جغرافیای سیاسی نشان داده است که اگر جغرافیا از چند و چون اهمیت یافتن فضاها و مکان‌های جغرافیایی در فرایندها و تفاسیر استدلالی چشم‌پوشی کند، در آن‌صورت امری محدود خواهد بود (اتوتایل، ۱۳۸۷: ۲۹).

اذهان جستجوگر و نقاد نظریه‌پردازان انتقادی، غالباً مباحث زیر را اساس مطالعات خود قرار داده است: تحلیل فرایندهای چندگانگی محرومیت و ستمدیدگی، ساختارهای نابرابر اجتماعی و اقتصادی، علم در خدمت رهایی انسان از فقر و محرومیت، نقد فلسفه‌ی علم، تلاش در راه عدالت و آزادی، تأکید بر کلیت جامعه و حوزه‌ی عمومی، نفی علم باوری (انطباق قوانین علوم طبیعی بر علوم انسانی)، تأکید بر روابط متقابل میان ساختار اجتماعی و تغییر اجتماعی، نقد یکپارچه‌سازی افکار از طریق وسایل ارتباط جمعی، مخالفت با فریب

توده‌ها به وسیله‌ی فرهنگ‌سازی توده‌ای - سطحی، ایجاد صنعت فرهنگ، رد اثبات‌گرایی و اهمیت‌یابی تفسیر هرمنوتیکی (شکویی، ۱۳۸۴: ۲۶۰-۲۵۹).

نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی همگام با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی، با گذار از «پوزیتیویسم» و بر پایه‌ی یکی از سطوح «هرمنوتیک» به‌ویژه روش گفتمانی، شیوه‌ی جدیدی را برای مطالعه پدیده‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی عرضه کرده‌اند. این نظریه‌ها که هسته‌ی اصلی آنها شالوده‌شکنی گفتمان کلاسیک جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است، موضوعات قابل مطالعه را نه مسائل عینی و قابل مشاهده، بلکه واقعیاتی نسبی تعیین‌یافته در سایه‌ی گفتمان‌های مختلف می‌پندارند. این شیوه‌ی جدید نگاه به موضوعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی مبتنی بر مبانی فکری - فلسفی جدید در سه حوزه‌ی هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی است.

روی هم رفته بُن‌مایه‌ی اصلی نظریه‌های پست‌مدرن، نفی ذات‌گرایی، مبناگرایی و قطعیت‌گرایی در شناخت پدیده‌ها و یا به‌عبارت دیگر، نفی اصالت واقعیت است. از منظر این رویکرد هیچ‌گونه واقعیت عینی ثابتی آن‌گونه که پوزیتیویست‌ها می‌اندیشیدند برای مطالعه وجود ندارد. واقعیات در دوره‌های مختلف زمانی و در پس‌ساخت‌ها و گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شوند. بنابراین، همه‌ی نظریه‌های کلاسیک در علوم انسانی و به‌ویژه جغرافیای انسانی و جغرافیای سیاسی نوعی بازی زبانی محسوب می‌شوند. نظریه‌ها به‌گفته‌ی «دریدا» تنها در پرتو یک «فراروایت» و یا به‌گفته‌ی «میشل فوکو» در پرتو یک «اپیستم» و یا به‌گفته‌ی «لیوتار» در پرتو یک «گفتمان» معنا می‌یابند. پست‌مدرنیست‌ها با شالوده‌شکنی این فراروایت‌ها و گفتمان‌ها در پی آشکار ساختن بازی زبانی نظریه‌پردازان هستند. در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک نیز نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی، واقعیت را در پس گفتمان‌ها و فراروایت‌ها جستجو می‌کنند. از این منظر، واقعیت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی آن‌طور که در نظریه‌های پوزیتیویست و کلاسیک آمده، ذاتی، پایدار، و عینی نیستند، بلکه باید آنها را در پس گفتمان‌های فکری و یا فراروایت‌ها و ساخت‌های قدرت جستجو کرد.

منتقدین عصر روشنگری اظهار می‌کنند که مدرنیته به‌طور مداوم تولیدکننده‌ی یک سلسله قربانی بوده‌اند. دهقانان، کارگران، زنان، استثمار شده‌ها و یک نظام از نهادهای تنبیهی مثل زندان، بیمارستان‌ها و نهادهای روان‌درمانی و تأدیب‌خانه‌ها، مکان‌هایی هستند که باید عقل را اعمال کنند. نظریه‌پردازان پست‌مدرنیسم معتقدند که نظریه در بهترین حالت دیدگاه‌های نسبی و بخشی دارند و عرضه‌کننده‌ی حقیقت مطلق و عام نیستند و این‌که تمامی بازنمایی‌های شناختی از جهان با واسطه‌ی تاریخی و زبانی صورت می‌گیرند. پست‌مدرنیست‌ها طرفدار «پلورالیسم» (کثرت‌گرایی)، تفاوت و عدم قطعیت هستند. به‌طور خلاصه، پست‌مدرنیسم عقلانیت را به‌عنوان یک شکل تاریخی و منطقه‌ای قبول دارد ولی نه به‌صورت یک پتانسیل عام (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۵)، (جدول شماره‌ی ۲).

جدول شماره‌ی ۲- تبیین فضای جهانی بر اساس الگوی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۷)

| |
|--|
| فضای جهانی پست‌مدرنیته |
| از ۱۹۶۸ جنبش دانشجویی ماه می پاریس. |
| مبتنی بر نگرش پسا‌ساختارگرایانه. |
| ظهور بازیگران جدید در عرصه‌ی روابط بین‌الملل. غیر سرزمینی شدن تهدیدات امنیتی. تشدید روند جهانی شدن. |
| انتقاد از خرد محض و مسلمات مدرنیسم. |
| تشویق ایجاد دیالوگ میان شمال - جنوب و مرکز - پیرامون. |
| انتقاد از ذهنیت ما و دیگران |
| تخریب مداوم محیط زیست به‌وسیله‌ی فناوری‌های پیشرفته و مدرن اعتراض نظریه‌پردازان پست‌مدرنیسم را در پی داشته است. ظهور نهادهای غیردولتی مثل صلح سبز و دوستداران زمین و ... |

تفاوت عمده‌ی میان ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی سنتی و بیشتر نگرش‌های انتقادی در این است که نگرش‌های انتقادی میدان عمل جغرافیای سیاسی خود را جهت‌بازبینی مفاهیم و روش‌شناسی افزایش داده‌اند (جدول شماره‌ی ۳). ترکیب بخش‌های مختلف نظریه‌های اجتماعی و نظریه‌های ژئوپلیتیکی در گفتمان جغرافیایی، فعالیت‌ها و ایده‌های سیاسی برای سنجش، توصیف و ارزیابی جهان را مشکل ساخته است. احیای ژئوپلیتیک انتقادی ریشه در ناتوانی جغرافیای سیاسی کلاسیک جهت‌زدایی از جغرافیای انسانی طی دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم داشت. تفکرات انتقادی سؤالاتی را درباره‌ی چگونگی خروج از وضعیت موجود و چگونگی حمایت قدرت از ساختارهای ویژه مطرح می‌سازد (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰).

گرچه در سال ۱۹۸۶، «اتوتایل» مطالبی را درباره‌ی طبیعت و زبان «ژئوپلیتیک نوین» نوشت ولی به‌نظر می‌رسد نخستین آثاری که در چارچوب رئوس کلی ژئوپلیتیک انتقادی مدرن نوشته شدند را «اگنیو» و «کوربریج» در سال ۱۹۸۹ و «دالبی» در سال ۱۹۹۱ منتشر کرده باشند. اما این رویکرد در نوشته‌های دیگران و به‌ویژه در نوشته‌های محقق فرانسوی، «ایولاکوست»، پیش‌بینی شده بود. «لاکوست» مشاهده کرد که ژئوپلیتیک رایج، به دلیلی سوءاستفاده از شواهد جغرافیایی به‌نفع مقاصد امپریالیستی و اشغالگرانه لکه‌دار شده است. این‌گونه ژئوپلیتیک، امکان داشت که از اندیشه‌ای کم‌تحرک و منحرف نشأت گرفته و در صورت اتخاذ آن در رسانه‌های گروهی، گرفتار انحرافی فریب‌کارانه و وطن‌پرستانه شود. با این‌همه، وی معتقد بود که می‌شود ژئوپلیتیکی را که از لحاظ علمی مستقل و بی‌طرفانه است نیز به‌وجود آورد، ژئوپلیتیکی جایگزین که قادر باشد با دیدگاهی متعالی به‌امور جهان نگرسته و به تحقیقی عینی بپردازد که آلوده‌ی پیوند با کشور و امپراتور نباشد (میور، ۱۳۸۷: ۳۸۸-۳۸۹). «لاکوست» در بیان انگیزه‌ها و تناقض‌های زمان خود ظهور ژئوپلیتیک انتقادی در دهه‌ی ۱۹۹۰ را پیش‌بینی کرد.

جدول شماره ۳ - تفاوت‌های مهم ژئوپلیتیک سنتی و ژئوپلیتیک انتقادی (Q Tuathail, 1998: 28)

| ژئوپلیتیک کلاسیک | ژئوپلیتیک انتقادی |
|------------------------|------------------------------|
| حاکمیت ملی | جهانی شدن |
| قلمروهای ثابت | مرزهای سمبلیک |
| سیاستمداری | شبکه‌ها / پیوستگی‌ها |
| دشمنان قلمروها | خطرات فرا سرزمینی |
| اتحادیه‌های ژئوپلیتیکی | محیط‌های حقیقی |
| محیط‌های زمینی، فیزیکی | سیستم اطلاعات جغرافیای (GIS) |
| نقشه‌ها و کارتوگرافی | |

«اسلیتر» با چاپ مقاله‌ای در سال ۲۰۰۰ در مجله‌ی «پولیتیکال جئوگرافی»، خط سیر و قلمروهای جدید مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را چه در عرصه‌ی رویکردها و نظریه‌ها و چه در عرصه‌ی موضوعات جدید ترسیم کرده است. او در مقاله‌ی خود به سه موضوع که در بیشتر مباحث معاصر مطالعات جغرافیای سیاسی مطرح هستند اشاره کرده است: مسأله‌ی چندگانگی مفاهیم و مفهوم‌پردازی آن در جغرافیای سیاسی به‌طور عام و فصلنامه‌ی «فصلنامه‌ی جغرافیای سیاسی»^۱ به‌طور خاص

«اسلیتر» معتقد است که فصلنامه‌ی «جغرافیای سیاسی» در ابتدا دارای رویکرد «پلورالیستی» بوده است و بررسی موضوعات در فصلنامه با موزائیکی از روش‌ها و رویکردهای مختلف انجام می‌شده است. به‌همین دلیل، معتقد است که حاکم بودن چنین رویکردی موجب گردیده تا امروزه نیز، فصلنامه رنج گسترده‌ای از رویکردهایی که روی پیچیدگی و اهمیت فزاینده‌ی شبکه‌ی فضایی ارتباطات اینترنتی، سیاست و قدرت کار می‌کنند را فراهم سازد. در حقیقت او معتقد است که این چندگانگی رویکردها نه تنها در جغرافیای سیاسی ایجاد مشکل نکرده است، بلکه، دوگانه بودن نگرش‌ها مانع از حادث‌تر شدن اختلافات

1- Political Geograrhy.

گردیده و از وارد شدن موضوعات جغرافیای سیاسی به بحث‌های فلسفی و سیاسی صرف جلوگیری کرده است.

افزایش منازعه و ازدیاد اختلافات در سطح جهان بعد از ۱۹۸۹

در حقیقت اسلتر معتقد است نقشه‌ی ژئوپلیتیکی جهان دچار تناقضی فراگیر شده است. از یک طرف، حرکت‌های سرمایه‌ای و فناورانه‌ی جهان در حال افزایش هستند؛ شکل‌های جدید همکاری‌های اقتصادی و سیاسی، موجب نزدیک‌تر شدن دولت - ملت‌ها شده است؛ تصاویر و اطلاعات با سرعت نور پخش می‌شوند؛ و گفتمان‌های لیبرال دموکراسی در سطح وسیع سیاره‌ای برنامه‌ریزی شده‌اند؛ و از طرف دیگر، فدراسیون‌ها تجزیه شده‌اند، دولت - ملت‌های ضعیف‌تر تحت فشار جدایی‌طلبان محلی و منطقه‌ای خم شده‌اند و در برخی موارد اختلافات قومی و مذهبی، خشونت گسسته‌ای را آشکار ساخته‌اند. این تناقض ائتلاف و انشقاق، مجاورت نیروهای «مرکز‌گرای» و «مرکز‌گرا»، زمینه‌ای برای منازعات ژئوپلیتیکی نوین فراهم ساخته‌اند که توجه ویژه‌ای در ادبیات اخیر ژئوپلیتیک انتقادی به آنها شده است. «اسلتر» معتقد است که در این میان موضوعات و مباحث جدیدی همچون انواع جدیدی از جنگ‌ها، حرکات انسان‌ها، رشد جمعیت آوارگان جهانی، مفاهیم حاکمیت قلمرو مطرح شده‌اند که در قالب جغرافیای سیاسی کلاسیک قابل بررسی نیستند و لزوم تجدید نظر در برخی از مفاهیم و رویکردها را ضروری می‌داند.

چگونگی نزدیک کردن مباحث و موضوعات به‌عنوان یک نظریه در جهانی چند فرهنگی؛

اسلتر معتقد است که نظریه‌ها و مفاهیم توسط پژوهشگران غربی تولید و در انحصار کامل آنها قرار دارد. وی در این زمینه می‌گوید: «مسئولیت پژوهشگران غربی تسهیل و انتقال نظریه و روش به جهان غیرغربی به‌عنوان بخشی از روابط گیرنده - دهنده می‌باشد». اما امروزه به وسیله‌ی نویسندگان پسااستعماری ماهیت اروپایی - آمریکایی این روابط به چالش کشیده شده است و حوزه‌ی وسیع‌تری از تحقیقات و چالش‌های انتقادی در آینده‌ی نزدیک قابل تصور می‌باشد (Slater: 2000, 3). برای نمونه، کتاب مشهور «ادوارد سعید» به نام «شرق

شناسی»، پیدایش و تکامل تدریجی جغرافیای خاورمیانه را در چارچوب تصورات جغرافیایی غرب بررسی می‌کند. با استفاده از منابع ادبی آمریکا، فرانسه و بریتانیا در مورد خاورمیانه، «ادوارد» بیان نموده است که ویژگی‌های فرهنگی پیچیده‌ی خاورمیانه به‌سوی یک سری تصورات مانند تهدید از جانب فرهنگ اروپا و آمریکا برای کشورهای عربی و مسلمان سوق یافته است (said: 1978). همچنین مجتهدزاده (۱۳۸۱) در کتاب «جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی» به ضرورت مفهوم‌پردازی در عرصه‌ی ژئوپلیتیک نوین اشاره کرده و در این مورد چنین می‌گوید: «شاید چندان دیر نباشد که اندیشمندان و سیاستمداران آسیایی و آفریقایی نیز جهان را مورد توجه و دقت قرار دهند و در استفاده از «مفاهیم ساخته و پرداخته شده بر اساس مصالح ژئوپلیتیک اروپایی - آمریکایی بازاندیشی نمایند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۸۵). همان‌طور که ملاحظه شده است «اسلیتر» با طرح این سه موضوع و تشریح آنها سال ۱۹۸۰ را به‌عنوان دگرگونی عظیم در ماهیت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و همین‌طور نقشه سیاسی جهان مطرح ساخته است. (Slater: 2000, 3).

اما نقاط قوت و ضعف پست‌مدرنیست‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک چیست؟ یکی از نقاط قوت آن کاهش خودبینی و غرور آکادمیک است؛ زیرا پژوهشگران نوعاً زیاد در مورد نظریات خود ادعا می‌کنند. دیگر نقطه‌ی قوت آن بدبینی است که پست‌مدرنیسم به دیدگاه حقیقت‌جهانی - که گفته می‌شود در همه‌جا معتبر است - متصل می‌سازد. اینها جنبه‌ی مثبت پست‌مدرنیسم می‌باشند.

اما جنبه‌ی منفی نیز وجود دارد. اگر نظریه همواره از لحاظ مختلف مبتنی بر پیش‌فرض است، چرا ما باید تجزیه و تحلیل خود پست‌مدرنیست‌ها را بپذیریم؟ چرا باید پیش از خود ساختار اصلی به ساختار شکنی اعتقاد داشته باشیم؟ اگر همه‌ی جنبه‌های دنیای اجتماعی دلخواه و مبتنی بر پیش‌فرض است پس پست‌مدرنیسم نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد؛ یعنی انتقاد خودش می‌تواند به خودش برگردد.

نتیجه‌گیری

تعداد زیادی از جغرافی‌دانان خصوصاً آنانی که در حیطه‌های اجتماعی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی این رشته از علم مشغول به کار هستند، در عوض جستجو برای کشف حقیقت و قوانین مطلق و ثابت، در تقابل با گرایش تمامیت‌خواه و مطلق‌نگر در آنچه به‌عنوان «روایت‌های کلان» مطرح می‌باشد، به تنویر کردن و در برخی موارد به استقبال از تفاوت و تنوع روی آورده‌اند. این جغرافی‌دانان در عوض کنکاش برای یافتن قوانین عمومی بر تکثرگرایی دانش و بر تحلیل‌هایی درباره‌ی خاص بودن ساختار اجتماعی آن نسبت به گروه‌های اجتماعی مشخص که در چارچوب‌های زمان - فضا جای گرفته‌اند، اصرار می‌ورزند. فرض اصلی اندیشمندان جغرافیایی این است که جغرافیا دارای بخشی تاریخی و اجتماعی است که همیشه ذاتاً با سؤالات سیاسی و ایدئولوژیکی مواجه بوده است. جغرافیا هرگز یک عنصر صرفاً طبیعی، پدیده‌ی غیرمنطقی که جدای از ایدئولوژی و خارج از سیاست باشد نیست. از این گذشته، جغرافیا خودش به‌عنوان یک بحث و یک شکل ارزش قدرت است.

تحولات مهمی در دو دهه‌ی پایانی قرن بیستم در نگرش، رویکرد و روش‌شناختی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک رخ داده و در نتیجه آن‌را در جایگاهی هم‌سطح با سایر شاخه‌های جغرافیا قرار داده است. ظهور ژئوپلیتیک انتقادی در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوج‌گیری آن در دهه‌ی ۱۹۹۰ نیز در راستای همین تحولات صورت گرفته است. ژئوپلیتیک انتقادی با به‌کارگیری زبان و مفاهیم جدید و با انتقاد از ژئوپلیتیک کلاسیک راه خود را از آن جدا ساخته است. در دو دهه‌ی اخیر جغرافیای سیاسی همچنین با برقراری رابطه‌ای نزدیک‌تر با رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، در جهت هر چه سیاسی‌تر شدن گام برداشته و از این جهت با جغرافیای سیاسی بی‌طرف و سیاست‌زدایی شده دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیار تفاوت کرده است.

اکنون حرکت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به سمت روش‌های پست‌مدرنیستی که به وسیله‌ی افکارهای «پساساختارگرایانه» و «فمینیستی» انتشار یافته‌اند، باعث مهیج‌تر شدن تحقیقات جغرافیایی گردیده‌اند. به‌نظر می‌رسد تحقیقات نوین از روش‌های کلاسیک و مرسوم

پژوهشی برتری و سبقت گرفته‌اند، زیرا، در آن بررسی‌های دگرگونی فضایی قدرت در مناطق بین‌المللی، ژئوپلیتیک انتقادی و نظریه روابط بین‌الملل پساساختارگرا، نمونه‌های مهیج و چالش‌برانگیزی از مسیر آینده‌ی جغرافیای سیاسی ارائه داده‌اند. بی‌دلیل نیست که «اسلیتر» سردبیر نشریه‌ی معتبر و بین‌المللی «جغرافیای سیاسی» در این مورد چنین گفته است: «می‌خواهم به محققانی که در حوزه‌ی جدیدتری از تحلیل‌های ژئوپلیتیکی وارد شده‌اند خوش‌آمد بگویم و به‌ویژه، از انتشار و نگارش تحقیق‌هایی با کیفیت عالی که از نظر تئوریکی چالش برانگیز، مبتنی بر تجربه و انتقادهای فلسفی باشند، استقبال کنیم» (Slater: 2000, 3).

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، با افزایش سرعت زمان، کوچک شدن فضا و چندگانگی سیاسی مواجه شده است. جهانی که موزائیکی غنی از موضوعات برای جغرافیای سیاسی آینده ارائه می‌دهد. جهانی با خشونت و نابرابری‌های در حال رشد، منازعات اجتماعی و حرکت‌های مقاومتی، سیاسی شدن تغییرات محیط زیست، تجدید نظر در مفاهیم حکومت و دموکراسی، تجدید حیات نگرانی‌های قومی - سیاسی مرتبط با حقوق بشر، مکان بومی افراد و اهمیت جهانی جنسیت و نژاد. به‌خوبی روش است که مواد خام و منابع برای جغرافیای سیاسی نوین بسیار فراوان می‌باشد.

منابع

فارسی

- ۱- اتوتایل، ژناروید، سیمون دالبی و پاول روتلیج، (۱۳۸۷)، «اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم»، ترجمه: دکتر محمد رضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲- جونز، مارتین و رایس جونز و مایکل وودز، (۱۳۸۶)، «مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه: دکتر زهرا پیشگاهی فرد و رسول اکبری، تهران، دانشگاه تهران، انتشارات و چاپ.
- ۳- دیوتیاک، ریچارد و جیمز دردریان، (۱۳۸۰)، «نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل»، ترجمه و تألیف: حسین سلیمی، تهران: انتشارات نمایش.
- ۴- دادس، کلاوس، (۱۳۸۳)، «ژئوپلیتیک در جهان متغیر»، ترجمه زهرا احمدی پور، عطاءالله عبدی، تهران: بلاغ دانش.
- ۵- شکوئی، حسین، (۱۳۷۸)، «اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا»، تهران: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- ۶- شکوئی، حسین، (۱۳۸۴)، «فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی»، تهران: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- ۷- عزتی، عزت‌الله، (۱۳۷۱)، «ژئوپلیتیک»، تهران، نشر سمت.
- ۸- لاکوست، ایو و بتتریس ژیلین، (۱۳۷۸)، «عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک»، علی فراستی، تهران، نشر آمن.
- ۹- مجتهدزاده، پیرو، (۱۳۸۱)، «جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی»، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۰- مویر، ریچار، (۱۳۷۹)، «درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه دره میرحیدر، سید یحیی صفوی، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۱۱- میرحیدر، دره، (۱۳۷۷)، «جغرافیای سیاسی، آنچه بود، آنچه هست»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۰، تابستان.
- ۱۲- میرحیدر، دره، (۱۳۸۵)، «درس نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی»، جزوه درسی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی.

انگلیسی

- 13- Andrew Sayer, (1992), "*Method in social science: a realist approach*" (second edition). London: Routledge.
- 14- Agnew, John, (1998), "*Geopolitics: Revisioning World Politics*", London, Routledge .
- 15- Chalmers, Alan F, (1999), "*What Is This Thing Called Science?: An Assessment Of The Nature And Status Of Science And Its Methods*", Published By Univ. Of Queensland Press.
- 16- Demko, George J. and W. B. Wood, (1994), "*Re- Ordering The World*", Colorado, West View Press.
- 17- Glassner, Martin, (1995), "*Political Geography*", New York, John Wiley & Sons. Inc.
- 18- Gregory, D. Discourse, In R. Johnston, D. Gregory, G. Pratt And M. Watts (Eds), (2000), "*The Dictionary Of Human Geography*". Oxford: Blackwell.
- 19- Keat R., Urry J., (1975), "*Social theory as science*"; London, Routledge & Kegan Paul.
- 20- G. Q. Tuathail and S. Dalby (Eds), (1998), Q. Tuathail, G., "*Post Modern Geopolitics? The Modern Geopolitical Imagination and beyond Rethinking Geopolitics*", London: Routledge. Pp.
- 21- Q. Tuathail, "*the postmodern geopolitical condition: states, state craft, and security at the millennium*", (2004), [http:// www.majbill.vt.edu /geog /faculty /total /paper /millennium.htm](http://www.majbill.vt.edu/geog/faculty/total/paper/millennium.htm)
- 22- Slater, David. (2000), "*Editorial Statement The Process And Prospect Of Political Geography*", Department Of Geography, Lou borough University, Lou borough Le11 3tu, Uk.
- 23- Soja, W. Edward, (1989), "*Postmodern Geographies: The Reassertion of Space in Critical Social Theory*", Published by Verso.
- 24- Said, E., (1978), "*orientalism*", Harmondsworth: Penguin.
- 25- Taylor, Peter & Colin Flint, (2000), "*Political Geography*", Fourth Edition, New York, Prentice Hall.

سیاست دموکراسی سازی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد امریکا (کلینتون، بوش و اوباما)^۱

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۰۷ | سید اصغر کیوان حسینی ^۲ |
| تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۲۶ | راحلہ جمعہ زاده ^۳ |
| صفحات مقاله: ۳۳ - ۵۳ | |

چکیده:

دموکراسی سازی، به بخش خاصی از سیاست‌های لیبرالی امریکا به‌ویژه در سال‌های بعد از جنگ سرد اشاره دارد. در این نوشتار مهم‌ترین وجوه مشترک سه دولت بعد از جنگ سرد امریکا؛ یعنی کلینتون، بوش و اوباما در حوزه‌ی دموکراسی سازی مورد بررسی قرار گرفته و تأکید می‌شود که این نوع جهت‌گیری نرم‌افزاری، به تدریج از پیوند عمیق‌تری با ملاحظه‌های امنیتی این دولت برخوردار شده و رهبران این دولت کوشیده‌اند در سایه‌ی پیشبرد رویکرد یاد شده، زمینه‌ی تحقق دغدغه‌های امنیتی موردنظر را به‌ویژه در ارتباط با مناطق اسلامی و خاورمیانه فراهم آورند.

* * * * *

واژگان کلیدی

دموکراسی سازی، مبارزه با تروریسم، ملاحظه‌های امنیتی - دفاعی، صلح دموکراتیک.

۱- این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ای است که در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه فردوسی مشهد تصویب و اجرا شده است.
۲- دانشیار روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.
۳- کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

مقدمه

سیاست خارجی آمریکا در طول سال‌های جنگ سرد و بعد از آن، همواره با آمیزه‌ای از ملاحظه‌های امنیتی - نظامی و لیبرال‌گرا همراه بوده است. در چارچوب رویکرد لیبرالی یا نرم‌افزاری، دغدغه‌های معطوف به گسترش دموکراسی یا دموکراسی‌سازی از جایگاه مهمی برخوردار است؛ رویکردی که در دهه‌ی پایانی قرن بیستم و خاصه در شرایط بعد از یازدهم سپتامبر، با تحولات جدیدی مواجه شد. نکته‌ی مهم این است که به‌رغم به قدرت رسیدن کابینه‌های مختلف دموکرات و جمهوری‌خواه در این دوره، یعنی کلینتون، بوش و اوباما، نه تنها رویکرد دموکراسی‌سازی تضعیف نشده، بلکه از روندی تکاملی خاصی نیز برخوردار شده؛ به‌گونه‌ای که سیاستمداران امریکایی دائماً کوشیده‌اند که ابعاد اعلامی و اعمال دامنه‌ی نزدیکی میان این رویکرد و دیگر سیاست‌های امنیتی - دفاعی را گسترش دهند. مواضع اخیر وزیر خارجه‌ی این دولت مبنی بر ضرورت پیوند میان توسعه و دفاع که در چارچوب مقوله‌ی دیپلماسی هوشمند از جلوه‌ی خاصی برخوردار شد؛ حکایت از همین معنا دارد. این نوشتار، با توجه به این پرسش که: «رویکرد دموکراسی‌سازی از چه جایگاهی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا برخوردار بوده؟»؛ درصدد به آزمون کشیدن این فرضیه است که: «رویکرد دموکراسی‌سازی در رفتار خارجی آمریکا در دوره‌ی بعد از جنگ سرد، از تداوم و تکامل خاصی برخوردار بوده و در عین حال، به سمت پیوند عمیق‌تری با ملاحظه‌های امنیتی هدایت شده است».

سازماندهی متن پیش‌رو نیز در قالب دو بخش اصلی قرار یافته است. بخش اول به مبحث نظری یعنی نظریه‌ی صلح دموکراتیک اختصاص یافته و دومین بخش نیز بر ویژگی‌های مشترک سه کابینه‌ی مورد نظر تمرکز دارد.

چارچوب نظری

«دموکراسی‌سازی» در چارچوب نظریه‌ی «صلح دموکراتیک»

دامنه‌ی زمانی بحث در خصوص ارتباط میان رفتارهای صلح‌گرایانه دولت‌ها و صلح‌آفرینی در عرصه‌ی جهانی، به قبل از «کانت» می‌رسد. در این مورد می‌توان از افرادی

چون «آگوستین قدیس» (۳۵۴ - ۴۳۰) سخن گفت. وی در چارچوب نظریه‌ی «صلح جهانی»، ضمن تأکید بر اعتقادات مذهبی انسان‌ها، باورها و رفتارهای صلح‌طلبانه‌ی آنان را مورد تأکید قرار می‌دهد (طاهری، ۱۳۷۹: ۸-۱۴۷). «امانوئل کانت» فیلسوف نامدار آلمانی (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) در مهم‌ترین رساله‌ی خود در زمینه‌ی روابط بین‌الملل یعنی «صلح پایدار» که در سال ۱۷۹۵ یعنی ۶ سال پس از وقوع انقلاب فرانسه منتشر شد، از ضرورت دموکراسی برای حکومت و اداره‌ی امور خارجی دفاع می‌کند. کانت میان صلح و نوع نظام سیاسی ارتباط برقرار کرده و «حکومت دموکراتیک» را راهی برای پرهیز از جنگ در سطح بین‌المللی معرفی و تجویز می‌کند (لیپست، ۱۳۸۳: ۱۰۷۵). او در اندیشه‌ی آن بود که خطوط اصلی یک نظم جهانی صلح‌آمیز را ترسیم کرده، دیگران را به پذیرش آن طرح فراخواند و نسبت به عواقب منفی نادیده گرفتن چنین طرحی هشدار دهد (معینی علمداری، ۱۳۸۱: ۲۶۸-۲۶۷). بنابر استدلال کانت، صلح ابدی به واسطه‌ی پذیرش «اصول تعیین‌کننده‌ی سه‌گانه‌ی صلح» یعنی جمهوری‌خواهی، احترام و تجارت، تضمین خواهد شد. هنگامی که همه‌ی ملت‌ها این اصول تعیین‌کننده را در قالب معاهده‌ای استعاری پذیرفته باشند، صلح ابدی استقرار خواهد یافت (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۹۷). بر این مبنای نخستین اصل (تعیین‌کننده‌ی صلح) عبارت است از این‌که: «نظام مدنی و داخلی دولت باید جمهوری‌خواهانه باشد (همان). منظور وی از «جمهوری‌خواهانه»، جامعه‌ای سیاسی است که سه چیز را تضمین کند:

- ۱) احترام به آزادی فردی؛
- ۲) منشأ مشترک و واحد قانون‌گذاری و تفکیک میان اقتدار اجرایی و تقنینی؛
- ۳) برابری سیاسی همه شهروندان در حل مناسبات سیاسی بر اساس اصل حق (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۰-۲۹).

بر این اساس، مردم در یک نظام جمهوری دارای سه هویت متفاوت و مستقل اند:

- انسان بودن و برخورداری از آزادی؛
- تبعه بودن و وابستگی به قانون؛ شهروند بودن؛
- برابر بودن در مقابل قانون (محمودی، ۱۳۸۳: ۳۹۱).

پس، اصل اول به نوعی برابری حقوقی میان شهروندان (اتباع دولت) منجر می‌شود که براساس آن، فرد بهره‌مند از خودمختاری اخلاقی از طریق تعیین نمایندگان، به وضع قوانینی می‌پردازد که به شکل یکسان بر همه‌ی شهروندان از جمله خودش حاکم خواهد بود؛ و چون فرد تابع قوانینی است که خود اجرای آنها را در دست ندارد، جلوی خودکامگی و جباریت نیز گرفته می‌شود (معینی علمداری، همان: ۲۷۰). بر اساس دومین اصل، دموکراسی‌ها در ارزش‌های اخلاقی مشترکی سهیم بوده و تعهداتی که بر پایه‌ی این ارزش‌ها ایجاد می‌شود، موجب شکل‌گیری اتحادیه‌ی صلح‌جویانه می‌شود. این نوع اتحادیه (صلح‌جو) محدود به پیمانی میان خود کشورهاست که افزون بر حفظ خود، جلوی جنگ‌ها را نیز گرفته و پیوسته دامنه‌ی بیشتری می‌یابد؛ به گونه‌ای که در میان خودشان «منطقه‌ی صلح» را به شکلی نهادی شکل می‌دهند. این رویکرد چشم‌انداز فکری کانت را از چارچوب‌های ملی فراتر برد (مشیرزاده، پیشین: ۲۹). سوّمین اصل صلح دموکراتیک، وجود قانون جهان‌وطنانه را مقرر می‌دارد که باید با اتحادیه‌ی صلح‌جو به اجرا درآید. این قانون جهانی «محدود به شرایط مهمان‌نوازی جهانی خواهد بود» (لینکلتر، پیشین: ۹۵).

کانت برای تحقق و تداوم چنین نظامی که پیامد و دستاورد عدم درگیری و جنگ میان ملّت‌هاست، پیشنهادهاتی را به‌عنوان «پیش‌شرط استمرار صلح» مطرح می‌کند؛ از جمله این که هر پیمان صلحی که در آن به‌طور ضمنی و با نیت پنهان، زمینه‌سازی برای ایجاد دستاویزهایی برای جنگ‌های آینده بسته شود، از درجه‌ی اعتبار ساقط است؛ و یا ارتش‌های ثابت به تدریج منسوخ خواهند شد. نیروهای نظامی به‌گونه‌ای مداوم دولت‌ها را به جنگ تهدید می‌کنند، چراکه واقعیت وجودی آنها آمادگی برای جنگیدن است؛ و در نهایت این که هیچ کشوری با اعمال زور، در قانون اساسی و حکومت کشور دیگر دخالت نخواهد کرد (محمودی، ۱۳۸۵: ۱۴۰-۱۳۸ و عالم، ۱۳۸۴: ۳۶۷).

کانت در کنار تأکید بر مواد یاد شده به‌عنوان «قانون‌های بازدارنده» برای تحکیم صلح پایدار در روابط میان کشورها، از حقوق بین‌الملل نیز به‌عنوان مکمل تضمین‌های موجود و تقویت حزم‌اندیشی متقابل یاد می‌کند (لیپست، پیشین: ۱۰۷۵). روند مورد اشاره، شرایط را

برای سخن از مقوله‌ی «حقوق جهانی» فراهم می‌کند، حقوقی که از طریق دو منبع یعنی نظریه‌ی اقتصادی لیبرال؛ و بازار بین‌المللی به تشریح رفتارهای همیارانه در قالب وابستگی اقتصادی و تجاری می‌پردازد (دویل، ۱۳۸۵: ۱۰۴-۱۰۳).

نکته‌ی بعد به گسست تاریخی باز می‌گردد که در روند توجه و استقبال از آرای کانت بروز کرده است. در واقع، هر چند نظریه‌ی صلح دموکراتیک از سابقه‌ای طولانی یعنی بیش از دو قرن برخوردار است، اما به‌طور عملی تا دهه‌ی ۸۰ مطالعه‌ی عمده‌ای در مورد آن صورت نگرفته بود. در واقع، در سال ۱۹۶۴ ایده و استدلال کانت به‌وسیله‌ی یک جرم‌شناس امریکایی به نام «دین بیست»^۱ مورد توجه قرار گرفت. وی به‌عنوان متخصص جرم‌شناسی، در واقع اولین کسی بود که یک تحقیق آماری درباره‌ی این ادعا که یک رابطه‌ی مثبت میان صلح و دموکراسی وجود داشته و بر این مبنا دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند، نشان داد. (طاهایی، ۱۳۸۸: ۲۰۶). نکته‌ی مهم این‌که به رغم دستیابی به این یافته‌ی مهم آن‌هم در زمانی که رشته‌ی روابط بین‌الملل پا به عرصه‌ی وجود گذاشته و «تبیین ماهیت و وقوع جنگ در نظام بین‌الملل» را موضوع اصلی خود می‌دانست، مجدداً دیدگاه کانت مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفت، تا این‌که در دهه‌ی ۸۰ تعدادی از کارشناسان روابط بین‌الملل در هر دو طیف موافق و مخالف این نظریه، به بحث و بررسی آن پرداختند؛ مناظره‌ای که در مسیر تأیید فرضیه‌ی کانت دیده نمی‌شد، چرا که داده‌های تاریخی ادعای محوری وی را که «دموکراسی‌ها تمایلی به جنگ ندارند»، تأیید نمی‌کرد (شیهان، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۲).

نکته‌ی نهایی به دیدگاه‌های متأخری مربوط می‌شود که از زوایای اقتصادی، فرهنگی و به مکتب یاد شده پرداخته‌اند. به‌عنوان مثال، «سالیکن» ضمن تأکید بر «دموکراسی» به‌عنوان شرط لازم صلح (و نه کافی)، بر ترجیحات آزادسازی اقتصادی به‌عنوان موجد همکاری و وسیع منطقه‌ای پافشاری می‌نماید (Solingen, 1998: 6-7, 281). در همین ارتباط، دیدگاه‌های هنجاری - فرهنگی تمایل دموکراسی‌ها به راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای حل

1- Dean Babset.

اختلاف را در قالب نوعی رفتار هنجارگرا مورد توجه قرار می‌دهند؛ روشی خاص که اساساً جنگ را به‌عنوان راه‌کاری برای حل اختلافات در میان رژیم‌های دموکراتیک نفی می‌کند (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۱۹). هرچند این نکته مترادف با نفی کامل جنگ (از سوی رژیم‌های دموکراتیک) با رژیم‌های غیر مردم‌سالار نخواهد بود (Gleditsch, 2003: 520). از زاویه دیدگاه‌های نهادی - ساختاری، چند فرض مطرح است؛ از جمله این‌که چالش‌های بین‌المللی ایجاب می‌کند که رهبران سیاسی حمایت مردم‌کشور را از سیاست‌های خویش جلب کنند. آنان باید حمایت گروه‌هایی را جلب کنند که به رهبران همان نوع مشروعیتی را می‌بخشند که برای اقدام بین‌المللی لازم است (اوئن، ۱۹۹۴: ۱۷۷) و یا این‌که بسیج سیاسی مناسب برای جلب حمایت سیاسی، تنها در موقعیت‌هایی به‌سرعت قابل تأمین است که بتوان آنها را به شکل مناسبی به‌عنوان موقعیت‌هایی اضطراری معرفی کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۹).

باید توجه داشت که آرای کانت به‌عنوان شالوده‌ی اصلی نظریه‌ی صلح دموکراتیک، از زوایای مختلف مورد ارزیابی و نقد واقع شده است. از جمله «و.ب. گالی» تأکید دارد که کانت میان جنگ‌های معتدل و محدود که می‌توانند صلحی پذیرفتنی و دیرپا را در پی داشته باشند و جنگ‌های تجاوزگرانه‌ای که به قتل عام و اسارت مردم و یا به کینه‌توزی‌های بی‌پایان بین‌المللی منجر می‌شوند، تمایز قائل نشده که این مسأله مترادف با عدم توجه به ضرورت پشتوانه‌ی زور یا تهدید به اعمال زور در جهت اجرای توافقات یا داوری‌های قانونی می‌باشد (گالی، ۱۳۷۲: ۱۶). «جان مرشایمر» نیز درباب اصل «عدم جنگ میان مردم‌سالاری‌ها» بیان می‌دارد که اگرچه از نظر تجربی درست است، اما دلایل مربوط به آن به «دموکراتیک بودن» ربطی ندارد (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۲۰).

سیاست دموکراسی‌سازی امریکایی بعد از جنگ سرد

یکی از مهم‌ترین وجوه رفتار خارجی امریکا در فضای بعد از جنگ سرد که باید از خطوط راهنمای آن نیز محسوب شود؛ رویکرد گسترش دموکراسی و اعمال نوعی مهندسی اجتماعی در مناطق و کشورهای خاص به‌ویژه در خاورمیانه می‌باشد؛ که از آن در قالب «سیاست دموکراسی‌سازی» نیز یاد کرده‌اند. رویکرد یاد شده در چارچوب سیاست خارجی هریک از

دولت‌های کلینتون، بوش و اوپاما با تداوم و تغییراتی مواجه بوده، که شناخت وجوه افتراق و تشابه آن در درک بهتر این لایه از دیپلماسی نرم‌افزارگرایانه‌ی کاخ سفید راه‌گشا خواهد بود.

طرح و پیگیری سیاست دموکراسی‌سازی در فضای نقاط عطف تاریخی

در شرایط بعد از جنگ سرد و در دوره‌ی کلینتون، در کنار آنانی که شرایط نوظهور را بستری استثنایی برای نقش‌آفرینی قدرتمندانه‌ی آمریکا می‌دیدند، برخی دیگر به این وضعیت به عنوان فرصتی برای رهایی از افول و تضعیف موقعیت جهانی این دولت به‌عنوان یک «قدرت سلطه‌گر» تلقی کرده و در مقابل، بر افزایش شانس اروپای غربی و ژاپن برای دستیابی به منصب رهبری نظام سرمایه‌داری در دهه‌ی نود تأکید داشتند. در این زمینه، نظریه‌ی «روبه نقصان و افول»^۱ «پل کندی»^۲ از نقش به‌سزایی برخوردار بود. افزون بر آن، این قبیل نظریه‌ها در کنار طرح ابهام‌هایی جدید در برابر آینده‌ی نقش‌آفرینی آمریکا، به تشدید موج جدیدی از انزواطلبی^۳ نیز دامن می‌زد. در این مورد می‌توان به دیدگاه بوکانان^۴ در سپتامبر ۱۹۹۱ اشاره کرد که بر ضرورت پایبندی این دولت به سیاست خارجی سنتی‌تر که براساس منافع (ملی) نیز جهت‌گیری شده باشد، تأکید داشت (Weigel, 1994: chapter8). برخی دیگر از تحلیلگران برای تشریح این دوره از دو مفهوم «پیروزی» و «عدم قطعیت»^۵ استفاده کرده‌اند. پیروزی که در دستاوردهای موفقیت‌آمیز این دولت در پایان جنگ سرد و بحران کویت ریشه داشت؛ در کنار سردرگمی‌هایی که به عواملی چون فقدان تهدید هویت‌ساز شوروی، ظهور منابع جدید نامنی، ابهام‌های موجود در روابط ایالات متحده با متحدین غربی، موج جدید جهانی شدن اقتصادی، ضرورت احیای رهبری آمریکا و، باز می‌گشت (Berger, 2000: 22-24). در این میان، گروهی دیگر پایبندی نسبت به ترویج و گسترش آرمان‌های لیبرالیسم و ارزش‌های محوری این کشور در گستره‌ی جهانی به‌ویژه در قالب دموکراسی‌سازی را مقدمه‌ای برای افزایش

1- Decline.

2- Kennedy, 1987.

3- New - isolationism.

4- Pat Buchanan.

5- Triumph and Uncertainty.

محبوبیت و جاذبیتش به عنوان «قدرت چیره جوی خیرخواه»^۱ (به ویژه در برابر دیگر رقبا) می دانستند (Layne, 2006: 14-16). برخی از این وضعیت به عنوان «مأموریت» جدید ایالات متحده بر محور وسوسه و تمایل قدیمی به «شکل دادن به سیستم بین الملل در چارچوب آرمان لیبرال دموکراتیک» یاد می کردند (Cox, 2000).

در دوره ی بوش، برخلاف موج اولیه ی انتقاد گسترده از مشی ایده آل گرای کلینتون، به ویژه مواردی چون مداخله ی بشردوستانه، ملت - دولت سازی و گسترش دموکراسی و پافشاری بعدی بر مؤلفه های واقع گرایانه (رنالیستی) به ویژه در سطح روابط میان قدرت های بزرگ (Fearon and Litin, 2004: 5)؛ شرایط تحمیلی حاصل از واقعه ی سپتامبر ۲۰۰۱، یعنی آن چه که در قالب آموزه ی مبارزه با تروریسم بر رفتار خارجی این دولت تأثیرگذار بود؛ در چارچوب پایان بخشی به چالش حاصل از بحران هویت حاصل از پایان جنگ سرد (کیوان حسینی، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۵)؛ شرایط را برای تأکید بر نوعی «ایده آلیسم محدود» از بعد «پیشبرد ارزش های مشترک در طول دیگر دولت ها» فراهم ساخت (Mccormic, 2004: 201-204)؛ رویکردی که به تدریج با نمادهای آشکارتری از نرم افزارگرایی همراه شد. از سوی دیگر، اوباما نیز در شرایطی به قدرت رسید که پیامدهای حاصل از دوره ی بوش، توانمندی های بالقوه و بالفعل امریکا برای پذیرش نقش رهبری جهانی، با وضعیتی استثنایی مواجه شده بود که برخی آن را از جنگ جهانی دوم بی سابقه می دانستند (Holbrooks, 2008). به همین دلیل، وی در جریان مبارزه ی انتخاباتی، بر هدف «احیای رهبری» این دولت به کمک شیوه هایی چون همکاری با دیگر دولت ها بر اساس امنیت، اعتماد و دموکراسی و ... تأکید داشت (Obama, 2007)؛ بر همین مبنا، «تغییر» به آرمان و شعار اصلی وی در جریان مبارزه ی انتخاباتی و محور نظام سیاست سازی وی (بعد از پیروزی) در حوزه های داخلی و خارجی تبدیل شد.

1- Benevolent hegemon.

تأثیرپذیری رویکرد دموکراسی‌سازی از مضامین نظری نظریه‌ی صلح دموکراتیک

در دوره‌ی کلینتون مضامینی چون «درگیری برای دموکراسی»^۱ و «پیشبرد دموکراسی»^۲؛ از اهمیت خاصی در خطوط راهنمای سیاست خارجی آمریکا برخوردار بود. او در کنار نقد سیاست خارجی تعارض‌آلود رقیب انتخاباتی‌اش بوش (پدر) به‌ویژه در حوزه‌ی گسترش دموکراسی و حقوق بشر که به‌زعم وی پررنگ‌سازی «سیاست قدرت» (به‌ویژه از بعد اتکای افراطی بر راهبردهای قدیمی توازن قوا) را در پی داشت (Clinton, 1991)؛ بر رابطه‌ی مستقیم میان ماهیت (کاراکتر) سیاست خارجی هر ملت و ارزش‌های محوری آن تأکید داشت؛ شرایطی که به‌زعم وی در نظم ارزشی آمریکا و مفهوم دموکراسی از اهمیت و نفوذ خاصی برخوردار بود (Cox, 2000). او جاذبه‌ی قدرتمند ایده‌آل‌های دموکراتیک آمریکا و پایداری و تداوم نهادهای سیاسی این کشور را برای مردم جهان، زمینه‌ساز تبدیل آن به «ملتی ویژه» می‌دانست و در این زمینه بر تعدیل، احتیاط و احساس مشترک به‌عنوان سازوکارهای اصلی پیشبرد دموکراسی (به‌جای توسل به جهاد ایدئولوژیکی^۳ بی‌پروا و تحمیل‌کننده) تأکید می‌ورزید (Clinton, 1993: 658). بعد از ۱۱ سپتامبر، آمریکا به این نتیجه رسید که دموکراتیزاسیون باعث جلوگیری از رشد تروریسم شده و ارزش‌های دموکراتیک فضای کمتری را برای این نوع حرکت‌های مخرب به‌وجود می‌آورد. در این میان «نظریه‌ی صلح دموکراتیک» بار دیگر مطرح گردید، مبنی بر این‌که دموکراسی‌ها معمولاً با یکدیگر نمی‌جنگند و از نظام استبدادی بسیار صلح‌طلب‌ترند. از این‌رو، نخبگان آمریکا با قائل بودن به فرضیه‌ی صلح دموکراتیک، سیاست خود را بر افزایش ضریب امنیتی از طریق گسترش ارزش‌های لیبرال دموکراسی به‌خصوص در منطقه‌ی خاورمیانه مبتنی کرده‌اند (سلیمانی پورلک، ۱۳۸۹: ۲۴۱). به‌عبارت دیگر، آنها معتقد بودند که برقراری دموکراسی مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی در این کشورها (عربی و اسلامی) منجر به مشابه‌سازی و یکسانی فرهنگی و ادغام

1- Engagement for Democracy.

2- Promotion of Democracy.

3- Crusade.

منطقه در اقتصاد جهانی به رهبری امریکا خواهد شد (منصوری، ۱۳۸۵: ۸۴). در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۰۸، مقوله‌ی «ایجاد ائتلافی از دموکراسی‌ها» از سوی اوباما مورد تأکید قرار داشت (Capthan, 2008: 97-98). وی در سخنرانی‌ای که در دانشگاه «الازهر» قاهره در ژوئن ۲۰۰۹ ایراد داشت، مواضع دموکراسی‌خواهانه‌ی خود را این‌گونه بیان کرد: «مهم‌ترین مسأله‌ای که به آن می‌پردازم دموکراسی است. من به سیستم دولتی معتقد هستم که به مردم صدا دهد، و به حکم قانون و حقوق انسان‌ها احترام بگذارد. آگاه هستم که جنجالی در مورد ترویج دموکراسی در سال‌های اخیر بوده و بیشتر آن در ارتباط با جنگ عراق است. بنابراین، بگذارید باز روشن و واضح سخن گویم: هیچ کشوری نمی‌تواند و نباید نظام حکومتی به کشور دیگر تحمیل کند. اما این از تعهد من نسبت به دولت‌هایی که منعکس‌کننده‌ی خواست مردمان‌شان هستند، نمی‌کاهد» (ملکی و محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۱۱۸-۱۱۶).

تقید به دموکراسی‌سازی در چارچوب اسناد امنیت ملی

اسناد امنیت ملی امریکا، یکی از بهترین منابع برای ارزیابی مواضع رسمی لیبرالی دولت‌ها در خصوص دموکراسی می‌باشد؛ بررسی اسناد مزبور در دوره‌های سه‌گانه‌ی کلینتون، بوش و اوباما نشان می‌دهد توجه به مقوله‌های لیبرالی از جمله دموکراسی‌سازی همواره از محورهای مورد توجه بوده؛ هرچند بسته به فراخور زمان و شرایط حاصل از آن، از شدت و ضعف برخوردار بوده است. در زمان کلینتون باید گفت که در تمامی اسناد امنیتی که در اولین دوره‌ی ریاست جمهوری وی یعنی تا سال ۱۹۹۶ ارائه شده، «درگیری»^۱ و «گسترش»^۲ دو مضمون و در واقع دو اصل هدایت‌کننده‌ی آن می‌باشد؛ که بر جهت‌گیری کلی اسناد امنیتی اشراف دارد (کیوان حسینی، ۱۳۹۰). در دوره‌ی بوش، سند راهبرد امنیت ملی امریکا که در سایه‌ی هدایت فکری گروه نومحافظه‌کار همکار وی تهیه و تنظیم شد و در سپتامبر سال ۲۰۰۲ منتشر گردید، معتبرترین گواه رسمی برای آشنایی با مواضع لیبرالی او (بوش) در خصوص

1- Engagement.

2- Enlargement.

ترویج دموکراسی باید تلقی شود (Jervis, 2003: 366). این نکته در دومین سند امنیتی که در ۱۶ مارس سال ۲۰۰۶ و با تأکید بر بازبینی و نوسازی سند قبلی منتشر شد؛ قابل پیگیری است. از جمله به‌منظور ریشه‌کنی استبداد و بسط دموکراسی مؤثر، به ۱۳ روش توجه شده که از تبلیغ و ترویج گرفته تا حمایت مالی و امکانات، آموزش نیروهای مسلح کشورهای هم‌پیمان، سرمایه‌گذاری مستقیم، تخطئه و تقبیح در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی را در برمی‌گیرد. از این‌رو، برخلاف سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۰۲ که در آن اشاعه‌ی دموکراسی یکی از اهداف راهبردی آمریکا تلقی شده بود، در سند سال ۲۰۰۶ این امر به‌عنوان مهم‌ترین شاخص مورد تأکید قرار داشت (نائینی، ۱۳۸۸: ۱۹-۱۸). در دوره‌ی اوباما نیز سند راهبرد امنیتی که در سال ۲۰۱۰ ارائه شد؛ به نکاتی در همین مورد تأکید دارد؛ چنان‌که نویسندگان آن در حوزه‌ی مباحث امنیتی، در کنار تأکید بر تهدید تروریسم به‌ویژه تروریسم هسته‌ای، بر حساسیت این دولت نسبت به شرایط داخلی دولت‌ها اصرار شده و بر این مبنا، کمک به کشورهایی چون افغانستان و عراق که با نبود یا ضعف دموکراسی، بی‌ثباتی داخلی و ناامنی مواجهند، از اولویت‌های امنیتی واشنگتن تلقی کرده‌اند (NSS, 2010).

اهتمام به مفهوم‌سازی در عرصه‌ی دموکراسی‌سازی

تقید به دموکراسی و پیشبرد آن در مناطق مختلف؛ علاوه بر جنبه‌های اعمالی؛ در حوزه‌ی نظریه و مفهوم‌سازی نیز مورد توجه بوده است؛ در واقع می‌توان عنوان نمود که دموکراسی‌سازی در عرصه‌ی مفهومی ارتقا یافته و در این خصوص مفاهیم جدیدی مطرح شده است. «آنتونی لیک» مشاور وقت امنیت ملی کلینتون در بخشی از بیانات خود ضمن تأکید بر مضامینی چون تقویت جامعه‌ی بزرگ دموکراسی‌های بازار، کمک به تقویت و استحکام دموکراسی‌های جدید و اقتصادهای بازار، به حداقل رساندن توانایی تهدیدزایی دولت‌های خارج از چرخه‌ی دموکراسی و اقتصاد بازار؛ مفهوم «دولت‌های عقب‌گرا»^۱ را مطرح می‌کند (Lake, 1993). در همین ارتباط، از تعبیر «سلطه‌ی ایدئولوژیکی آمریکا» در قالب لیبرال

1- Backlash States.

دموکراسی جهان‌گرا یا ویلسون‌گرایی عملگرا نیز سخن گفته شده که سنگ زیربنای آن را گسترش دموکراسی و تجارت آزاد، دفاع از پیشبرد حقوق بشر و سرانجام قرنطینه کردن کشورهای سرکش تشکیل می‌داد (Carothers, 1995: 13) و (اخوان‌زنجانی، ۱۳۷۶: ۶۷-۶۸). رویکرد لیبرالی بوش در ارتباط با دموکراسی‌سازی خاصه در ارتباط با حمله‌ی نظامی به عراق، به نقطه‌ی تلاقی سه مفهوم «دولت ضعیف یا فرومانده»^۱ «تغییر رژیم»^۲، و «دولت‌سازی»^۳ تبدیل شد (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۴). اواما نیز در چارچوب سیاست تغییر و تعبیه‌ی رویکرد دموکراسی‌گرایی در آن، از تعبیری چون «دیپلماسی هوشمند» سخن گفت که در مباحث بعدی به آن توجه بیشتری خواهد شد.

تحول دیپلماسی در راستای دموکراسی‌سازی

در راستای بهره‌گیری از شیوه‌های دیپلماتیک برای پیشبرد و تحقق اهداف ناظر بر دموکراسی‌سازی، رهبران بعد از جنگ سرد امریکا از سازوکارهای گوناگونی بهره برده‌اند. کلیتون در سال ۱۹۹۷ یکی از عوامل اصولی مأموریت وزیر خارجه‌ی جدید (آلبرایت) را در تحقق نوعی «دیپلماسی ممتاز»^۴ در پیشبرد صلح، توسعه‌ی حاکمیت قانون و رویارویی با تخلف از حقوق بشر به‌طور بین‌المللی شناخته شده، مورد تأکید قرار می‌دهد. در این ارتباط، روند بازنگری در رفتار دیپلماتیک، در دومین دوره‌ی رهبری بوش با تحول خاصی روبه‌رو شد. نگرش جدید «رایس» وزیر امور خارجه‌ی وقت به دیپلماسی در قالب «دیپلماسی تحولی»^۵ (Rice, 2006)، راه‌کارهای مرسوم پیشبرد دموکراسی را که در «برنامه‌های کمک اقتصادی» و «مداخله‌ی نظامی» خلاصه می‌کرد، به حوزه‌ی جدید «تغییر رژیم» سوق داد، راه‌کاری که تحول رژیم‌های دیکتاتوری به‌سوی (رژیم) دموکراتیک مد نظر داشت (Adesnik & Mcfaul, 2006: 7-8jk). از این زاویه، دیپلماسی مقوله‌ای فراتر

-
- 1- Weak or failed states.
 - 2- Regime change.
 - 3- State-building.
 - 4- First - Class Diplomacy.
 - 5- Transformational Diplomacy.

از «رفتارسازی»^۱ تلقی شده و باید آن را پدیده‌ای دانست که به‌طور تفکیک‌ناپذیری با پویایی‌های قدرت پیوند خورده است. بنابراین، باید برای تحقق یک دیپلماسی موفق، به بستر یا متن راهبردی آن نیز توجه داشت (Acrocker, 2007: 162-163). ناگفته نماند که دیپلماسی عمومی یکی از راه‌کارهای نرم‌افزاری است که دولت بوش به‌ویژه بعد از حمله به عراق، برای اصلاح تصویر کشورش در جهان عربی و اسلامی از آن بهره می‌برد (Lynch, 2003: 90). در دوره‌ی اوباما نیز همین روند ادامه یافت. در این مورد «هیلاری کلینتون» وزیر امور خارجه، از مفهوم «دیپلماسی هوشمند» به‌عنوان چارچوب مفهومی و تحلیلی نام می‌برد که از اولین روزهای قدرت‌یابی کابینه‌ی جدید، مد نظر قرار گرفت. از نظر وی، این نوع دیپلماسی زمینه‌های ارتقای سطح روابط دیپلماتیک را فراهم آورده و به بستری مناسب برای افزایش (ارتباطات) توسعه‌محور تبدیل شد، توسعه‌گرایی که در کنار امر دفاع به پیش می‌رفت. برآیند این نوع دیپلماسی به گره‌گشایی از چالش‌های بین‌المللی کمک کرده، قدرت مدنی آمریکا را تقویت نموده و در توازن بهتری نیز با قدرت نظامی این کشور قرار می‌گرفت. کارکرد دیگر دیپلماسی یاد شده به بازتعریف نقش نهادهای فعال در حوزه‌ی رفتار خارجی این دولت خاصه «آژانس امریکایی توسعه‌ی بین‌المللی»^۲ مربوط می‌شد. ناگفته نماند که در جولای سال ۲۰۰۹ (از سوی وزیر خارجه) گزارشی تحت عنوان «اولین بررسی چهارسالانه‌ی دیپلماسی و توسعه»^۳ به‌عنوان سازوکاری برای نوسازی وزارت خارجه و آژانس ارائه شد؛ که هدف آن بازنگری در اولویت‌های دیپلماتیک و توسعه خلاصه می‌شد؛ به‌گونه‌ای که به بهبود روند ساختن مردم، ساختارها، روندها و منابع امروز کمک کرده و به حل چالش‌های جهانی در سال‌های پیش‌رو منجر شود. در چارچوب گزارش مزبور، بر تقویت ارتباط متقابل، هماهنگ و مکمل میان دو حوزه‌ی دیپلماسی و توسعه تأکید شده، به‌گونه‌ای که شرایط برای پیش‌بینی گزینه‌های راهبردی آتی و منابع مورد نیاز فراهم گردد (Rodham Clinton, 2010: 13-14).

دموکراسی‌سازی در بستر پیوند میان آرمان‌گرایی (ایده‌آلیسم) و واقع‌گرایی

1- Deal making.

2- USAID.

3- The First Quadrennial Diplomacy and Development Review (QDDR).

کابینه‌ی کلینتون ضمن تأکید بر گسترش دموکراسی، بر پراگماتیک بودن راهبرد امریکا تأکید و اذعان می‌کرد که منافع این کشور در دموکراسی و بازار متوقف نمی‌شود و در مواردی امریکا را به دفاع از دولت‌های غیردموکراتیک ناگزیر می‌سازد. در این ارتباط، می‌توان به رویکرد وی نسبت به «مداخله‌ی بشردوستانه»^۱ توجه کرد (Hitchens, 2008: 157-163)؛ آنچه که در ارتباط با بحران سومالی در سال ۱۹۹۴ شکل گرفت، رخ داد (آقای، ۱۳۷۵). گروه همکار بوش به‌ویژه کاندولیزا رایس وزیر امورخارجه‌ی کابینه‌ی وی نیز در سال‌های بعد از ۲۰۰۴، ضرورت هم‌پیوندی میان عناصر آرمان‌گرا و مؤلفه‌های قدرت‌محور را مورد تأکید قرار می‌داد؛ رویکردی محوری که در چارچوب سند امنیت ملی (سپتامبر ۲۰۰۲) نیز تعبیه شده بود. بر این اساس، رویکرد لیبرالی چون «توسعه‌ی دموکراسی‌سازی»، از هم‌سازی مناسبی با «جنگ پیشگیری‌کننده» برخوردار بود. ناگفته نماند که وی در چارچوب مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۸ ارائه داد، دوباره از رویکرد یاد شده دفاع کرده و آن را به‌عنوان ضرورتی برای دستورکار رئیس‌جمهور بعدی می‌دانست (Rice, 2008). در این ارتباط، «لین» و «دوئک» در قالب دو اثری که در سال ۲۰۰۶ منتشر شد (Layne, 2006 & Dueck, 2006)، ماهیت واقعی الگوی مدیریت آشتی‌طلبانه میان دو رویکرد آرمان‌گرا و واقع‌گرا را در عرصه‌ی عملی سیاست‌گذاری خارجی امریکا به‌ویژه در دوره‌ی بوش، مورد ارزیابی و نقد قرار دادند. در همین مورد، «جان گدیس» رویکرد نبرد پیش‌دستانه‌ی بوش را نمادی از تمایل به نقض اصل مقدس حاکمیت در نظام بین‌الملل دانست، رفتاری که به تحریک خشم دیگران منجر شد و احساس ناامنی را به شهروندان دیگر جوامع القا کرد (Gaddis, 2005: 5).

پافشاری بر خاورمیانه به عنوان مهمترین مخاطب رویکرد دموکراسی‌گرایی

با توجه به ویژگی‌های چند بعدی و در هم تنیده‌ی خاورمیانه و خاصه جایگاه حیاتی آن در سیاست خارجی امریکا، در طول دوره‌ی بعد از جنگ سرد، همواره این منطقه از مهم‌ترین مخاطبین رفتار خارجی این دولت به‌ویژه از بعد سیاست دموکراسی‌گرایی و گسترش دموکراسی بوده است.

1- Humanitarian intervention.

سیاست مهار دوجانبه در دوره‌ی کلیتون که رویکرد اعمال محدودیت علیه عراق و ایران را در پی داشت، یکی از مهم‌ترین اقدامات این دولت برای رویارویی با تهران بود؛ حرکتی که در چارچوب پافشاری بر مجموعه‌ای از اتهامات به ایران از جمله اتهام نقض حقوق بشر طراحی و اعمال شد (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۵: ۲۶۱-۲۶۳). در همین مورد، می‌توان از سیاست «اصلاحات سیاسی محدود» در منطقه‌ی خاورمیانه سخن گفت؛ چرا که از منظر سیاستمداران وقت امریکا، رشد بی‌رویه‌ی دموکراسی، رادیکالیسم را در منطقه تقویت می‌کرد (Hawthorne, April 2004: 2). در میان پیامدهای واقعی‌ی یازده‌ی سپتامبر بر الگوی حاکم بر رفتار خارجی امریکا، تقویت جهت‌گیری نرم‌افزارگرا در قالب گسترش دموکراسی در خاورمیانه قابل تأمل می‌باشد. رویکرد دموکراسی‌سازی خاورمیانه که در چارچوب راهبرد مبارزه با تروریسم معنا می‌یافت، بر این منطق استوار بود که تروریسم با وجود تجلیات عینی سخت‌افزاری، از بنیان‌ها و شالوده‌های نرم‌افزاری غیرمادی و ذهنی - روانی برخوردار است. بنابراین، مکانیسم‌های نظامی و سخت‌افزاری فقط بخشی از راهبرد مبارزه با تروریسم را تشکیل داده و بخش دیگر آن، متحول کردن ایده‌های زیربنایی تروریسم از طریق ایده‌های لیبرالیستی است. بدین ترتیب، آمریکایی‌ها با دگرگون کردن بنیادی چارچوب‌های حاکم در محیط‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه، در کنار به‌کارگیری چهار ساختار بنیادین قدرت، یعنی قدرت ساختاری امنیتی، قدرت ساختاری مالی، قدرت ساختاری فناوری و قدرت ساختاری تولید، در بازتعریف اساسی از اهداف آمریکا به قدرت ساختاری ارزشی هم توجه کردند (دهشیار، ۱۳۸۴: ۹-۸). در این میان تبدیل کردن عراق به صحنه‌ی عملی بهره‌گیری از سیاست تغییر رژیم به‌عنوان نقطه‌ی آغازین راهبرد تقویت روند دموکراسی در خاورمیانه، نوعی آزمایشگاه هنجارسازی در این منطقه و نقطه‌ی عطفی در انقلاب جهانی دموکراتیک محسوب می‌شد (سلیمانی پورلک، همان: ۱۰۸). در این ارتباط، باید از «طرح خاورمیانه‌ی بزرگ» به‌عنوان مهم‌ترین راه‌کار پیشبرد سیاست دموکراسی‌سازی در منطقه سخن گفت. طرح مزبور که برای نخستین بار در فوریه‌ی ۲۰۰۳ اعلام شد، با هدف مهار ریشه‌های فرهنگی - اجتماعی رفتارهای تروریستی و روند رو به تزاید بنیادگرایی دینی در این حوزه‌ی جغرافیایی اشاره داشته و در عین حال، بر اراده‌ی این دولت مبنی بر تغییر چشم‌انداز سیاسی و

اقتصادی منطقه‌ای بسیار بزرگ که از موریتانی تا پاکستان را در برمی‌گیرد، تأکید داشت (کروآزیه، ۱۳۸۴: ۱۰-۱۲). در انتها می‌توان از تأکید اوباما بر جهان اسلام و خاورمیانه از اولین روزهای بعد پیروزی در انتخابات سخن گفت. در این مورد سخنرانی‌های وی در قاهره و آنکارا و پافشاری‌اش بر ضرورت زمینه‌سازی برای ترویج دموکراسی در این مناطق، قابل توجه است.

نتیجه‌گیری

تشریح رفتار خارجی دولت امریکا از بُعد دموکراسی‌گرایی و بررسی مواضع اعلامی این دولت در حوزه‌ی نرم‌افزاری گسترش دموکراسی، حداقل از دو بُعد قابل توجه است. از یک‌سو، این نوع نگرش از جایگاهی معمول در عرصه‌ی ایده‌پردازی برخوردار بوده و طیف گسترده‌ای از تحلیلگران در غرب و مناطق در حال توسعه را مجذوب خود ساخته است. دامنه‌ی این نوع جاذبیت حتی در سطح مباحث و محافل آکادمیک، می‌تواند تا جایی پیش رود که ابعاد مخرب و ویرانگر این نوع نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی این دولت و به‌ویژه در ارتباط با برخی مناطق حساس چون خاورمیانه و خلیج فارس، مغفول واقع شده و در نهایت تصویری کاملاً سازنده و خیرخواهانه از امریکا پدیدار شود. اما از سوی دیگر، منطق ناظر بر هر نوع نظام تصمیم‌سازی امنیتی و دفاعی آنهم در شرایط پیچیده‌ی کنونی، اقتضا می‌نماید که از این نوع ساده‌انگاری دست کشید و حداقل بر مبنای مواضع آشکار و اعلامی تصمیم‌سازان این دولت، که به تعدادی از مصادیق آن در متن اشاره رفت، به لایه‌های درونی آن پرداخت. از این زاویه، می‌توان گفت که در چارچوب سیاست‌سازی خارجی امریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد، اعم از کابینه‌های دموکرات و جمهوری‌خواه، رویکرد دموکراسی‌سازی به تدریج از پیوند بنیادی‌تری با ملاحظه‌های امنیتی - دفاعی برخوردار شده است. بر این مبنای سعی شده که در قالب اتخاذ سازوکاری چون دیپلماسی تحول‌پذیر و هوشمند، الگوی ایجاد هم‌پیوندی درونی میان منابع سخت و نرم قدرت را به پیش برند. در این شرایط، مهندسی فرهنگی جوامع مخاطب به‌ویژه در حوزه‌های جهان اسلام و خاصه خاورمیانه، مانند آنچه در چارچوب اهداف ناظر بر اشغال نظامی عراق مد نظر بود، به مقدمه‌ای مناسب برای بازسازی تصویر و

نقش آمریکا در نزد افکار عمومی این جوامع تبدیل شد، انگیزه‌های فعال‌ساز گرایش‌های امریکاستیز را تضعیف کرده، جریان‌های مغایر با شتون دموکراتیک امریکایی را مهار ساخته و در نهایت، طیفی از رفتارهای صلح‌طلبانه در مسیر منافع مطلوب این دولت را موجب می‌شود. آنچه که در بالا آمد، به هیچ عنوان نباید مترادف با بی‌تفاوتی و اغماض از آثار مهم سیاست‌های آمریکا بر محور گسترش دموکراسی تلقی شود. این مهم به‌ویژه در ارتباط با مناطقی چون افغانستان و عراق و نیز آنچه که در عرصه‌ی تحولات کنونی منطقه بروز یافته، از اهمیت بیشتری برخوردار است. به‌عبارت دیگر، منطق ناظر بر این نوشتار تأکید دارد که برای دستیابی به نگرشی امنیتی - دفاعی جامع‌نگر و فراگیر، به‌ویژه در ارتباط با روند پرفراز و نشیب تحولات در فضای کنونی خاورمیانه و جهان اسلام، ضروری است که پیامدهای این بخش از رفتارهای نرم‌افزاری آمریکا را در بستری از تحلیل‌های علمی - کاربردی مورد مذاقه قرار داد و از نوع سطحی‌نگری که دامنه و عمق برآوردهای مزبور را با چالش و انحراف مواجه می‌نماید، پرهیز کرد.

منابع

فارسی

- ۱- اخوان‌زنجانی، داریوش، (۱۳۷۶)، «نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی آمریکا»، مجله سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۱.
- ۲- آقایی، داوود، (۱۳۷۵)، «عملکرد شورای امنیت در قبال بحران سومالی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۶-۱۰۵.
- ۳- اوئن، جان، (۱۹۹۴)، «چگونه لیبرالیسم موجب صلح میان مردم‌سالاری‌ها می‌شود»، در کتاب: لینکلیتر، آندرو (۱۳۸۵)، «صلح لیبرالی»، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۴- دهشیار، حسین، (۱۳۸۴)، «هابزی‌های لیبرال در سیاست خارجی آمریکا و ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، صص ۳۰-۱.
- ۵- دوپل، مایکل، (۱۹۸۳)، «کانت، میراث‌های لیبرالی، و امور خارجی»، در کتاب: لینکلیتر، آندرو (۱۳۸۵)، «صلح لیبرالی»، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۶- رنگر، ان.جی، (۱۳۸۲)، «نظریه سیاسی و مسأله نظم جهانی»، ترجمه: لیدا سازگار، تهران: نشر دفتر.
- ۷- سلیمانی پورلک، فاطمه، (۱۳۸۹)، «قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۸- شیهان، مایکل، (۱۳۸۸)، «امنیت بین‌الملل»، ترجمه: سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۹- طاهایی، جواد، (۱۳۸۸)، «روندها و نظریه‌های دموکراتیک در روابط بین‌الملل»، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۱۰- طاهری، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، «تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب»، تهران: قومس.
- ۱۱- عالم، عبدالرحمن، (چاپ هشتم ۱۳۸۴)، «تاریخ فلسفه سیاسی غرب»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- ۱۲- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۸۴)، «جایگاه سیاست تغییر رژیم در رویکرد امنیتی آمریکا»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال ۱۳، شماره ۳.
- ۱۳- کروآزیه، کاترین، (۱۳۸۴)، «دکترین بوش برای دگرگونی در خاورمیانه بزرگ: از آرمان‌گرایی تا عمل‌گرایی»، ترجمه: بابک میرخلیل ارشادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۴- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۸۵)، «واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا ۲۰۰۸-۱۹۴۵»، تهران: موسسه آموزش و تحقیقات صنایع دفاعی مرکز آینده پژوهی علوم و فناوری دفاعی.
- ۱۵- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۸۷)، «جایگاه افغانستان در سیاست‌های نرم‌افزاری آمریکا»، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور، سال اول، شماره ۱.
- ۱۶- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۹۰)، «بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دولت بیل کلینتون»، در کتاب آمریکا ۱۰، تهران: موسسه فرهنگی ابرار معاصر.
- ۱۷- گالی، و.ب، (۱۳۷۲)، «فیلسوفان جنگ و صلح»، ترجمه: محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۸- لپیست، سیمور مارتین، (۱۳۸۳)، «دموکراسی»، ترجمه: کامران فانی و نورالله مرادی، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۱۹- لینکلتر، اندرو، (۱۳۸۵)، «صلح لیبرالی»، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۰- محمودی، علی، (۱۳۸۳)، «فلسفه‌ی سیاسی کانت: اندیشه‌ی سیاسی در گستره‌ی فلسفه‌ی نظری و فلسفه‌ی اخلاق»، تهران: نگاه معاصر.
- ۲۱- محمودی، سیدعلی، (۱۳۸۵)، «صلح پایدار کانت و بازتاب آن در جهان امروز»، پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۰.
- ۲۲- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۵)، «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران: سمت.
- ۲۳- معینی علمداری، جهانگیر، (۱۳۸۱)، «کانت‌گرایی، فراکانت‌گرایی و نظم جهانی»، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۷.
- ۲۴- ملکی، محمدرضا و فرزاد محمدزاده ابراهیمی، (۱۳۸۹)، «روابط ویژه ایالات متحده - اسرائیل و سیاست خاورمیانه‌ای دولت باراک اوباما»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره سوم.
- ۲۵- منصور، جواد، (۱۳۸۵)، «آمریکا و خاورمیانه»، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- ۲۶- نائینی، علی محمد، (۱۳۸۸)، «ابعاد تهدید نرم در استراتژی امنیت ملی آمریکا»، فصلنامه عملیات روانی، سال ششم، شماره ۲۱.

انگلیسی

- 27- Acrocker, Chester, (2007), "*The Art of Peace*", Foreign Affairs, VOL.86, No.4.
- 28- Adesnik, D and M. Mcfaul, (2006), "*Engaging Autocratic Allies to Promote Democracy*", The Washington Quarterly.
- 29- Berger, Samuel R, (2000), "*A Foreign Policy for the Global Age*", Foreign Policy, Vol.79, No6.

- 30- Carothers, Thomas, (1995), "**Democracy Promotion under Clinton**", Washington Quarterly, Vol. 18, No. 4.
- 31- Clinton, Bill, (1993), "**American Foreign Policy and Democratic Idea**", Orbis, Vol.37, No.4.
- 32- Clinton, Bill, (December 12, 1991), "**A New Covenant for American Security**", Speech at Georgetown University, Washington D.C.
- 33- Cox, Micheal, (2000), "**Wilsonianism Resurgent?, The Clinton Administration and American Democracy Promotion in the late 20 Century**", in Columbia International Affairs online (CLAO).
- 34- Dueck, Colin, (2006), "**Reluctant Crusader: Power, Culture and Change in American Grand Strategy**", Princeton University Press.
- 35- Fearon, James and David Laitin, (2004), "**Neotrusteeship and the Problem of Weak States**", International Security, Vol.28, No.4.
- 36- Gaddis, John L., (2005), "**Grand Strategy in the Second Term**", Foreign Affairs, Vol. 84, No. 1.
- 37- Gleditsch, Peter, (1992), "**Democracy and peace**", Journal of Peace Research, Vol. 29, No.4.
- 38- Hitchens, Christopher, (2008), "**Just Causes the Case for Humanitarian Intervention**", Foreign Policy, Vol.87, No.5.
- 39- Holbrooks, Richard, (2008), "**The Next President, Mastering a Daunting Agenda**", Foreign Affairs.
- 40- Howthron, Amy, (2004), "**Do We Want Democracy in the Middle East?**", Available at: [http://: www.ceip.org](http://www.ceip.org).
- 41- Jervis, Robert, (2003), "**Understanding the Bush Doctrine**", Political Science Quarterly, Vol.118, No.3.
- 42- Kennedy, Paul, (1987), "**The Rise and Fall of the Great Power: Economic Change and Military Conflict From 1500 to 2000**", New York: Random House.
- 43- Lake, Anthony, (1993), "**From Containment to Enlargement**", in, (<http://www.mthol York.Eda /acad/inte/Lakedoc.html>).
- 44- Layne, Christopher, (2006), "**The Peace of Illusions: American Grand Strategy From 1940 to the present**", Cornell University Press.
- 45- Layne, Christopher, (2006), "**The Unipolar Illusion Revisited**", International Security, Vol.32, No.2.
- 46- Lynch, Marc, (2003), "**Taking Arabs Seriously**", Foreign Affairs, Vol.82, No. 5.

- 47- Mccormic,James, (2004), "**The Foreign Policy of the Bush Administration**", in Steven E. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- 48- Obama, Barak, (2007), "**Renewing American Leadership**", Foreign Affairs.
- 49- Ric, Condoleezza, (2006), "**Transformational Diplomacy**", Washington,D.C, <http://www.state.gov/secretary/rm/2006/59306.htm>.
- 50- Rice, Condoleeza, (2008), "**Rethinking The National Interest**", American Realism For a New World, Foreign Affairs, Vol. 87, No. a.
- 51- Rodham Clinton, (2010), "**Leading Through Civilian Power, Redefining American Diplomacy and Development**", Foreign Affairs , Vol. 89, No. 6.
- 52- Solingen, 1998: 6_7,281 Regional Orders at Century s Down Spiro, David (1994), "**the insignificance of the liberal peace**", International Security, Vol.19, No.2.
- 53- "**The National Security of the U.S of America**" (Nss),(May 2010).
- 54- Weigel, G, (1994), "**Idealism Without Illusions, United States Foreign Policy in the 1990s**", Washington D.C: Ethics and Public Policy.

سنجش عوامل واگرایی ژئوپلیتیکی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و راهبردهای مقابله با آن

| | |
|----------------------------|--------------------------------|
| عباس علی پور ^۱ | تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۷/۱۲ |
| علی بختیارپور ^۲ | تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۱۹ |
| برات فرجی ^۳ | صفحات مقاله: ۵۵ - ۸۴ |

چکیده:

هدف این مقاله سنجش عوامل واگرایی در روابط ایران با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است. روش‌شناسی تحقیق بر پایه‌ی نظریه‌ی انسجام سیستمی است. روش تحقیق در مقاله‌ی حاضر میدانی (پیمایشی) است. ابزار اصلی گردآوری اطلاعات پرسشنامه و روش تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS صورت پذیرفته است.

در مجموع، پانزده عامل در جهت ایجاد واگرایی بین ایران و این کشورها مورد سنجش قرار گرفت که در بین عوامل مذکور به ترتیب می‌توان به اختلافات مذهبی و عقیدتی، برداشت متفاوت از امنیت، ایران‌هراسی، ناسیونالیسم، اختلافات ارضی و افزایش قدرت ایران در بستن تنگه‌ی هرمز اشاره کرد. به لحاظ تأثیرگذاری این عوامل بر حسب مؤلفه‌های چهارگانه، به ترتیب مؤلفه‌های نظامی امنیتی، اجتماعی فرهنگی، سیاسی دیپلماتیک و مؤلفه‌های اقتصادی مطرح می‌باشند.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از عوامل و مؤلفه‌ها با ماهیت و کارکردهای متفاوت در ایجاد واگرایی بین ایران و این کشورها نقش آفرینی می‌کنند. بخشی از عوامل واگرا مختص به خود منطقه و دارای ماهیتی درون‌زا و بخشی دیگر در نتیجه‌ی نقش آفرینی ژئوپلیتیکی سیستم مداخله‌گر در منطقه به وجود آمده است.

* * * * *

۱- دکتری جغرافیای سیاسی و مدرس دانشگاه جامع امام حسین (ع).
۲- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی اهواز.
۳- دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

واژگان کلیدی

ایران، شورای همکاری خلیج فارس، واگرایی ژئوپلیتیکی، اختلافات مذهبی و عقیدتی، ایران‌هراسی، امنیت.

مقدمه

منطقه‌ی خلیج فارس را که از هشت واحد سیاسی ایران، عراق، عربستان سعودی، قطر، امارات متحده عربی، کویت، بحرین و عمان تشکیل شده است، می‌توان بر اساس خصلت‌های مشترک و متمایز که الگوی کنش متقابل منطقه‌ای را شکل می‌دهد یک واحد و منطقه ژئوپلیتیکی بارز در جهان دانست (ابراهیمی فر، ۱۳۸۵: ۲۱) و (ابراهیمی فر، ۱۳۷۷: ۳۲). ویژگی‌های مشترک واحدهای این منطقه نشان می‌دهند که نمی‌توان آن‌را به‌عنوان یک کل غیرقابل تجزیه به حساب آورد (تاجیک، ۱۳۷۵: ۱۶۵).

وجود مجموعه‌ای از متغیرها باعث شکل‌گیری رفتار خارجی یک کشور می‌شود. با شکل‌گیری رفتار خارجی نشانه‌های تعارض و همکاری را می‌توان مشاهده کرد. علاوه بر آن، سایر کشورها نیز در برابر رفتار آن واحد واکنش خواهند داد که این خود می‌تواند متغیری در پدید آوردن تعارضات منطقه‌ای و بین‌المللی قلمداد شود (قاسمی، ۱۳۸۲: ۷۵). اگر بتوان سیستم خلیج فارس را بر اساس الگوهای موجود به سه قطب قدرت تفکیک نمود، این سه قطب عبارتند از: ایران، عراق، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس. نوع تعاملات و کنش متقابل در این سیستم نشان از وجود نوعی واگرایی بین کشورهای مذکور دارد که منجر به بروز برخوردها و تعارضات شده و زمینه را برای ناکارآمدی و بروز زمینه برای حضور قدرت‌های مداخله‌گر فراهم آورده است (عبداله جوهر، ۱۳۷۸: ۸۱).

آنچه که در عرصه‌ی سیاست خاورمیانه قابل مشاهده می‌باشد این است که نیم قرن بحران‌های انباشته شده در این منطقه باعث شده است که نگاه از درون اولویت بیشتری پیدا کند (سریع القلم، ۱۳۷۳: ۲۸۱). این پژوهش با رویکردی جدید در صدد شناخت عوامل تأثیرگذار بر واگرایی و برآورد میزان تأثیرگذاری هر یک از عوامل مذکور بوده است. بنابراین، سؤال اصلی پژوهش این است که: در سنجش عوامل واگرایی بین ایران و کشورهای عضو

شورای همکاری خلیج فارس چه عواملی نقش آفرینی کرده و وزن هر یک از این عوامل و مؤلفه‌ها چگونه است؟ مفروض اصلی در این پژوهش این است که عوامل واگرایی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس چند بُعدی بوده، به طوری که تلفیقی از عوامل و مؤلفه‌های نظامی - امنیتی، اجتماعی - فرهنگی، سیاسی - دیپلماتیک و اقتصادی منجر به واگرایی طرفین شده است.

روش تحقیق

این مقاله به لحاظ روش تحقیق جزء تحقیقات میدانی است. در این روش ابتدا با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و کتابخانه‌ای به شناسایی کلیه عوامل تأثیرگذار بر واگرایی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس اقدام گردید. پس از شناسایی این عوامل در مجموع حدود ۴۰ عامل تأثیرگذار مورد شناسایی اولیه قرار گرفت. سپس با طراحی، به کمک پرسشنامه، عوامل فوق مورد پیش‌آزمون قرار گرفت. هدف از پیش‌آزمون حذف گویه‌های نامتجانس بود. در این مرحله با اعتبار روایی و پایایی پرسشنامه در صدد نقش عوامل مذکور بر میزان واگرایی بوده‌ایم. پس از این مرحله و جمع‌آوری پرسشنامه‌ها در محیط نرم‌افزار SPSS تمامی گویه‌هایی که «آلفای کرونباخ» آنها پایین‌تر از حد معمول بود، حذف گردید و در نهایت پانزده عامل (گویه) تأثیرگذار مورد شناسایی و در جهت ارزیابی نهایی مورد آزمون قرار گرفتند. جامعه‌ی آماری، شامل ۶۰ نفر به صورت ترکیبی از بین نخبگان نظامی و امنیتی، اساتید دانشگاه، مسئولین سیاسی و امنیتی، کارشناسان متخصص در زمینه‌ی خلیج فارس بوده‌اند، انتخاب کرده‌اند، به طوری که می‌توان این ترکیب را یک ترکیب سیاسی - نظامی و امنیتی و آکادمیکی نامید. روش انجام پرسشنامه، روش «لیکرت» و روش تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS صورت پذیرفته است.

مبانی نظری تحقیق

از دیرباز و به‌طور سنتی، زمینه‌های سوءظن متقابل بین اعراب و ایران نسبت به همدیگر وجود داشته است. به‌طور کلی، تفکر ملی‌گرایی عرب بر این اساس استوار است که ایران

تمایل دارد حلقه‌ی امنیتی اعراب را در منطقه از بین ببرد. در حالی که تفکر ایرانی‌ها بر این نکته متمرکز است که اعراب منطقه می‌کوشند منافع ایران را در خلیج فارس انکار کنند. در نتیجه، تعریف هر کشور از امنیت به منزله‌ی تهدید دیگر کشورها تلقی می‌شود (علی‌پور و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۹). با این توصیف، مجموعه‌ای از عوامل و مؤلفه‌ها بین ایرانیان و اعراب - به‌طور خاص کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس - همواره وجود دارد که به‌عنوان عوامل ناکارآمد در حوزه‌ی خلیج فارس به‌شمار می‌روند.

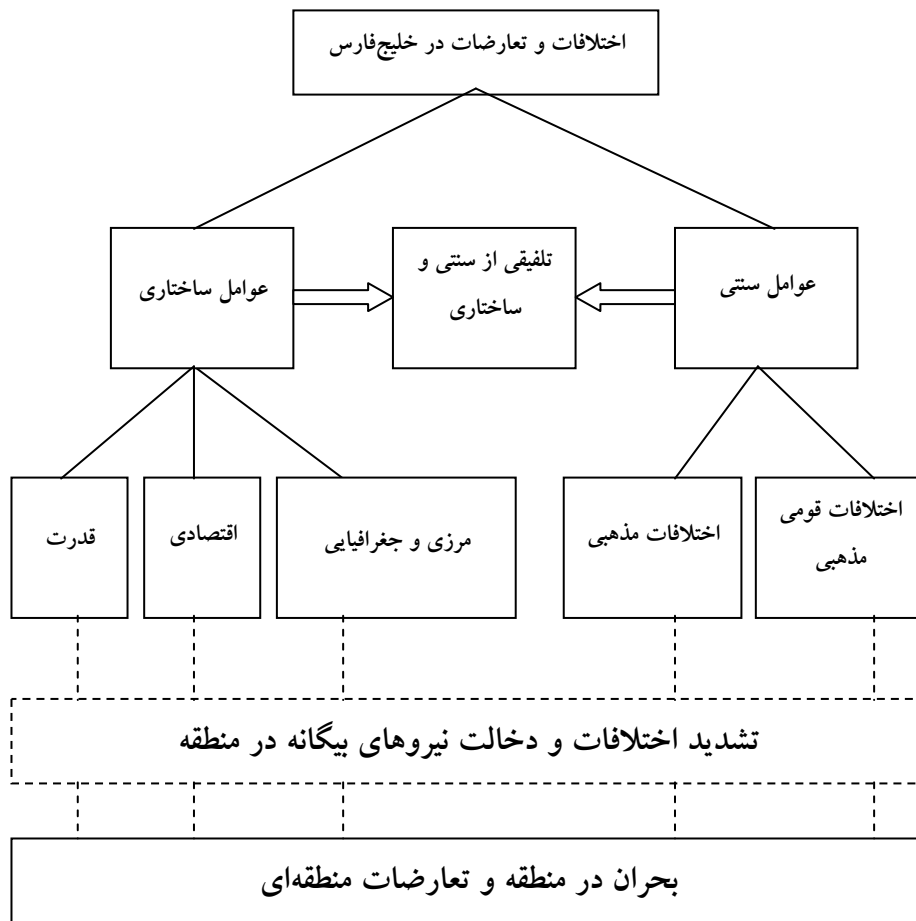
نظریه‌ی سیستم‌ها و عوامل ناکارآمدی در خلیج فارس

در بررسی سیستمی روابط بین‌الملل می‌توان آن‌را در سه سطح تقسیم‌بندی کرد: در سطح نخست، سیستم مسلط نظام بین‌الملل قرار دارد؛ در سطح دوم، سیستم منطقه‌ای است و سرانجام در سطح سوم، کشورها به‌عنوان سیستم‌های کوچک‌تر در درون آن جای گرفته‌اند و رابطه‌ی آنها به‌صورت سلسله‌مراتبی و از کل به جزء سازماندهی شده‌اند (عباسی اشلقی، ۱۳۸۴: ۲۵۸).

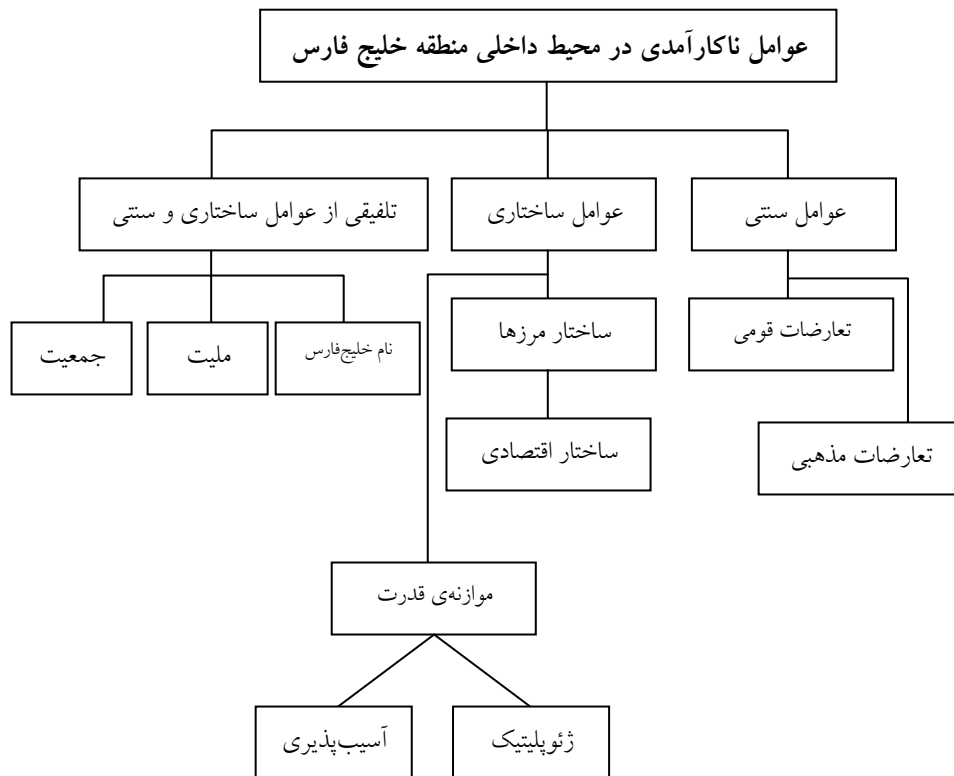
هر نظام دارای محیط‌های داخلی و خارجی است (روشندل، ۱۳۷۳: ۳۵). در محیط داخلی هر نظام خرده‌نظام‌هایی وجود دارند که می‌توانند آن را به‌عنوان یک خرده‌نظام کارکردی، بی‌کارکردی و یا ناکارآمد تبدیل کنند (الهی، ۱۳۸۶: ۴۳). خلیج فارس علاوه بر این که در سطح داخلی و منطقه‌ای با اجزای درونی‌اش ارتباط دارد، خود همچون یک منطقه‌ی خاص جغرافیایی و مهم‌تر از آن ساختاری، به‌عنوان یک خرده‌نظام^۱ با نظام بین‌الملل در تعامل است. به‌عبارت دیگر، می‌توان گفت که سیستم تابعه‌ی خلیج فارس به‌عنوان یکی از سیستم‌های موجود در روابط بین‌الملل و ارتباط شدید آن با سیستم بین‌المللی به‌عنوان یک کل از یک‌سو و ویژگی‌های ساختی آن در حوزه‌ی کنترلی از سوی دیگر، پیچیدگی خاصی به‌نظم منطقه‌ای آن بخشیده و ضمن وجود بی‌نظمی‌های درون‌منطقه‌ای در اغلب موارد، دخالت سیستم‌های برون‌منطقه‌ای را نیز در بر داشته است (صالحی و قاسمی، ۱۳۸۶: ۴۵). با این

1- Sub - system.

توصیفات در هر محیط ممکن است عواملی به تعامل و تعارض مشغول شوند، این عوامل در خلیج فارس از نوع «ساختاری»، «سنتی» و یا از عوامل «تلفیقی» یعنی آمیخته‌ای از عوامل «سنتی و ساختاری» هستند (Richard, 1981: 145).



نمودار شماره‌ی ۱- اختلافات و تعارضات در حوزه‌ی خلیج فارس



نمودار شماره (۲) عوامل ناکارآمدی در محیط داخلی منطقه خلیج فارس

علاوه بر مواردی که در نمودارهای فوق ذکر گردیده‌اند، برخی دیگر، نقش عوامل زیر را در ایجاد واگرایی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس مهم شمرده‌اند؛ تفاوت در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران و سایر کشورهای منطقه (ابراهیمی فر، ۱۳۸۵: ۲۷)، اختلافات ارضی و مرزی (اسدی، ۱۳۸۸: ۱۸۵)، اختلاف در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی (military ballance, 2008:132). (Sipri, 2008)، تمایز در ساختارهای فرهنگی (امامی، ۱۳۷۸: ۱۸۷)، تضادهای مذهبی و ایدئولوژیک (کریمی‌پور، ۱۳۸۰: ۱۸۱)، سوءظن ظرفیتی، سیاست‌های تسلیحاتی (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۳۱)، (بشری ۱۳۸۰: ۴۵)، (امیراحمدی ۱۳۸۴: ۷۵)، (ذوالفقاری ۱۳۸۴: ۱۲)، تروریسم (عزیزی‌مهر، ۱۳۸۷: ۳۱)، تعارضات هویتی (محمد ادريس،

۲۰۰۵: ۸) و موضوع هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۷: ۳۴). این پژوهش با رویکردی جدید و تلفیقی به جمع‌بندی تمامی نظریات موجود به سنجش میزان تأثیرپذیری عوامل گوناگون می‌پردازد.

یافته‌های تحقیق

برای به‌دست آوردن یافته‌های تحقیق، ابتدا تمامی پرسشنامه‌ها در محیط نرم‌افزار SPSS وارد شد. به‌طوری که با استفاده از نرم‌افزار مذکور مبادرت به طیف‌بندی میزان تأثیرگذاری متغیرها نموده‌ایم. شیوه‌ی طیف‌بندی در جدول زیر آمده است.

جدول شماره ۱- روش به‌دست آوردن طیف‌ها

| | |
|---------|--|
| طیف (۱) | تمامی متغیرهایی که مجموع امتیازات آنها مساوی با ۲۴۰ امتیاز و بیشتر تا میزان ۳۰۰ امتیاز بوده است در این طیف واقع می‌شوند (طیف متغیرهای با قدرت تأثیرگذاری خیلی بالا). |
| طیف (۲) | تمامی متغیرهایی که مجموع امتیازات آنها مساوی با ۱۸۰ امتیاز و بیشتر تا میزان ۲۳۹ امتیاز بوده است در این طیف واقع می‌شوند (طیف متغیرهای با قدرت تأثیرگذاری بالا). |
| طیف (۳) | تمامی متغیرهایی که مجموع امتیازات آنها مساوی با ۱۲۰ امتیاز و بیشتر تا میزان ۱۷۹ امتیاز بوده است در این طیف واقع می‌شوند (طیف متغیرهای با قدرت تأثیرگذاری متوسط). |
| طیف (۴) | تمامی متغیرهایی که مجموع امتیازات آنها مساوی با ۶۱ امتیاز و بیشتر تا میزان ۱۱۹ امتیاز بوده است در این طیف واقع می‌شوند (طیف متغیرهای با قدرت تأثیرگذاری کم). |
| طیف (۵) | تمامی متغیرهایی که مجموع امتیازات آنها مساوی با ۶۰ امتیاز باشد در این طیف قرار می‌گیرند (طیف متغیرهای با قدرت تأثیرگذاری خیلی کم). |

قابل ذکر است که نحوه‌ی تأثیرگذاری طیف‌ها، طوری است که هرچه از طیف شماره‌ی یک به سمت طیف‌های بالاتر حرکت کنیم، از میزان و شدت و تأثیرگذاری طیف‌ها کاسته می‌شود. به‌طوری که طیف ۱ از قدرت تأثیرگذاری بیشتری نسبت به طیف دو و طیف دو از قدرت تأثیرگذاری بیشتری نسبت به طیف سه برخوردار است. به‌طوری که در نهایت ضعیف‌ترین تأثیرگذاری را در بین طیف‌های پنج‌گانه، مختص به طیف پنج خواهد بود.

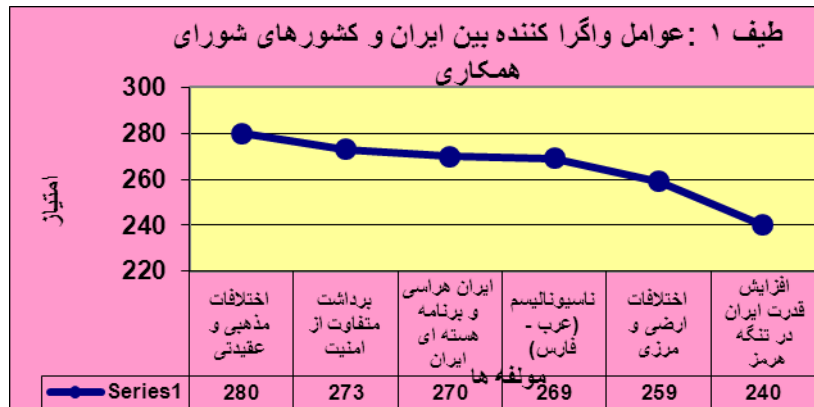
سنجش عوامل واگرایی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس

جدول شماره ۲- نتایج طیف‌بندی عوامل واگرایی ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس

| طیف | گویه‌ها | امتیاز گویه |
|---------|--|-------------|
| طیف (۱) | اختلافات مذهبی و عقیدتی | ۲۸۰ |
| | برداشت متفاوت از امنیت | ۲۷۳ |
| | ایران‌هراسی و برنامه‌ی هسته‌ای ایران | ۲۷۰ |
| | ناسیونالیسم (عرب - فارس) | ۲۶۹ |
| | اختلافات ارضی و مرزی | ۲۵۹ |
| | افزایش قدرت ایران در تنگه‌ی هرمز | ۲۴۰ |
| طیف ۲ | حضور مستقیم آمریکا و پایگاه نظامی | ۲۳۸ |
| | اختلاف سیاست تسلیحاتی و رزمایش نظامی | ۲۲۱ |
| | رقابت بر سر رهبری منطقه | ۲۱۷ |
| | اختلاف نگاه به مسائل منطقه‌ای و جهان اسلام | ۲۱۴ |
| | سیاست‌های نفتی | ۲۰۹ |
| | هم‌سویی با غرب در مجامع جهانی علیه ایران | ۲۰۰ |
| | تحریف نام‌ها (مثل خلیج فارس) | ۱۹۳ |
| طیف ۳ | رقابت‌های اقتصادی | ۱۷۷ |
| | جرایم سازمان‌یافته | ۱۶۹ |
| طیف (۴) | ***** | |
| طیف (۵) | ***** | |

همان‌طور که در جدول طیف‌بندی مشخص شده است، از مجموع پانزده عامل تأثیرگذار نهایی در واگرایی بین ایران و این کشورها، در مجموع شش مؤلفه در طیف (۱)،

هفت مؤلفه در طیف (۲) و دو مؤلفه در طیف (۳) واقع شدند که نتایج در قالب نمودارهای زیر نشان داده شده است.



نمودار شماره ۳- عوامل واگراکننده بین ایران و کشورهای عضو شورا در طیف ۱

همان‌طور که در نمودار فوق نشان داده شده است، از میان عوامل واگراکننده بین ایران و این کشورها عمده‌ترین عامل تأثیرگذار از دید پاسخگویان عامل اختلافات مذهبی و عقیدتی است. نظام جمهوری اسلامی با ماهیت اسلام شیعی و این کشورها با ماهیت اسلام تسنن هستند. گرچه این دو ایدئولوژی خودبه‌خود در تضاد یکدیگر نیستند و همگی تحت لوای اسلام قرار دارند، اما قرائت‌های افراطی از این مسأله باعث تصادم این دو مذهب جهان اسلام در برابر یکدیگر شده است و این عامل را به‌عنوان قوی‌ترین عامل تأثیرگذار در واگرایی طرفین معرفی کرده است. نمود این وضعیت را می‌توان در رقابت‌های ایدئولوژیکی منطقه‌ای بین ایران و این کشورها (به‌طور عام) و عربستان سعودی (به‌طور خاص) مشاهده کرد. رشد جریانات سلفی‌گری و اسلام وهابی با پشتیبانی عربستان سعودی در منطقه منجر به رویارویی بین ایران و این کشور شده است. این تصادم امروزه نه تنها در منطقه‌ی خلیج فارس بلکه به خارج از آن نیز کشیده شده است. برخوردهای ایدئولوژیک و متضاد عربستان و ایران در فلسطین، لبنان و عراق نمودی از این مسأله است. عربستان سعودی با داشتن وحشت از شیعیان خود، همواره ایران را متهم به حمایت و جانبداری از حرکات آنها در

منطقه کرده و تمامی تحرکات ناشی از بیداری اسلامی را در منطقه به جمهوری اسلامی ایران نسبت می‌دهد. این کشور همواره بخشی از حرکات خود را متوجه داخل مرزهای ایران نموده است. در عرصه‌ی سیاست خارجی در کشورهای محل رقابت ایران و این کشور (عراق، سوریه، لبنان و فلسطین) سرمایه‌گذاری‌های عظیمی برای مقابله با نفوذ ایران انجام داده است. به‌طور مثال، تحولات اخیر لبنان نوعی رویارویی غیرمستقیم ایران و عربستان در لبنان را نشان می‌دهد. همچنین انتخابات سال گذشته عراق نماد یک رقابت راهبردی بین ایران و عربستان بود. این وضعیت با تحولات اخیر منطقه‌ای تشدید شده است. عربستان ایران را متهم به حمایت از گروه‌های شیعی منطقه به‌ویژه شیعیان بحرین کرده است. به‌همین خاطر، شیعیان بحرین را شورشیان تحت نفوذ ایران می‌داند. این رقابت به‌جز بحرین به سایر کشورهای مورد علاقه‌ی دو طرف کشیده شده است. بالعکس، عربستانی‌ها با نفوذ در سوریه سعی در تضعیف ایران دارند. همچنین شواهدی نشان می‌دهد در جنوب شرق و شمال غرب ایران و در داخل مرزهای سرزمینی جمهوری اسلامی ایران (به‌خصوص در مناطق قوم‌نشین عربستان در حال برنامه‌ریزی است. در واقع، عربستانی‌ها در صدد تغییر مرزهای مبارزه و گسترش آن در سطح مرزهای ایران هستند. نتیجه این کار را می‌توان در مناطق قوم‌نشین ایران دید. این وضعیت با شدت بیشتر در جنوب شرق و با وضعیت آرام‌تری در خوزستان و کردستان در حال پیگیری است.

بنابر آنچه گفته شد بعید به‌نظر نمی‌رسد در آینده‌ی نزدیک و با وجود تحولات اخیر، این تضادها (بین ایران و این کشورها) در زمینه‌ی مذهبی تقلیل یابد. البته باید ذکر کرد که در بین این کشورها همگی دارای تعصبات شدید مذهبی نیستند، بلکه شدت آن در کشورهای فوق متفاوت می‌باشد. به‌طور مثال قطر، امارات و عمان موضع معتدل‌تری نسبت به مسائل مذهبی دارند.

دومین عامل تأثیرگذار واگراکننده، مؤلفه‌ی برداشت متفاوت از نحوه‌ی تأمین امنیت منطقه‌ای (بومی‌محوری در مقابل غرب‌محوری) است. جمهوری اسلامی به چند دلیل مخالف حضور غرب و آمریکا در منطقه است، زیرا از یک طرف غرب به‌ویژه آمریکا دشمن جمهوری اسلامی است. از طرف دیگر، با نفوذ غرب در ساختار این کشورها زمینه‌ساز حرکات واگرایانه

بین این کشورها با ایران شده است. این کشورها که تحت نفوذ مستقیم آمریکا هستند، با این استدلال که خود به تنهایی قادر به تأمین امنیت نیستند، با امضای قراردادهای نظامی خواهان حضور آمریکا و غرب در خلیج فارس شده و معتقدند امنیت در خلیج فارس تنها با حضور کشورهای قدرتمند مثل آمریکا ایجاد خواهد شد. این وضعیت از یک طرف به علت ضعف نظامی این کشورها در برابر ایران و عراق و از طرف دیگر پشتیبانی در جهت حمایت از رژیم‌های محافظه‌کار در برابر حرکات مردمی است. نمود این وضعیت را می‌توان در حمایت‌های آمریکا در سرکوب مردم بحرین مشاهده کرد. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران خواهان تأمین امنیت با حضور و مشارکت تمامی کشورهای منطقه است؛ این در حالی است که این کشورها همواره حضور غرب را ضروری می‌دانند. این مؤلفه همواره یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار و واگراکننده بین ایران و این کشورها بوده است.

سومین عامل، ایران‌هراسی و برنامه‌ی هسته‌ای ایران است. همان‌طور که بسیار واضح است وزن ژئوپلیتیکی ایران بسیار سنگین‌تر از کشورهای عضو شورای همکاری است. جمهوری اسلامی با جمعیتی بالغ بر ۷۵ میلیون نفر به‌تنهایی از مجموع کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس پرجمعیت‌تر است. به‌لحاظ قدرت نظامی، سیاسی و ... این عدم توازن همراه با برخی عوامل اختلاف‌برانگیز مانع از نزدیکی این دو قطب به یکدیگر شده است. یکی از عوامل مؤثر قدرت هسته‌ای ایران است. قدرت هسته‌ای ایران گرچه عاملی برای واگرایی صرف به‌حساب نمی‌آید، اما نفوذ آمریکا در این کشورها و القائنات منفی نسبت به قدرت نظامی و هسته‌ای جمهوری اسلامی، یکی از عوامل تأثیرگذار در مناسبات طرفین درآمده است. به‌طوری‌که در چندین مجمع سالیانه‌ی کشورهای عضو شورای همکاری نسبت به برنامه‌ی صلح‌آمیز هسته‌ای ایران موضع‌گیری شده و حتی پیشنهادهایی از جانب شورا به ایران ارائه گردید.

چهارمین عامل، اختلافات ملی‌گرایی عرب - فارس است. این مؤلفه که سابقه‌ی دیرینه‌ای داشته و همواره یکی از موارد مناقشه‌برانگیز در منطقه بوده است. البته عامل ناسیونالیسم در رژیم گذشته پررنگ‌تر از زمان حال بوده است. رژیم گذشته‌ی ایران که نقطه‌ی تمرکز خود را در ملی‌گرایی ایرانی گذاشته بود، همواره در تضاد فرهنگی با این کشورها بود.

پیروزی انقلاب اسلامی با ماهیت مذهبی این وضعیت را تا حدودی دچار گسست کرد، به طوری که ماهیت مذهبی شیعی نظام شکاف بین ملی‌گرایی ایرانی و عربی را پر کرد و بعد از انقلاب شکاف مذهبی تشدید شد. البته این بدان معنی نیست که شکاف‌های ملی‌گرایانه از بین رفت، ولی تا حدودی تقلیل یافت.

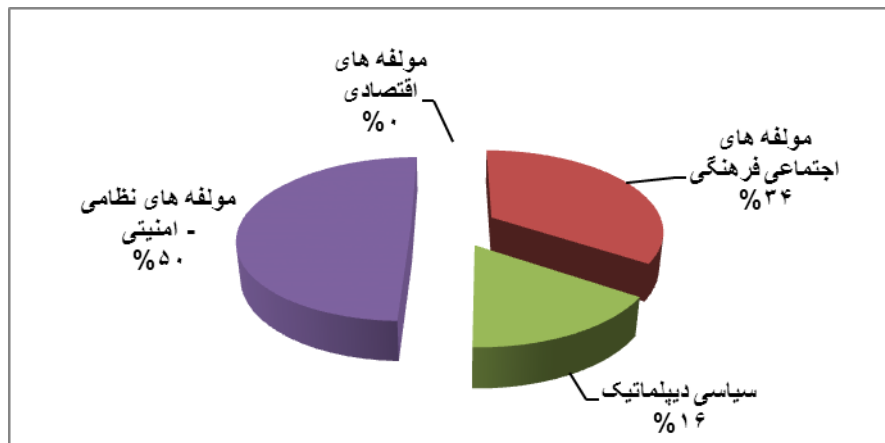
با تحولات بعدی و گذشت زمان امروزه این شکاف‌ها، شکاف مذهبی (شیعه و سنی) و شکاف ملی‌گرایی (ایرانی و عربی) بر هم منطبق گشته است.

پنجمین عامل، اختلافات ارضی و مرزی است. گرچه جمهوری اسلامی بخش عظیمی از اختلافات مرزی خود را با این کشورها حل و فصل کرده است، اما بخشی از مرزهای طرفین تاکنون محل مناقشه بوده است. این مسأله منجر به تحدید حدود نشدن بخشی از مرزهای آبی شده است که دارای منابع نفتی و گازی هستند. اما در مجموع این اختلافات مشکل چندانی را به وجود نیاورده است. تنها اختلاف بین ایران و امارات بر سر جزایر سه‌گانه‌ی ایرانی، تمامی اختلافات مرزی را تحت تأثیر قرار داده است. امارات تاکنون با طرح ادعاهای واهی خود در مجامع بین‌المللی نتوانسته است موفقیتی کسب نماید و حتی در سال‌های گذشته با حمایت کشورهای عضو شورا و اتحادیه‌ی عرب در صدد طرح آن در سازمان ملل بوده است، اما جمهوری اسلامی با طرح این مسأله که این یک مسأله داخلی ایران است، تاکنون نتوانسته است همراهی بین‌المللی را کسب نماید. امارات متحده نتوانسته است با متقاعد کردن کشورهای عضو شورای همکاری در اجلاس‌های سالیانه‌ی خود همواره یکی از بندهای قطعنامه‌ی سالیانه، موضوع جزایر سه‌گانه را بگنجانند. البته در آخرین مجمع سالیانه (۱۳۸۹) امارات با طرح این مسأله، موضوع را از بحث شورا خارج ساخت و ادعا نمود این مسأله توسط طرفین (ایران و امارات) در حال بررسی است. اگرچه بعید است که با تحولات اخیر از موضع شورای همکاری خارج شود. اما یک عامل نیرومند جهت گسست بین ایران و این کشورها است.

ششمین عامل مؤثر افزایش قدرت ایران در بستن تنگه‌ی هرمز است. کشورهای عربی که شریان حیاتی و اقتصادی خود را در منطقه و صادرات آن را به خارج می‌بینند، همواره از

قدرت ایران و برخورد احتمالی ایران و آمریکا نگران هستند. به همین دلیل، در سال‌های گذشته طرح‌هایی را در خارج ساختن تنگه‌ی هرمز از صادرات نفت مطرح کرده‌اند، اما به‌طور کلی قدرت نظامی ایران در تنگه‌ی هرمز و افزایش قدرت چانه‌زنی ایران منجر به بدبینی طرف مقابل شده است. این وضعیت با موضع‌گیری مقامات نظامی ایران در سال‌های گذشته در بستن تنگه‌ی هرمز تشدید شده است.

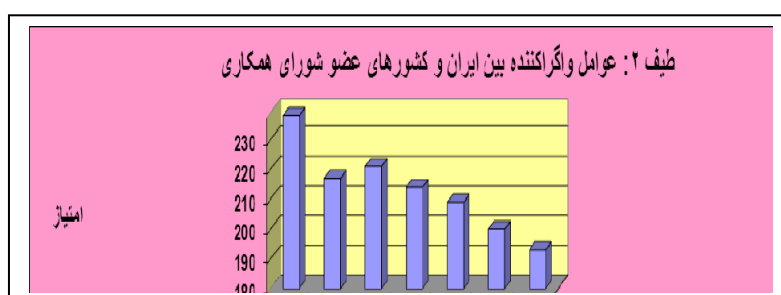
به‌طور کلی، وقتی تمامی عوامل فوق در طیف (۱) را به‌عنوان قوی‌ترین و تأثیرگذارترین طیف، بر اساس ماهیت مورد سنجش قرار دهیم، نتایج زیر به‌دست می‌آید.



نمودار شماره‌ی ۴- عوامل واگراکنده‌ی بین ایران و کشورهای عضو شورا بر اساس مؤلفه‌های چهارگانه در طیف (۱)

همان‌طور که در نمودار نشان داده شده است، طیف (۱) به‌عنوان تأثیرگذارترین طیف با عوامل با قدرت تأثیرگذاری خیلی زیاد، مؤلفه‌های نظامی - امنیتی با ۵۰ درصد از مجموع عوامل واگراکنده در رتبه‌ی نخست قرار دارند. این نشان می‌دهد شدت واگرایی در این طیف بیشتر از هر مؤلفه‌ی دیگری در گرو مؤلفه‌های نظامی - امنیتی است. مؤلفه‌های فرهنگی - اجتماعی با ۳۴ درصد قدرت تأثیرگذاری مؤلفه‌ی مهم دیگر در این طیف بوده‌اند، مؤلفه‌های سیاسی - دیپلماتیک با ۱۶ درصد در رتبه‌ی سوم و در نهایت مؤلفه‌های اقتصادی هیچ‌گونه

امتیازی را کسب نکرده‌اند. این نشان می‌دهد، عوامل اقتصادی در نقش واگرایانه قدرت بالایی ندارند و یا لاقط در طیف‌های با قدرت تأثیرگذاری شدید نیستند.



نمودار شماره ۵- عوامل واگراکننده بین ایران و کشورهای عضو شورا بر اساس مؤلفه‌های چهارگانه در طیف (۲)

از میان عوامل واگراکننده بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری در مجموع از ۱۵ عامل به دست آمده در تحلیل نهایی ۷ عامل در طیف (۲) قرار دارند (طیف عوامل واگراکننده با قدرت واگرایی زیاد).

همان‌طور که در نمودار فوق دیده می‌شود، از میان عوامل واگراکننده بین ایران و این کشورها (در طیف ۲) عمده‌ترین عامل تأثیرگذار از دید پاسخگویان به شرح زیر است: مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در این طیف، حضور مستقیم آمریکا در این کشورها و ایجاد تأسیس پایگاه نظامی در فضای سرزمینی این کشورها است. ایران همواره ناخرسندی خود را از این کشورها برای در اختیار گذاشتن پایگاه نظامی در داخل سرزمین خود به اطلاع آنها رسانده است. وجود پایگاه‌های متعدد در این کشورها و آن هم پایگاه‌های آمریکایی به‌عنوان نقطه‌ی اتکایی در جهت حمله‌ی احتمالی به خاک جمهوری اسلامی ایران از فضای جغرافیایی این کشورها از یک‌طرف و انجام عملیات اطلاعاتی توسط غرب از این پایگاه‌ها در جهت کنترل تحرکات جمهوری اسلامی ایران یک عامل واگراکننده و اختلاف برانگیز بین طرفین بوده است. گرچه مسئولین این کشورها بارها ادعا کرده‌اند که هیچ‌گاه به آمریکا در حمله‌ی احتمالی به ایران از فضای سرزمین‌شان اجازه نخواهند داد، اما ایران در مقابل بارها به این کشورها انتقاد داشته

است و حتی مسئولین نظامی ایران بارها اعلام کرده‌اند هرگونه حرکت آفندی و حمله‌ی احتمالی آمریکا از خاک این کشورها با پاسخ کوبنده‌ی ایران علیه آن کشورها روبه‌رو خواهد شد. این وضعیت رهبران محافظه‌کار عرب را با چالش اساسی روبه‌رو ساخته است. بنابراین، این مسأله به‌عنوان یک مسأله‌ی اختلاف‌آمیز بین ایران و این کشورها درآمده است.

دومین عامل تأثیرگذار در این طیف، رقابت بر سر رهبری منطقه است. به‌لحاظ وزن و قدرت ملی هیچ‌کدام از این کشورها در حد و اندازه‌ی قدرت ایران قرار ندارند (گرچه بیشتر آنها به‌واسطه‌ی فروش نفت و جمعیت اندک، از درآمد سرانه‌ی بیشتری نسبت به ایران دارند). بنابراین، کشورهای کوچک (بحرین، امارات، قطر، عمان، و کویت) همواره از ضعف ژئوپلیتیکی نسبت به سایر کشورها منطقه (ایران، عراق، عربستان) برخوردارند که البته ما در این پژوهش هیچ بحثی راجع به عراق وجود ندارد و به دو قدرت دیگر یعنی ایران و عربستان پرداخته شده است. این دو کشور در سیاست دو ستونی آمریکا در خلیج فارس (ایران ستون نظامی و عربستان ستون اقتصادی) مطرح بودند. با پیروزی انقلاب اسلامی و خروج ایران از صف متحدان آمریکا این سیاست عملاً فرو ریخت. ایران و عربستان بعد از انقلاب همواره دو رقیب ژئوپلیتیکی در منطقه به‌حساب می‌آیند. عربستان همواره ادعای رهبری بر جهان اسلام (و یا در سطح خردتر کشورهای عضو شورای همکاری) داشته است. البته در سطح کشورهای عضو شورای همکاری موفقیت‌هایی کسب کرده است، اما در مقیاس وسیع‌تر توانایی انجام این مهم را ندارد. به‌خصوص با تحولات جدید منطقه و نزدیکی احتمالی ایران و مصر از یک طرف از قدرت ژئوپلیتیکی عربستان کاسته خواهد شد. مضافاً ممکن است، تحولات داخلی، به‌ویژه بیداری اسلامی این کشور را با وضعیت پیچیده‌ای روبه‌رو سازد. همچنین در سطح منطقه‌ی خلیج فارس کشور قطر امروزه با بسط ژئوپلیتیک خود به‌عنوان یک میانجی خود را وارد معادلات منطقه‌ای کرده و نقش عربستان سعودی را تضعیف ساخته است. قابل ذکر است سیاست‌های پدرمآبانه‌ی عربستان با واکنش منفی دیگر کشورهای عضو شورا روبرو بوده است. به‌غیر از بحرین که از حمایت وسیع و همه‌جانبه‌ی عربستان برخوردار است، اختلافات آشکار و پنهان بین عربستان و سایر کشورها

حوزه‌ی خلیج فارس عملاً قدرت عربستان را با چالش روبه‌رو ساخته است. با وجود ایران و عراق به‌عنوان دو قدرت برتر نظامی منطقه، از وزن ژئوپلیتیکی عربستان را کاسته شده است. سومین عامل اختلاف، سیاست‌های تسلیحاتی و رزمایش‌های نظامی طرفین است. کشورهای عضو شورا از لحاظ درآمد سرانه و همچنین خرید نظامی در رتبه‌های اول خرید سلاح در سطح بین‌الملل قرار دارند. سیاست‌های تسلیحاتی که با خریدهای عظیم و هنگفت منطقه را به انبار باروتی تبدیل کرده است. سیاست‌های خرید کلان همواره مورد اعتراض ایران بوده و آن را مطابق با تهدیدات در منطقه نمی‌بیند، و حتی بعضاً مشخص است که بسیاری از این تسلیحات برای مقابله با ایران خریداری شده است. بنابراین، ایران با حساسیت این مسأله را پی‌گیری کرده است.

بخش دیگر بحث در این زمینه، انجام رزمایش‌های نظامی طرفین است. رزمایش‌های نظامی به‌طور کلی دو نوع هستند. نوع اول، رزمایش‌های منطقه‌ای که توسط کشورهای منطقه انجام می‌گیرد. مثل رزمایش‌های نظامی کشورهای عضو شورا یا رزمایش‌های نظامی ایران. این شیوه و نوع رزمایش گرچه با حساسیت طرف مقابل به آن نگاه می‌شود، اما مسأله‌ی چندانی ایجاد نکرده‌اند. اما نوع دوم، رزمایش‌های نظامی این کشورها با کشورهای فرامنطقه‌ای همواره بخشی از دل‌نگرانی‌های ایران در منطقه بوده است، که با واکنش شدید ایران روبه‌رو شده است. در سال‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران برای اثبات حسن نیت به طرف مقابل با دعوت از گروه‌های نظامی کشورهای عضو شورا برای نظارت بر سنجش رزمایش‌های نظامی و اعزام یک هیأت بلندپایه‌ی نظامی قطری در راستای سیاست‌های تنش‌زدایی با این کشورها بوده است.

چهارمین عامل اختلاف در نوع نگاه به مسائل منطقه و جهان است. رقابت‌های ایران و این کشورها منجر به اختلاف در نوع نگاه به مسائل منطقه‌ای و جهانی شده است. به‌طوری‌که کشورهای عضو شورا و به‌ویژه عربستان سعودی در مباحث منطقه‌ای همچون فلسطین آن‌را یک مسأله‌ی داخلی در جهان عرب می‌دانند، اما ایران مسأله‌ی فلسطین را مسأله‌ی جهان اسلام دانسته و حتی آن را در سطح بین‌الملل مطرح ساخته است. به‌طوری‌که تحلیلگران مسائل سیاسی یکی از عوامل اختلاف کشورهای غربی را با ایران، حمایت ایران از فلسطین قلمداد

می‌کنند. این طرز نگاه دوگانه به مسأله‌ی فلسطین منجر به اختلافات بین ایران و این کشورها از جریانات داخلی فلسطین شده است. به‌طوری‌که، جمهوری اسلامی از جناح و گروه‌های وابسته به «حماس» حمایت می‌کند و این کشورها به‌طور عام و عربستان به‌طور خاص از جریان تشکیلات خودگردان حمایت می‌کنند. این اختلاف دیدگاه در لبنان نیز مشهود است. حمایت ایران از «حزب‌الله»، عربستان به حمایت از گروه‌های مخالف حزب‌الله پرداخته است. همچنین این رقابت در صحنه‌ی عراق نیز وجود دارد. در حالی‌که، جمهوری اسلامی ایران جریانات شیعی و سایر گروه‌های معتدل در عراق را حمایت می‌کند، عربستان به حمایت از گروه‌های افراطی سنی و القاعده ادامه می‌دهد. بنابراین، نوع نگاه ایران و این کشورها به بسیاری از مسائل منطقه و جهان متفاوت است.

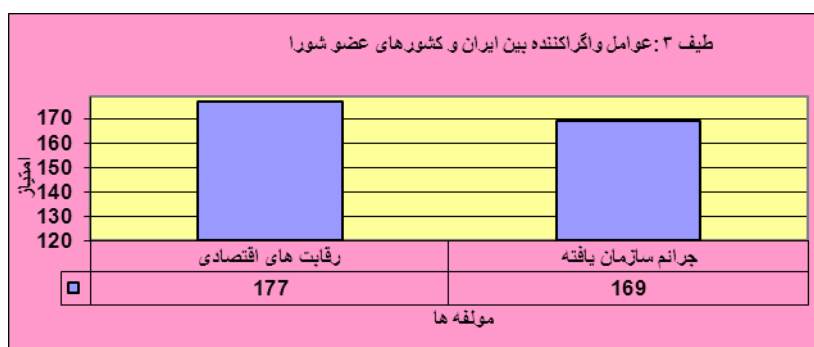
پنجمین عامل سیاست‌های نفتی، انرژی و یا نحوه‌ی استحصال از منابع نفتی و گازی است. این سیاست همواره یکی از چالش‌های طرفین بوده است. در مقطعی عربستان سعودی به‌همراه سایر کشورهای عضو شورا برای جبران کاهش تولید نفت در جنگ تحمیلی که منجر به فشار به ایران گردید، مبادرت به جبران کسری نفت تولیدی توسط ایران شدند. از مباحث دیگر تأثیرگذار در این زمینه، نحوه‌ی استحصال از منابع نفت و گازی مشترک است. ایران با چندین کشور حوزه‌های مشترک دارد که هنوز تکلیف برخی از آنها مشخص نشده است. بنابراین، یکی از عوامل تأثیرگذار در روابط بین ایران و این کشورها به حساب می‌آید.

از دید پاسخنگویان ششمین عامل، هم‌سویی این کشورها با غرب در مجامع بین‌المللی علیه ایران است. دولت‌های محافظه‌کار عرب گرچه به‌طور مستقیم و واضح در مجامع جهانی علیه ایران موضع‌گیری نکرده‌اند (آن‌هم به واسطه‌ی دیپلماسی و حضور در سازمان کنفرانس اسلامی)، اما ماهیت محافظه‌کارانه آنها منجر به حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم از دشمنان ایران شده است و در مقطعی حتی عملیات روانی غرب را تشدید کرده‌اند. به‌طور مثال، در بحث هسته‌ای با تشدید عملیات روانی غرب علیه ایران شاهد جبهه‌گیری‌هایی از جانب مقامات این کشورها بوده‌ایم.

هفتمین عامل در این طیف از دید پاسخنگویان، تحریف نام‌ها و القاب تاریخی است. این عامل با ۱۹۳ امتیاز در مجموع هفتمین عامل تأثیرگذار در طیف (۲) بوده است. به‌عبارت دیگر،

سیزدهمین عامل تأثیرگذار از میان ۱۵ عامل سنجیده شده در این پژوهش است. تحریف نام خلیج فارس و عنوان جعلی واژه‌ی خلیج عربی توسط این کشورها یک عامل تأثیرگذار در واگرایی طرفین بوده است. این وضعیت نه تنها با واکنش شدید ایران روبه‌رو گشته است، بلکه لایه‌های اجتماعی ایران را درگیر ساخته است. ایرانیان چه در داخل و چه در خارج علیه واژه‌ی جعلی خلیج فارس هم‌سوئی خود را نشان داده‌اند.

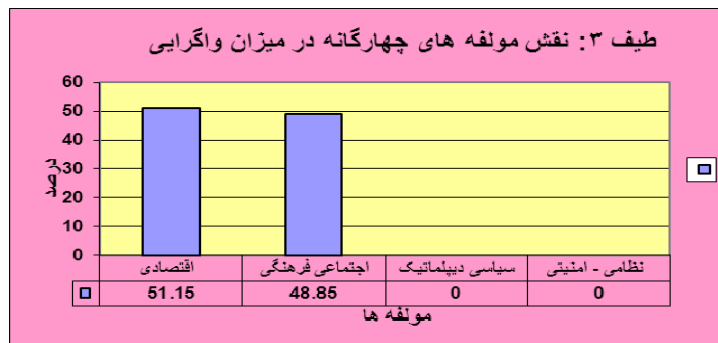
از بین عوامل واگراکننده در طیف (۲) مؤلفه‌های نظامی - امنیتی مثل طیف (۱) بیشترین تأثیرگذاری را داشته‌اند. سایر مؤلفه‌ها با نسبت تقریباً مساوی در رتبه‌های بعدی واقع شده‌اند.



نمودار شماره‌ی ۶- عوامل تأثیرگذار بر واگرایی در طیف ۳ (قدرت واگرایانه‌ی متوسط)

همان‌طور که در نمودار فوق دیده می‌شود، از مجموع ۱۵ عامل مورد سنجش، ۲ عامل در طیف مذکور واقع شده‌اند و از میان عوامل مذکور، رقابت‌های اقتصادی با ۱۷۷ امتیاز در رده‌ی اول طیف قرار دارد. حاکم بودن فضای رقابت در زمینه‌ی مسائل نظامی و امنیتی مجالی را برای توسعه‌ی اقتصادی در منطقه محدود کرده است. جمهوری اسلامی ایران با داشتن چندین بندر مهم و جزایر مناسب جهت توسعه‌ی مبادلات تجاری نتوانسته است زیرساخت‌های لازم را در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری‌های مشترک اقتصادی با این کشورها مهیا سازد. به‌همین دلیل، برخی کشورهای منطقه مثل امارات متحده به‌عنوان یک منبع ترانزیت منطقه‌ای عمل می‌کند، البته در سال‌های آینده ممکن است با توسعه‌ی زیرساخت‌ها در جزایر ایران (به‌ویژه کیش و قشم) بتواند ترانزیت کالا را از جنوب به شمال تغییر دهد. این رقابت اقتصادی یکی از عوامل چالشی آینده به‌حساب می‌آیند که تاکنون نقش ضعیفی عمل نموده است.

دومین عامل در این طیف رشد جرائم سازمان یافته (قاچاق کالا، انسان، مواد مخدر ...) است. در بخش کالا، خروج بدون برنامه‌ی کالا از دبی و سایر بنادر کشورهای منطقه و گسیل آن به سمت مرزهای شمالی ایران به شکل قاچاق یکی از چالش‌های ایران و این کشورهاست. همچنین قاچاق انسان از ایران به این کشور (قاچاق زنان و نیروی کار) از عوامل مناقشه برانگیز دیگر در منطقه بوده است. قاچاق مواد مخدر و صدور آن از افغانستان از طریق مرزهای شرقی ایران به این کشورها عاملی در واگرایی بوده که در صورتی می‌توان از این نکات منفی به نحو مطلوبی در جهت همکاری و همگرایی منطقه‌ای استفاده نمود.



نمودار شماره‌ی ۷- نقش مؤلفه‌های واگرایانه بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری (طیف ۳)

طیف ۴: هیچ‌گونه عاملی در این طیف قرار نگرفت.

طیف ۵: هیچ‌گونه عاملی در این طیف قرار نگرفت.

جدول شماره‌ی ۳- نتایج نهایی مقایسه طیف‌های پنج‌گانه در ارتباط با واگرایی ایران و کشورهای عضو شورای همکاری

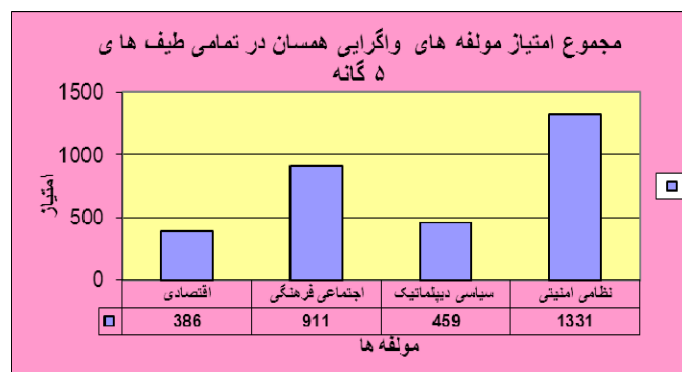
| طیف‌ها | تعداد عوامل در طیف | درصد از کل عوامل | جمع امتیاز طیف | درصد مجموع امتیازات طیف به کل طیف‌ها |
|---------|--------------------|------------------|----------------|--------------------------------------|
| طیف (۱) | ۶ | ۴۰ | ۱۵۹۱ | ۴۵/۵ |
| طیف (۲) | ۷ | ۴۶/۶۶ | ۱۴۹۲ | ۴۳/۵ |
| طیف (۳) | ۲ | ۱۳/۳۳ | ۳۶۲ | ۱۱ |
| طیف (۴) | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| طیف (۵) | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| جمع | ۱۵ | ۱۰۰ | ۳۴۲۹ | ۱۰۰ |

در مجموع نتایج زیر به دست آمده است: به لحاظ تعداد مؤلفه‌ها، طیف (۲) در مجموع با داشتن هفت مؤلفه دارای بیشترین عوامل تأثیرگذار به لحاظ تعداد عوامل بوده است. طیف (۱) با شش مؤلفه در رتبه‌ی دوم طیف‌ها به لحاظ تعداد متغیرها بوده است. طیف (۳) در مجموع با دارا بودن دو عامل در رتبه سوم قرار دارد. طیف‌های ۴ و ۵ فاقد مؤلفه تأثیرگذار بوده‌اند. بنابراین، همان‌طور که نشان می‌دهد به لحاظ درصد تأثیرگذاری بر حسب طیف، طیف‌های (۱) و (۲) در مجموع ۸۶/۶۶ درصد از مجموع عوامل تأثیرگذار را به خود اختصاص داده‌اند. به لحاظ مجموع امتیازات و میزان تأثیرگذاری بر حسب امتیازات در مجموع از ۳۴۲۹ امتیاز کل، میزان ۱۵۹۱ امتیاز (یعنی ۴۵/۵ درصد) مربوط به طیف (۱)، ۱۴۹۲ امتیاز (یعنی ۴۳/۵ درصد) مربوط به طیف (۲)، و طیف (۳) با ۳۴۶ امتیاز (یعنی ۱۱ درصد) از مجموع در رتبه‌ی سوم واقع شده است. نکته‌ی قابل ذکر این است که هرچه میزان تأثیرگذاری طیف‌ها در طیف‌های (۱) و (۲) بیشتر باشد به این معناست که عوامل واگرا شدید و خیلی شدید هستند که در این پژوهش به این نتیجه منتج شد، اما اگر مجموع درصد تأثیرگذاری طیف‌های (۴) و (۵) بیشتر باشد به این معنی است که عوامل واگرا از قدرت چندانی برخوردار نیستند. بنابراین، الگوی ایده‌آل، الگویی است که مجموع امتیازات طیف‌های پایین بیشتر باشد نه طیف‌های بالا (طیف ۱ بالاترین و طیف ۵ پایین‌ترین).

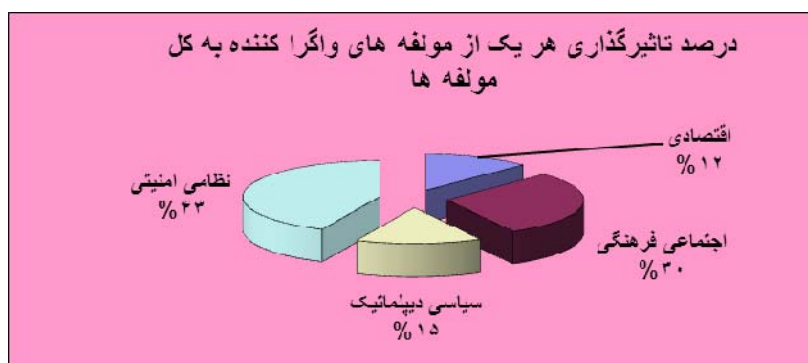
جدول شماره‌ی ۴- تقسیم‌بندی طیف‌ها بر اساس مؤلفه‌های چهارگانه‌ی واگرایانه بین ایران و کشورهای عضو شورا

| طیف‌ها | مؤلفه‌ها | مجموع امتیازات | درصد از کل طیف‌ها |
|---------|-----------------------------|----------------|-------------------|
| طیف (۱) | مؤلفه‌های اقتصادی | ۰ | ۰ |
| | مؤلفه‌های اجتماعی - فرهنگی | ۵۴۹ | ۳۴.۵۰ |
| | مؤلفه‌های سیاسی - دیپلماتیک | ۲۵۹ | ۱۶.۲۷ |
| | مؤلفه‌های نظامی امنیتی | ۷۸۳ | ۴۹.۲۲ |
| | جمع مؤلفه‌های طیف | ۱۵۹۱ | ۱۰۰ |

| طیف‌ها | مؤلفه‌ها | مجموع امتیازات | درصد از کل طیف‌ها |
|---------|-----------------------------|----------------|-------------------|
| طیف (۲) | مؤلفه‌های اقتصادی | ۲۰۹ | ۱۴ |
| | مؤلفه‌های اجتماعی - فرهنگی | ۱۹۳ | ۱۲.۹۳ |
| | مؤلفه‌های سیاسی - دیپلماتیک | ۲۰۰ | ۱۳.۴۰ |
| | مؤلفه‌های نظامی امنیتی | ۸۹۰ | ۵۹.۶۵ |
| | جمع مؤلفه‌های طیف | ۱۴۹۲ | ۱۰۰ |
| طیف (۳) | مؤلفه‌های اقتصادی | ۱۷۷ | ۵۱.۱۵ |
| | مؤلفه‌های اجتماعی - فرهنگی | ۱۶۹ | ۴۸.۸۵ |
| | مؤلفه‌های سیاسی - دیپلماتیک | ۰ | ۰ |
| | مؤلفه‌های نظامی امنیتی | ۰ | ۰ |
| | جمع مؤلفه‌های طیف | ۳۴۵ | ۱۰۰ |
| طیف (۴) | ۰ | ۰ | ۰ |
| طیف (۵) | ۰ | ۰ | ۰ |
| جمع | ۱۵ | ۱۰۰ | ۱۰۰ |



نمودار شماره ۸- مجموع امتیاز مؤلفه‌ها (در حالت کلی) عوامل واگرا بین ایران و این کشورها



نمودار شماره ۹- درصد امتیاز مؤلفه‌ها (در حالت کلی) عوامل واگرا بین ایران و این کشورها

چنانچه با یک تحلیل عمیق به مسأله نگاه شود و مؤلفه‌ها را بر طبق عوامل و اقتصادی، اجتماعی فرهنگی، سیاسی - دیپلماتیک و نظامی - امنیتی تقسیم‌بندی کنیم نتایج زیر به دست خواهد آمد. در مجموع به لحاظ وزن، بیشترین عوامل واگراکننده در تمامی طیف‌ها در مجموع مؤلفه‌های نظامی - امنیتی است. این مؤلفه‌ها به‌تنهایی ۴۳ درصد از عوامل واگرایانه را شامل می‌شد. بنابراین، مسئولین سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران بر این نکته واقف باشند که مسائل سیاسی و امنیتی عامل اصلی واگرایی‌های طرفین بوده است.

بعد از مؤلفه‌های نظامی امنیتی و با فاصله زیاد مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی قرار دارند. این مؤلفه‌ها در مجموع ۲۹.۵۱ درصد از اختلافات فی‌مابین را شامل می‌شده‌اند. بنابراین، در قدم دوم توجه و برنامه‌ریزی برای این مؤلفه‌ها باید مورد توجه برنامه‌ریزان قرار گیرد. مؤلفه‌های سیاسی - دیپلماتیک در مجموع با ۱۴.۸۶ درصد در رتبه سوم قرار دارد. به نظر می‌رسد مؤلفه‌های سیاسی - دیپلماتیک از شدت چندانی بین ایران و این کشورها برخوردار نبوده و عمدتاً تحت تأثیر سایر مؤلفه‌ها قرار دارند.

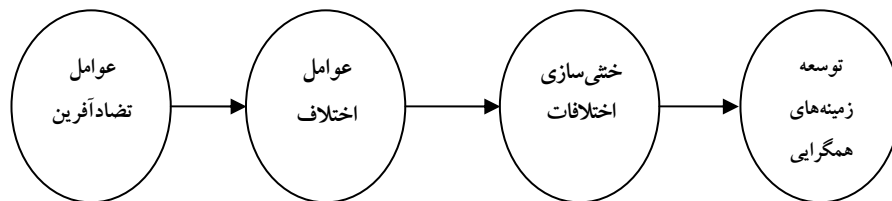
مؤلفه‌های اقتصادی در مجموع با ۱۲.۵ درصد در رتبه‌ی آخر از مؤلفه‌های واگراکننده قرار دارد. بنابراین، در مجموع به لحاظ واگرایی به ترتیب اولویت‌ها عبارتند از: مؤلفه‌های نظامی امنیتی، مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی، مؤلفه‌های سیاسی - دیپلماتیک و در نهایت مؤلفه‌های اقتصادی.

تجربه تحلیل و نتیجه‌گیری

در زمینه‌ی عوامل واگرایی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس عوامل متعددی استخراج گردید که در این بین مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در روابط طرفین اختلافات مذهبی و عقیدتی است. بنابراین، توجه به اسلام به‌عنوان محور مشترک تمامی مسلمانان می‌تواند مبنای خوبی برای حل تضادهای موجود باشد. به‌عبارت دیگر، تأکید بر آموزه‌های دینی و مشترک به‌جای آموزه‌های مذهبی مهم‌ترین راهبرد از جانب کشورهای منطقه (چه جمهوری اسلامی و چه این کشورها) باشد.

برداشت متفاوت از امنیت، برنامه‌های هسته‌ای ایران، اختلافات ملی‌گرایی، اختلافات مرزی و ارضی و همچنین افزایش قدرت ایران در دستیابی به کنترل تنگه‌ی هرمز از دیگر عوامل واگراکننده‌ی بین ایران و این کشورها بوده است. با شدت کمتری نسبت به این عوامل، شش عامل تأثیرگذار دیگر بر میزان واگرایی ایران و این کشورها کمک کرده‌اند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به‌حضور مستقیم آمریکا و احداث پایگاه نظامی در این کشورها، سیاست‌های تسلیحاتی، رقابت بر سر رهبری منطقه، اختلاف نگاه نسبت به مسائل منطقه‌ای و جهانی (به‌ویژه جهان اسلام، سیاست‌های نفتی، هم‌سویی با غرب علیه جمهوری اسلامی ایران و در نهایت تحریف نام‌ها و القاب تاریخی مثل خلیج عربی به‌جای خلیج فارس) اشاره کرد.

چنان‌چه راهبرد مناسب در ارتباط با عوامل واگراکننده را بخواهیم ترسیم کنیم، ایده‌آل این بحث حالتی است که بتوان از طریق آن، عوامل واگرا را به همگرا تبدیل نمود، اما همان‌طور که در بخش‌های مختلف تحقیق بیان شد، این وضعیت در کوتاه مدت امکان‌پذیر نیست. بنابراین، راهبرد قدم به قدم مطرح می‌گردد. بدین معنی که اگر بتوان عوامل واگراکننده‌ای که در نقش تضادآفرین هستند به سطح اختلاف رساند و به همین ترتیب، اختلافات فی‌مابین را تخفیف داده و به حالت خنثی و یا حتی زمینه‌ای برای همگرایی برسانیم.



آنچه در این تحقیق به آن نائل آمدیم از بین عوامل واگراکننده، اختلافات عقیدتی و مذهبی نه تنها در سطح اختلاف بلکه به یک تعارض بین ایران و این کشورها تبدیل شده است. به همین دلیل، باید تلاش شود تا تعارضات ناشی از این مسأله کاهش یافته و حتی الامکان به سطح اختلاف رساند. همچنین می توان در قدم بعدی اختلافات را یک پله نزول داد که این مسأله مستلزم سازوکارهای مناسب می باشد. به عبارت دیگر، در درجه بندی طیف های مذکور (پنج گانه) بایستی عوامل مذکور را از طیف های پایین به طیف های بالاتر سوق دهیم.

قابل توجه است، به لحاظ مؤلفه های چهارگانه، عوامل واگرا بین ایران و این کشورها استحصال گردیده است و در نهایت مؤلفه های نظامی - امنیتی با بیشترین درصد تأثیرگذاری واگرا کننده ترین مؤلفه های بین ایران و این کشورها هستند. به همین دلیل، در مرحله اول سعی در ترمیم این اختلافات (نظامی - امنیتی) نموده و در مرحله بعد، توان تأثیرگذاری این مؤلفه ها را پایین آورد. بعد از این مؤلفه ها، مؤلفه های سیاسی دیپلماتیک از شدت بالایی برخوردارند (که بخش عظیمی از این واگرایی مربوط به عملکردهای اشتباه طرفین است). در بخش اقتصادی روابط دوطرفه را فعال و گسترش داده و تلاش های عدیده ای در جهت سوق دادن منطقه به منطقه ای اقتصادی با مشارکت تمامی کشورهای حوزه ی خلیج فارس انجام پذیرد. زیرا هرچه منطقه ماهیت اقتصادی پیدا کند از ماهیت نظامی و امنیتی منطقه کاسته می شود. علاوه بر این، سرمایه گذاری های مشترک اقتصادی در منطقه با مشارکت یکدیگر یک سلسله ی زنجیره وار منافع اقتصادی را در منطقه به وجود خواهد آورد. در حوزه ی سیاسی - دیپلماتیک تلاش شود ارتباط نزدیک تری بین سران کشورها انجام پذیرد. اما آنچه واضح است این کشورها به دلیل ضعف ساختارهای داخلی و عدم توانایی در حل و فصل این مشکلات

ایران را متهم به دخالت در امور داخلی خود می‌دانند، اما به نظر می‌رسد که در بلندمدت نیازمند حل و فصل موضوعات خود از طریق ایران خواهند بود.

در مؤلفه‌های اجتماعی فرهنگی، عوامل واگرایی از شدت بالایی برخوردارند. بنابراین، تلاش در جهت انجام امورات فرهنگی و اجتماعی به‌ویژه مربوط بافت اجتماعی این کشورها در اولویت برنامه‌ریزی‌های ایران قرار گیرد. این مسأله زمانی اهمیت پیدا می‌کند که تحولات بیداری اسلامی با محوریت مردم می‌تواند معادلات منطقه‌ای را رقم بزند.

در مجموع بنابر آنچه که گفته شد، ریشه‌ی عوامل واگرایی بین ایران و این کشورها به ترتیب عبارت بودند از مؤلفه‌های نظامی و امنیتی و سپس اجتماعی فرهنگی. در مؤلفه‌های نظامی و امنیتی نقش عوامل مختلفی از جمله، ضعف نظامی این کشورها و نفوذ آمریکا در ساختار آنها قابل بحث و بررسی است. اما در زمینه‌ی اختلافات اجتماعی و فرهنگی بخشی از اختلافات ریشه‌ای و تاریخی نتیجه ده‌ها و صدها سال اختلاف بین ایران و مجموعه‌ی اعراب بوده است که این مسأله در کوتاه مدت امکان‌پذیر نیست، اما می‌توان تأثیرها آنها را تخفیف و کاهش داد. بنابراین، مفروض پژوهش از آن جهت که عوامل و مؤلفه‌های گوناگون زمینه را برای واگرایی طرفین به وجود آورده‌اند قابل اثبات است.

پیشنهادها

پیشنهادهای راهبردی در جهت مقابله با عوامل واگرا در حوزه‌ی ژئوپلیتیکی خلیج فارس به گونه‌ای که تأمین‌کننده‌ی منافع منطقه‌ای باشد عبارتند از:

(۱) اختلافات مذهبی و ایدئولوژیکی

- تلاش در جهت کاهش اختلافات مذهبی و عقیدتی با سازوکارهای گوناگون و تأکید بر اصل مشترک اسلام در توسعه‌ی روابط به‌جای اختلافات مذهبی.
- استفاده از ظرفیت مراکز اسلامی و نزدیک ساختن نظریات علمای مذهبی طرفین با محوریت قرار دادن انسجام اسلامی در منطقه.
- ایجاد همایش‌های متعدد دینی به‌منظور تقریب مذاهب اسلامی.

- استفاده از ظرفیت‌های علمای مذهبی اهل سنت ایران در این کشورها و همچنین علمای مذهبی تشیع ساکن در این کشورها.

- همکاری در جهت کاهش افراطی‌گرایی‌های مذهبی از جمله، توسعه‌ی تبلیغات رسانه‌ای بین ایران و این کشورها.

۲) برداشت از نحوه‌ی تأمین امنیت

برداشت یکسان از تأمین امنیت میسر نخواهد شد مگر این‌که اولاً احساس تضمین امنیت از جانب کشورهای ضعیف منطقه نسبت به کشورهای قدرتمند (همچون ایران و عراق) به‌وجود آید. عمده‌ترین تلاش‌ها در این زمینه معطوف به سیاست‌های تنش‌زدایی و جلوگیری از گسترش پدیده‌ی ایران‌هراسی در منطقه، به‌ویژه برنامه‌ی هسته‌ای ایران است. بدین‌منظور، جمهوری اسلامی ایران اولاً همانند گذشته سیاست شفافیت برنامه‌ی هسته‌ای خود را برای این کشورها ادامه داده و، ثانیاً می‌تواند یک برنامه‌ی مشترک هسته‌ای با محوریت تمامی کشورهای منطقه (حتی عراق) را کلید بزند.

۳) جلوگیری از گسترش ملی‌گرایی افراطی (عرب - فارس)

مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در کاهش و تخفیف این پدیده، تأکید بر عوامل وحدت‌آفرین مثل دین است. اتخاذ راهبرد مناسب برای توسعه و گسترش ارتباطات بین ایران و این کشورها و همچنین نمایان ساختن این مسأله که اعراب و ایرانیان از قدیم‌الایام در مجاورت و همسایگی همدیگر بوده‌اند و تأکید به این‌که مبادلات فرهنگی و اجتماعی و تجاری‌های دور، انجام شده است، می‌تواند زمینه را برای کاهش واگرایی فراهم آورد.

۴) اختلافات مرزی و ارضی

- تلاش در جهت از بین بردن اختلافات ارضی و مرزی در منطقه با سازوکارهای گوناگون.
- تلاش در جهت حل مسأله‌ی منابع نفتی و گازی مشترک.
- ایجاد یک سازمان مشترک منطقه‌ای در جهت حل و فصل اختلافات و دعاوی طرفین.

۵) دادن تضمین امنیتی توسط ایران به این کشورها در تنگه‌ی هرمز و تضمین عبور و مرور و همکاری‌های مشترک دریایی (تا زمانی که منافع ایران توسط قدرت‌های سلطه‌جو از خاک این کشورها تهدید نگردد).

۶) تلاش در جهت ایجاد تفهیم به این کشورها در برای برچیدن پایگاه‌های نظامی آمریکا در خاک این کشورها. این امر میسر نخواهد شد مگر آن‌که این کشورها احساس امنیت کامل داشته باشند. بنابراین، ایران تلاش نماید که با مشارکت جمعی این کشورها امنیت منطقه‌ای را تضمین نماید.

۷) شفافیت در زمینه‌ی خرید تسلیحات؛ پیشنهاد می‌شود که با مشارکت تمامی کشورهای منطقه بخشی از خریدهای تسلیحاتی رقابت‌آمیز در قالب پروژه‌های مشترک در این بخش سرمایه‌گذاری شده تا هم از رقابت‌های تسلیحاتی که فشار زیادی بر اقتصاد این کشورها به‌وجود می‌آورد کاسته شود و هم ایجاد پروژه‌های مشترک اعتمادسازی را در منطقه افزایش دهد.

۸) اطلاع دادن به کشورها از رزمایش‌های نظامی به‌ویژه رزمایش‌های دریایی و دعوت از طرفین برای مشارکت در این رزمایش‌ها.

۹) تلاش برای زدودن تفکر به‌وجود آمده در این کشورها در زمینه‌ی رهبری ایران در منطقه با سازوکارها و مکانیسم‌های گوناگون.

۱۰) همکاری‌های مشترک در زمینه‌ی نزدیک ساختن دیدگاه‌ها در مورد مسائل مختلف منطقه‌ای و جهان اسلام (مثل فلسطین، لبنان، عراق) از طریق:

- تبادل هیأت‌های کارشناسی در سطوح مختلف سیاسی دیپلماتیک و نظامی امنیتی؛
- گسترش سمینارها، همایش‌ها و کنفرانس‌های متعدد در سطوح مختلف با محوریت قرار دادن دغدغه‌های مشترک.

۱۱) نزدیک ساختن دیدگاه‌ها در زمینه‌ی اشتراک در سیاست‌های نفتی.

۱۲) ایجاد قراردادهای دو یا چندجانبه با این کشورها در زمینه‌ی عدم همراهی و هم‌سوئی با غرب علیه جمهوری اسلامی ایران.

۱۳) ایجاد کارگروه‌های مشترک بین ایران و این کشورها در زمینه‌ی تحریف برخی از

نام‌های تاریخی و رسیدن به یک اجماع از طریق:

- اعزام گروه‌های کارشناسی از ایران با استنادات مربوطه به این کشورها؛
- ایجاد همایش‌های مشترک برای حل مسأله.
- گسترش ارتباطات ایران در سازمان ملل برای حفاظت از اصالت نام‌های تاریخی و جغرافیایی مثل خلیج فارس.

منابع

فارسی

- ۱- ابراهیمی فر، طاهره؛ (۱۳۸۵)، «چارچوب امنیتی کشورهای منطقه خلیج فارس»، مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲- ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۷۷)، «اقدامات اعتمادساز در منطقه خلیج فارس»، مجموعه مقالات هشتمین همایش بین‌المللی خلیج فارس. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه. تهران.
- ۳- ادريس، محمد سعید، (۱۳۸۰)، «پیامدهای رخداد ۱۱ سپتامبر به شورای همکاری»، مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، اسفندماه ۸۰، وزارت خارجه.
- ۴- اسدی، بیژن، (۱۳۸۸)، «خلیج فارس و مسائل آن»، انتشارات سمت، چاپ سوم، تهران.
- ۵- امامی، محمد علی، (۱۳۸۷)، «ساختارهای سیاسی و نخبگان در امیرنشین‌های خلیج فارس»، مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه. تهران.
- ۶- امیراحمدی، هوشنگ، (۱۳۸۴)، «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران»، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی اقتصادی. سال هفتم، شماره ۱۲.
- ۷- بشری، اسماعیل، (۱۳۸۰)، «تأثیر خریدهای تسلیحاتی بر امنیت خلیج فارس»، مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه. تهران.
- ۸- تاجیک، نصرت‌اله، (۱۳۷۵)، «عوامل مخرب در همگرایی منطقه‌ای»، مجموعه مقالات ششمین همایش بین‌المللی خلیج فارس. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه. تهران.
- ۹- روشندل، جلیل، (۱۳۷۳)، «طرحی نوین برای همکاری در خلیج فارس»، مجموعه مقالات پنجمین همایش بین‌المللی خلیج فارس. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه. تهران.
- ۱۰- ذوالفقاری، مهدی، (۱۳۸۴)، «ژئوپلیتیک خلیج فارس»، ایران و آمریکا. خبرگزاری فارس ۱۳۸۴/۴/۱۲.
- ۱۱- سریع القلم، محمود، (۱۳۷۳)، «شناخت خلیج فارس در قالب مبانی نظری»، مجموعه مقالات پنجمین همایش بین‌المللی خلیج فارس. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه. تهران.

- ۱۲- عباسی اشلقی، مجید، (۱۳۸۴)، «نظم هژمونیک منطقه‌ای و امنیت ملی ایران»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی. سال دوازدهم. شماره چهل و دو. بهار ۸۴.
- ۱۳- عبدالله جوهر، حسن، (۱۳۷۸)، «منطقه خلیج فارس میان فشارهای اقتصادی جهانی شدن و چالش‌های هم‌سویی منطقه‌ای»، مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه. تهران.
- ۱۴- عزیزی مهر، فردین، (۱۳۸۷)، «جایگاه امنیتی خلیج فارس در روابط فرآتلانتیکی: مبارزه با تروریسم پس از حوادث ۱۱ سپتامبر»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- ۱۵- علی پور، عباس، بختیار پور، علی و درخور، محمد، (۱۳۹۰)، «ضرورت‌های بسط ژئوپلیتیک ایران در خاورمیانه عربی با تاکید بر تحولات اخیر». فصلنامه آفاق امنیت شماره نهم.
- ۱۶- قاسمی، فرهاد، (۱۳۸۲)، «تأثیر ساختار هژمونیک نظام بین‌الملل بر پدیده نظم در سیستم خلیج فارس»، ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین و اردیبهشت.
- ۱۷- قاسمی، فرهاد و صالحی، سید جواد، (۱۳۸۶)، «نگرشی تنوریک بر خلیج فارس و مسائل آن»، انتشارات مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۱۸- کریمی پور، یدالله، (۱۳۸۰)، «ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)»، چاپ اول. تهران: جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- ۱۹- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۰)، «کشورها و مرزها در خلیج فارس»، دفتر مطالعات سیاسی.
- ۲۰- مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۳۸۷)، «شورای همکاری خلیج فارس». معاونت سیاسی.
- ۲۱- همایون الهی، (۱۳۸۶)، «خلیج فارس و مسائل آن». تهران: نشر قومس.

انگلیسی

- 22- Richard Merritt and Bruce Russett, (1981), "*from national Development to global community*", essays in honor of kavel deut sch. London.
- 23- Anthony Coresman, (1998), "*The Changing Military Balance in the [Persian] Gulf*", Middle East Policy, Volume VI, June.
- 24- SIPRI (2009), www.sipri.com.

ابعاد فکری و مادی ضد ژئوپلیتیک

اسکندر مرادی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۱۱

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۲۸

صفحات مقاله: ۸۵ - ۱۲۵

چکیده:

هدف اصلی این مقاله فهم واکنش‌های ضد ژئوپلیتیکی و ابعاد فکری و مادی آن است. منظور از بُعد فکری، نظریه‌پردازی و بُعد مادی «پراکتیس» است. واکنش‌های ضد ژئوپلیتیکی در دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی متفاوت است. ضد ژئوپلیتیک بازخورد گفتمان‌های سلطه است. ضد ژئوپلیتیک می‌تواند اشکال متفاوتی داشته باشد؛ از گفتمان‌های مختلف روشنفکران دگراندیش گرفته تا راهبردها و تکنیک‌های جنبش‌های اجتماعی. معمولاً تاکتیک‌ها و راهبردهای ضد ژئوپلیتیکی توسط گفتمان‌های مختلف دگراندیشان توجیه می‌شود. منطق ژئوپلیتیک و ضد ژئوپلیتیک در حوزه‌های نظری و پراکتیس مشابه است. ژئوپلیتیک توسط گفتمان (قدرت) مشروعیت می‌یابد و ضد ژئوپلیتیک با ضدگفتمان (مقاومت). حوزه‌ی جغرافیایی و میدان عمل ضد ژئوپلیتیک، تابعی از ژئوپلیتیک است. ضد ژئوپلیتیک هم در داخل مرزهای دولت عمل می‌کند و هم فراتر از مرزها می‌رود. دگراندیشی ضد ژئوپلیتیک گاهی معطوف به تغییرات ساختاری قدرت در داخل مرزهاست و گاهی در پی تغییرات بنیادین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و سیاست جهانی. از نقطه‌نظر روش‌شناسی نیز در این مقاله رویکرد «میشیل فوکو» به مقوله‌ی دانش و قدرت، موسوم به «تبارشناسی دانش» پیرو شده است.

* * * * *

واژگان کلیدی

ژئوپلیتیک، ضد ژئوپلیتیک، بُعد فکری، بُعد مادی، گفتمان، قدرت، مقاومت، تبارشناسی.

۱- استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

مقدمه

رویکردهای انتقادی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی مبتنی بر کاربست مفاهیم و سازه‌هایی است که هرچند به‌دور از بار ایدئولوژیکی زبان‌شناختی نیستند، اما ماهیت ضدگفتمانی و انتقادی آنها فهم روابط بسیار پیچیده‌ی دانش/قدرت را آسان‌تر می‌سازند. این رویکردها به‌طور ویژه از نیمه‌ی دوم قرن بیستم بسیاری از جنبه‌های علوم انسانی را تحت تأثیر قرار داده است. این رویکردها هرچند نحله‌های فکری متفاوت را شامل می‌شود، اما ویژگی کلی آنها این است که درگیر قضایای سنگین فلسفی و روش‌زده نمی‌شود.

درحوزه‌ی دانش/قدرت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، رویکردهای انتقادی از دهه‌ی هفتاد میلادی به‌بعد تحت تأثیر اندیشمندان مکتب ساختارگرایی، ساختارشنکی و رهیافت‌های پست‌مدرنیستی کسانی مانند «میشیل فوکو»، «ادوارد سعید»، «ژاک دریدا» و «فرانسوا لیوتار» بسیاری از مفاهیم رایج در این حوزه را تحت تأثیر قرار داده و این تأثیر در آثار کسانی چون «پاول روتلج»، «سیمون دالبی»، «جیروئید اتوتایل»، «کیم ریجیل»، «ادوارد سوچا»، «کولین فلینت» و دیگران مشهود است.

«پروبلماتیک» اصلی این رویکرد این است که ژئوپلیتیک نه توصیف و تحقیق صرف در روابط انسان و محیط و یا قدرت، سیاست و فضا است بلکه، شکلی از گفتمان و بیانی از روابط دانش و قدرت است. به‌عبارت دیگر، جغرافیا نه متکی بر داده‌های ازپیش تعیین‌شده‌ی جغرافیایی، بلکه نوعی گفتمان و شکلی از دانش/قدرت و یا ژئو/قدرت است. جغرافیا نوعی فناوری قدرت محسوب می‌شود.

این مقاله با همین نگرش نوشته شده و در واقع، با واژگون‌سازی معانی رایج و مرسوم ژئوپلیتیک، ابعاد معنوی و مادی ضد ژئوپلیتیک فهم و کشف شده است. در یک بیان کلی، ضد ژئوپلیتیک را می‌توان واژگون ساختن معنی و مفهوم رایج ژئو/قدرت دانست. سرچشمه‌های اجتماعی این نوع ژئوپلیتیک طبقات زیرین جامعه‌اند که سلطه‌ی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت را به مثابه مفهوم مرکزی به چالش می‌کشاند. این چالش‌ها منازعات ضد سلطه هستند که مقاومت را در برابر قدرت منسجم دولت قرار می‌دهند و از توافق عمومی که از بالا کنترل می‌شود، عقب‌نشینی می‌کنند.

روش تحقیق

در این مقاله برای فهم ابعاد مادی و معنوی ضد ژئوپلیتیک از رویکرد «دیرینه‌شناسانه» و «تبارشناسانه» میشل فوکو^۱ استفاده شده است. دیرینه‌شناسی^۲ شیوهی تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه‌ی تشکیل گفتمان‌ها در علوم انسانی است. هدف آن، توصیف آرشیوی از احکام است که در یک عصر و جامعه‌ی خاص رایج هستند. دیرینه‌شناسی در پی شرح شرایط وجود گفتمان^۳ و حوزه‌ی علمی کاربرد و انتشار آن است. دیرینه‌شناسی، شرایط تحلیل امکان تشکیل علوم اجتماعی است. فوکو معتقد است که روش دیرینه‌شناسی می‌تواند ساخت‌های عمیق نهفته، و رای هر علم جدیدی را که موضوعش انسان باشد، کشف کند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۸۰).

تبارشناسی^۴ فوکو بر رابطه‌ی دانش و قدرت تأکید می‌کند. تبارشناسی پیدایش علوم انسانی و شرایط امکان آنها را به نحو جدایی‌ناپذیری با فناوری‌های قدرت مندرج در کردارهای اجتماعی پیوند می‌دهد. در تبارشناسی نگرش انتقادی پدید می‌آید و در آن بر تأثیرات قدرت تأکید گذاشته می‌شود. تبارشناسی بر خلاف نگرش‌های تاریخی مرسوم، در پی کشف منشأ اشیا و جوهر آنها نیست و لحظه‌ی ظهور را نقطه‌ی عالی فرایند تکامل نمی‌داند. تبارشناسی تاریخت پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند، باز می‌نماید و نشان می‌دهد که دانش وابسته به مکان و زمان است (همان: ۲۴). تبارشناسی در پی تداوم و پیوستگی میان رویدادها و وقایع نیست، بلکه می‌کوشد گسست‌ها و ناپیوستگی‌هایی را که در روندهای تاریخی و اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته، کشف کند (ضمیران، ۱۳۸۴: ۴۶).

ژئوپلیتیک

در سنت ژئوپلیتیکی^۵ معاصر، آنچه از مفهوم ژئوپلیتیک برداشت شده است این است که ژئوپلیتیک رویکردی علمی و بیرون از آرمان‌گرایی، ایدئولوژی و اراده‌ی انسانی است. این ادعای تاریخی به درازای اصطلاح ژئوپلیتیک دارد. البته باید توجه داشت که این نوع نگرش

1- Michel Foucault(1926-1984).

2- Archeology.

3- Discourse.

4- Genealogy.

5- Geopolitical Tradition.

ریشه در نگرش علمی و روش زده‌ی اروپایی از دوره‌ی رنسانس به بعد دارد. به عبارت دیگر، ریشه در جدایی «سوژه» و «اُبژه» از دوره‌ی «دکارت» به بعد دارد. این نگرش، عمیقاً اعتقاد دارد که دنیای واقعی در بیرون از ذهن هر مشاهده‌کننده‌ی خارجی قرار داشته، و علم نیز باید مستقل از ذهن به مطالعه‌ی اُبژه از راه روش علمی بپردازد.

این نحوه‌ی نگرش تقریباً در تمامی تعابیر و تعاریف از ژئوپلیتیک از اواخر قرن نوزدهم تا به حال وجود داشته است. به عبارت دیگر، آنچه جوهر تعریف ژئوپلیتیک فرض شده این است که ژئوپلیتیک به مطالعه‌ی جغرافیای سیاست بین‌الملل، به‌ویژه رابطه‌ی بین محیط فیزیکی و رفتار سیاست خارجی می‌پردازد. در این نگرش، ژئوپلیتیک جدا و بیرون از ذهنیت و نگرش محقق، سیاستمدار و یا ژئوپولیتسین قرار دارد و تحقیق ژئوپلیتیکی نیز غیرجانبدارانه، واقعی و علمی است.

اما آنچه در این مقاله بر آن تأکید شده این است که جغرافیا به‌طور عام و ژئوپلیتیک به‌طور خاص، گفتمانی تاریخی و اجتماعی است. جغرافیا هرگز پدیده‌ای طبیعی و غیرگفتمانی نیست و جدای از ایدئولوژی و بیرون از سیاست قرار ندارد. جغرافیا به مثابه گفتمان خود شکلی از دانش/قدرت است. ژئوپلیتیک نوعی پراکتیس جانبدارانه برای بازنمایی سیاست فضایی است. در این بازنمایی، قدرت‌های مرکزی^۱ و دولت‌های سلطه‌جو^۲ و طبقات حاکم نقش مسلط را دارند. بازنمایی^۳ خود نوعی عمل گفتمانی است. بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی همچنان که «ایولاکوست» می‌گوید، در نخستین گام خود به معنای مشارکت عقاید و اندیشه‌ها و به‌خصوص مشارکت ارزش‌ها میان تمام افراد یک گروه یا یک ملت، برای به هیجان آوردن و بسیج آنهاست. در بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی ابعاد فضایی بسیار اهمیت دارند، زیرا این سرزمین‌ها هستند که مورد مناقشه می‌باشند (لاکوست، ۱۳۷۸: ۱۰۱).

-
- 1- Core Power.
 - 2- Hegemonic States.
 - 3- Representation.

پراکتیس بازنمایی در تحلیل ژئوپلیتیکی نمی‌تواند بیرون از ارزش‌ها و هنجارها و ایدئولوژی صورت پذیرد. به عبارت دیگر، اُبژه‌های که بازنمایی می‌شوند جدای از انتظارات و اهداف سوژه (دولت، سیاست‌مدار، طبقه‌ی حاکم و حتی منتقدین) نیستند. در نتیجه، عملی جانبدارانه، ارزشی و ایدئولوژیکی است.

«جان اگنیو» و «استوارت کوربریج» در کتاب «کنترل فضا»، گفتمان ژئوپلیتیکی را این‌گونه

تعریف کرده‌اند:

«گفتمان ژئوپلیتیکی نحوه‌ی نگارش و قرائت جغرافیای اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر اساس پراکتیس سیاست‌های اقتصادی و خارجی در دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی^۱ است» (Agnew & Corbridge, 1995: 46).

گفتمان ژئوپلیتیکی نوعی عمل و فرایند بازنمایی فضایی است. به عبارت دیگر، گفتمان ژئوپلیتیکی نوعی قرائت و نگارش سیاست فضایی است. گفتمان ژئوپلیتیکی نقش محوری در کنترل و مدیریت فضا و نظم ژئوپلیتیکی و پراکتیس فضایی دارد.

در ساخت گفتمان ژئوپلیتیکی نقش نخبگان سیاسی حیاتی است. منظور از نخبگان سیاسی کل مقامات دولتی، رهبران سیاسی، متخصصین سیاست خارجی و مشاورین در تمام دنیاست که فعالیت‌های دولتمردان را هدایت، توضیح و تحت تأثیر قرار می‌دهند. نکته‌ی قابل توجه این است که جامعه‌ی نخبگان بیرون از حاکمیت و سلطه‌ی گفتمان قرار ندارد و تولیدی فرهنگی، تاریخی و گفتمانی است. گفتمان ژئوپلیتیکی محصول ذهنیت صرف نخبگان سیاسی نیست. جامعه‌ی نخبگان نوعی سازمان‌دهنده برای مجموعه‌ای از متون است.

در توضیح رابطه‌ی بین نخبگان سیاسی و گفتمان ژئوپلیتیکی توجه به موارد زیر اهمیت دارد (Ibid: 48-49):

۱) گفتمان ژئوپلیتیکی تنها فعالیتی مجزا و یا توضیح تأثیرات جغرافیایی ویژه بر یک وضعیت سیاست خارجی مشخص نیست. توصیف یک وضعیت سیاست خارجی در

۱- نظم ژئوپلیتیکی الگوهای ثابت سیاست جهانی در دوره‌ای مشخص است که به وسیله‌ی قدرت‌های اصلی تأسیس می‌شود. مکانیزم تحول نظم ژئوپلیتیکی براساس الگوی تحول پارادایمی است.

ژئوپلیتیک تنها از طریق عادی‌سازی ضمنی و تلویحی تقسیم و توصیف جهان است. هویت‌بخشی و نام‌گذاری یک مکان برای تحریک یک سری از داستان‌ها، موضوعات و یافته‌هاست. به‌عنوان مثال، تشخیص یک منطقه تحت عنوان اسلامی یا غربی تنها نام‌گذاری صرف نیست بلکه تعیین سیاست خاص آن منطقه نیز هست.

(۲) گفتمان ژئوپلیتیکی درگیر استدلال عملی است تا این‌که به‌کارگیری تعمدی مدل‌های رسمی ژئوپلیتیکی باشد. استدلال ژئوپلیتیکی عملی بر اساس تمایزات و روایات وجدان عمومی است، نه مدل‌های ژئوپلیتیکی. تشخیص مناطق به‌عنوان مدرن/عقب‌افتاده، غربی/غیرغربی، متمدن/وحشی، دمکراتیک/سرکوبگر، تقابل‌های دوتایی با اهمیت بوده است که گفتمان ژئوپلیتیکی بدون توجه به این‌که استفاده‌کنندگان آن دانشگاهیان، سیاست‌مداران و یا رسانه‌ها که مشغول بازنمایی فرهنگ عمومی‌اند، درگیر آن هستند.

(۳) دانش جغرافیایی که در گفتمان ژئوپلیتیکی ارائه می‌شود، سرشتی تقلیل‌گرا دارد. اطلاعات مکانی برای سازگاری با برداشت‌های ژئوپلیتیکی پیشین فیلتر می‌شود. استدلال ژئوپلیتیکی از طریق ساده‌انگاری فعال واقعیت پیچیده‌ی مکان‌ها به نفع تجربدهای ژئوپلیتیکی قابل کنترل، عمل می‌کند. این استدلال نشان می‌دهد که چگونه مکان‌ها و مردمان آن می‌توانند به کالاهای امنیتی تبدیل شوند تا به آسانی مورد حمله قرار گیرند، کنترل و یا بمباران شوند.

(۴) همه‌ی نخبگان سیاسی در بازنمایی فضای اقتصادی - سیاسی جهانی نقش برابر ندارند. نخبگان سیاسی قدرت‌های بزرگ و دولت‌های سلطه‌جو نقش بیشتری در تأسیس گفتمان ژئوپلیتیکی مسلط، دارند. این امر نه تنها براساس پراکتیس این نخبگان، بلکه براساس سازگاری فعال با گفتمان ژئوپلیتیکی مسلط دشمنان و متحدین اتفاق می‌افتد. واضح است که بازنمایی هژمونیک با چالش روبه‌رو می‌شود

اما، حتی این چالش باید با «واژگان گفتگو»^۱ ی گفتمان ژئوپلیتیکی مسلط، سازگاری داشته باشد تا قابل فهم و درک شود.

ژئو/قدرت^۲

قدرت یک عنصر کلیدی در بحث‌های مربوط به گفتمان است. فوکو تأثیر به‌سزایی در بازاندیشی در باب مفهوم قدرت داشته است. فوکو بر درون پیوستگی قدرت/دانش^۳ تأکید دارد، تا جایی که از دیدگاه او همه‌ی آن دانشی که ما داریم نتیجه و پیامد جنگ‌های قدرت است. دانش نوعی فرآورده‌ی قدرت است. قدرت نیز بر اساس اصول دانش پایه، نظارت، کنترل، سازماندهی و راهبرد خود را بسط و گسترش می‌دهد. قدرت در سایه‌ی دانش همه چیز را رؤیت‌پذیر می‌کند. فوکو به‌ویژه در تبارشناسی دانش تأکید می‌کند که: «هیچ رابطه‌ی قدرتی بدون تأسیس حوزه‌ای از دانش مربوط به آن وجود ندارد. به‌طور هم‌زمان، هیچ دانشی بدون پیش‌فرض و تأسیس روابط قدرت ممکن نیست» (Foucault, 1977: 27).

«أتوا» در کتاب «ژئوپلیتیک انتقادی» تحت تأثیر فوکو و ادوارد سعید موضوع جغرافیا را قدرت می‌داند. از دیدگاه أتوا جغرافیای جهان محصول و فرآورده‌ی طبیعت نیست، بلکه نتیجه‌ی جنگ‌های بین «اتوریت‌های رقیب»^۴ بر سر قدرت برای سازماندهی، اشغال و مدیریت فضا است. نظام‌های امپراتوری در روند تاریخ، قدرت را از طریق توانایی‌های‌شان برای تحمیل نظم و معنی بر فضا به‌کار برده اند (O Tuathail, 1996: 1).

تجربه‌ی اروپا در آغاز قرن شانزدهم میلادی برای أتوا همانند جان اگنیو در کتاب «ژئوپلیتیک: بازخوانی سیاست جهانی» سرآغاز این نوع رویکرد به دانش جغرافیایی است. در اروپای قرن شانزدهم، دولت‌های تمرکزگرای حکومت‌های پادشاهی جدید^۵ به سازماندهی فضا

-
- 1- Terms of Debate.
 - 2- Geo/power.
 - 3- Power/Knowledge.
 - 4- Competing Authorities.
 - 5- New Monarchs.

حول اصول سفت و سخت مطلق‌گرایی سلطنتی^۱ پرداختند. در مناطق درون و بیرون از تسلط اسمی^۲ تاج و تخت^۳، قدرت اجرایی سلطنتی بر فضا بر اساس دیوان‌سالاری قدرتمند دربار و ارتش گسترش و تعمق یافت. نتیجه در بسیاری از موارد، هنگامی که بلندپروازی‌های اختیاراتی قدرت سلطنتی و مقاومت لردهای محلی تقابل پیدا می‌کرد، خشونت^۴ بود. در بستر این نبرد^۵، در آغاز دوره‌ی مدرن، «کارتوگرافی» و سایر اشکال توصیفی دانش که جغرافیا نام گرفت، و تحت نام حکومت^۶ نوشته می‌شد به‌سختی می‌تواند چیزی دیگری غیر از «سیاسی»^۷ باشد. برای مدافعان دربار توسعه‌طلب، جغرافیا تحمیل خارجی^۸ بود، شکلی از دانش بود که در پایتخت‌های امپراتوری درک شد و به «قلمروسازی فضا»^۹ در امتداد خطوط تثبیت شده توسط قدرت سلطنتی اختصاص یافت. جغرافیا، چیزی نبود که قبلاً در مالکیت زمین باشد، بلکه متن فعال^{۱۰} زمین به‌وسیله‌ی دولت‌های امپراتوری تمرکزگرا و توسعه‌طلب بود. جغرافیا اسم نبود بلکه فعل بود یعنی تصویر و نگارش زمین^{۱۱} توسط دولت‌های جاه‌طلب استعمارگر (هم استعمار داخلی و هم استعمار خارجی) که در پی تصرف فضا و سازماندهی آن بر اساس دیدگاه‌های فرهنگی و منافع مادی خود بودند (Ibid: 1-2).

أتوا رابطه‌ی دانش/قدرت ژئوپلیتیک را تحت عنوان ژئو/قدرت مطرح می‌کند. منظور أتوا از ژئو/قدرت، کاربرد دانش جغرافیایی نه به‌عنوان پیکری غیرجانبدار^{۱۲} از دانش و یادگیری، بلکه به مثابه مجموعه‌ای از فناوری‌های قدرت که درگیر تولید دولتی^{۱۳} و مدیریت فضای

-
- 1- Royal Absolutism.
 - 2- Nominal Domain.
 - 3- Crown.
 - 4- Violent.
 - 5- Struggle.
 - 6- Sovereign.
 - 7- Political.
 - 8- Foreign Imposition.
 - 9- Territorialization of Space.
 - 10- Active Writing.
 - 11- Geo-graphing and Earth-writing.
 - 12- Innocent.
 - 13- Governmental Production.

سرزمینی است، می‌باشد. امر نامعلوم^۱ ژئو/قدرت درگیر دولتی کردن جغرافیا از قرن شانزدهم میلادی به بعد است. در مفهوم ژئوقدرت و دولتی کردن دانش جغرافیایی، اُتوا تحت تأثیر میشل فوکو به‌ویژه در «امنیت، سرزمین و جمعیت»^۲ است.

مجموعه‌ی سخنرانی‌های میشل فوکو در کالج «دی فرانس» تحت عنوان «تاریخ نظام‌های فکر»^۳ ایراد می‌شد. طرح عمومی سخنرانی عبارت بود از، مطالعه‌ی زیست/قدرت^۴، سازوکارهای قدرت، سازوکارهای انضباطی، دستگاه‌های امنیتی، فضای امنیت، برنامه‌ریزی فضای شهری در قرون شانزده و هفده میلادی، مسأله‌ی امنیت، عقلانیت دولتی و ظهور جمعیت، مسأله‌ی دولت و دولت‌مندی^۵ در قرن شانزدهم و رابطه‌ی دانش و قدرت.

فوکو در سخنرانی «دولت‌گرایی» در پی اشکال وسیع تبارشناسی نظریه‌های مربوط به هنر دولت است. مسأله‌ی دولت تنها مسأله‌ی مدیریت دولت از جانب فرمانروا نیست، بلکه مسأله‌ی حاکمیت رفتار شخصی و ارواح و زندگی است. دولت استقرار درست اشیا است. فوکو ریشه‌های هنر دولت را در قرن شانزدهم جستجو می‌کند، یعنی زمانی که دستگاه‌های اجرایی حکومت‌های سرزمینی توسعه یافتند. فوکو همچنین هنر دولت را به مجموعه‌ای از تحلیل‌ها و دانش‌ها که در قرن شانزدهم شروع و در قرن هفدهم توسعه پیدا کردند، ربط می‌دهد. دانش دولت با تمامی ابعاد، عناصر و فاکتورهای قدرت «ستاتستیکس»^۶ به معنی علم دولت بود.

اُتوا با بسط نظریه‌ی فوکو درباره‌ی رابطه‌ی دانش با قدرت، مسائل مربوط به ارتباط بین جغرافیا و قدرت یا به عبارت دیگر، ژئو/قدرت را به شرح زیر توضیح می‌دهد (O Tuathail, ibid: 8):

۱- امر نامعلوم یا «Problematic» از مفاهیم به‌کار گرفته شده در آثار «لویی آلتوسر» است. منظور از مفهوم پروبلماتیک «وحدت خاص یک فرمایشون نظری»^۱ است. به عبارت دیگر، مجموعه سؤالاتی است که حاکم و ناظر بر پاسخ‌های داده شده است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۹۶).

2- Michel Foucault, Security, Territory, Population, Lectures at the College De France (1977-78).

3- The history of systems of thought.

4- Bio-power.

5- Governmentality.

6- Statistics.

(۱) جغرافیا داده‌ای طبیعی نیست، بلکه نوعی رابطه‌ی دانش/قدرت است. دانش و قدرت نیز مستقیماً بر هم دلالت دارند. بر اساس اصول روش‌شناختی عمومی، رهیافت ما به تاریخ‌های اشکال دانش نباید بیرون از روابط قدرت باشد. باید بسترهای تاریخی و جغرافیایی روابط قدرت را در مباحث مربوط به تاریخ اشکال دانش‌ها در نظر بگیریم. به‌عنوان مثال، هویت موقعیت سوژه یعنی جغرافی‌دان، کارتوگراف و یا ژئوپولیتسین و ویژگی‌های اُبژه‌های جغرافیایی، کارتوگرافیکی و ژئوپولیتیکی که به‌وسیله‌ی این سوژه مشخص و بازنمایی می‌شود و تکنیک‌های جغرافیایی که این اُبژه‌ها را مرتب می‌کند، ارائه می‌دهد و یا به نقشه تبدیل می‌نماید، همه ناشی از تأثیرات روابط قدرت و دانش است.

(۲) روابط عمومی قدرت که در آن دانش جغرافیایی مدرن شکل گرفت، تمرکزگرایی و توسعه‌ی امپراتوری سیستم دولتی اروپایی در امتداد کره زمین از قرن شانزدهم میلادی به بعد است. تمرکزگرایی و توسعه‌ی امپریالیستی نیازمند شکلی تهاجمی و جدید از دانش/قدرت جغرافیایی برای نظارت، اشغال و نظم‌دهی به فضا بود. همان‌طوری که ادوارد سعید در «ایتز و استعمارزدایی»^۱ و «فرهنگ و امپریالیسم»^۲ گفته است، امپریالیسم مرحله‌ی بعد از عمل خشونت جغرافیایی که در طی آن به‌طور مجازی هر فضایی در جهان کشف شود، به‌تصویر درآید و در نهایت تحت کنترل قرار گیرد، است. سیاست نگارش زمین به‌عنوان امر نامعلوم^۳ با جغرافیا و سیاست بین‌الملل شروع نمی‌شود، بلکه این امر نامعلوم تلاش برای تولید سیاست بین‌الملل از نقطه‌نظر جغرافیایی است. به‌جای فرض نظام دولتی کاملاً شکل گرفته و هویت‌های محدودشده‌ی دولت، مسأله‌ی اصلی، نبرد قدرت بین جوامع مختلف بر سر داشتن حق صحبت در مورد جغرافیا، فضا و قلمرو است. شروع بر اساس هویت‌های

1- Yeats and Decolonization(1998).

2- Culture and imperialism(1993).

3- Problematic.

جغرافیایی که به وسیله‌ی سیستم دولت خلق شده و گسترش یافته است سقوط به آن چیزی است که آگنیو آن را «دام سرزمینی»^۱ نامیده است.

سومین مسأله از نقطه نظر روش شناختی، راه‌های نهادینه شده‌ی^۲ نگرش به فضا و نمایش آن است. حکومت‌های سلطنتی توسعه طلب قرن شانزدهم میلادی، به آرامی و به طور نامنظم و غیرهم سطح یک نقطه نظر عمومی درباره‌ی فضا و مفهوم طبیعی زمان را بر سرزمین‌هایی که تصرف می‌کردند، تحمیل می‌نمودند. حکومت به دنبال تأسیس قدرت خود از طریق نشان دادن^۳ خود در فضا بود. حکومت به دنبال تأمین اقتدار خود هم به عنوان نماینده‌ی آگاه^۴ و هم به عنوان راوی علیم^۵ سرزمین بود. فضا از یک نقطه نظر مرکزی که به طور طبیعی جایگاه دولت و اقتدار پادشاهی بود، بر اساس (هندسه‌ی اقلیدسی) یک دست شد. این نقطه نظر مرکزی، یک موقعیت نظارتی ثابت^۶ را ایجاد نمود که در آن بینش وسیع^۷ سرزمین حکومت ساخته شده بود. البته، در تجربه‌ی تاریخی، این بینش وسیع در مورد سرزمین، هنگامی که فنون و فناوری‌های نمایش فضا در یک چشم انداز کلی به کار گرفته می‌شد، به طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت بود.

در نهایت، حضور مقاومت^۸ در برابر قدرت را نباید دست کم گرفت. به قول فوکو آن جا که قدرت هست، مقاومت نیز وجود دارد. در برابر قلمروسازی جغرافیایی امپریالیسم، همیشه نوعی مقاومت ضد امپریالیستی^۹ وجود دارد. مقاومت ضد امپریالیستی به تعبیر ادوارد سعید نوعی «جستجوی اصالت»^{۱۰} و ریشه‌های ملی هم سو، معبد قهرمانان، افسانه‌ها و مذاهب است.

-
- 1- Territorial Trap.
 - 2- Institutionalized Ways.
 - 3- In-state-ing.
 - 4- Omniscient Illustrator.
 - 5- Omniscient Narrator.
 - 6- Fixed Spectatorial Position.
 - 7- Panoramic Vision.
 - 8- Resistance.
 - 9- Anti-imperialst resistance.
 - 10- Search for Authenticity.

هرچند ریشخندهای زیادی در برابر تلاش برای نگارش بر علیه تاریخ و جغرافیای امپریالیستی وجود داشت با این همه، نوعی طرد برای ارائه دیدگاه رسمی امپریالیسم درباره‌ی فضا و زمان نیز موجود بود. نبرد ضد استعماری تنها شامل تلاش برای استعمارزدایی فضای فیزیکی و سرزمین نیست، بلکه شامل استعمارزدایی از هویت، تاریخ و دانش جغرافیایی نیز هست.

با توجه به انعکاس پروبلماتیک عمومی امپراتوری، جغرافیا و فرهنگ، ادوارد سعید تأکید کرده است که هیچ‌کدام از ما به‌طور کامل رها از نبرد بر سر جغرافیا نیستیم. این نبرد، نبرد صرف بر سر نام‌گذاری مکان‌ها و مالکیت سرزمین نیست. این نبرد، تنها نبرد ارتش و سربازان نیز نیست. نبرد بر سر جغرافیا همچنین، تنش بین «ایماژها»^۱ و «تصورات»^۲ رقیب نیز هست، یک نبرد بین قدرت و مقاومت که در برگیرنده‌ی نه تنها تلاش برای بازنمایی مادیت اُبژه‌های جغرافیایی - فیزیکی و مرزهاست، بلکه به‌طور همسان، نبرد بین نیروهای مادی قدرتمند مرزهای گفتمانی^۳، بین خودایدال^۴ و دیگری نامطلوب^۵ بین ما و آنها است. از منظر استعماری، جغرافیا تنها مبارزه‌ی تکنیک‌های کارتوگرافیک و رژیم‌های حقیقت نیست، بلکه نبرد بین طرق مختلف نحوه‌ی نگرش به دنیاست.

ضد ژئوپلیتیک^۶

ضد ژئوپلیتیک؛ نقد دانش/قدرت ژئوپلیتیک، مفاهیم استعلایی و پراکتیس فضایی آن است. این رویکرد در آثار ژئوپولیتسین‌های پست‌مدرن از جمله کسانی مانند روتلیج، دالبی، اتوا و اگنیو به‌کار گرفته شده است. رویکرد ضد ژئوپلیتیک تحت تأثیر میشل فوکو، ادوارد سعید و آنتونیو گرامشی قرار دارد. تأکید بنیادین و پروبلماتیک اصلی ضد ژئوپلیتیک، حضور شبکه‌ای مقاومت در برابر قدرت همه‌جا حاضر است. سیاست‌های ژئوپلیتیک اعمال شده

-
- 1- Images.
 - 2- Imagines.
 - 3- Discursive Borders.
 - 4- Idealized Self.
 - 5- Demonized Other.
 - 6- Anti-geopolitics.

توسط دولت‌ها و گفتمان‌های مفصل‌بندی شده‌ی این دولت‌ها از طرف سیاستمداران و نخبگان حکومتی، به‌ندرت از جانب کسانی که هدف این سیاست‌ها بوده، و تحت تسلط، استثمار و انقیاد قرار گرفته‌اند، یعنی گروه‌های مقاومت تحت‌الشعاع قرار نگرفته‌اند. این نوع تأکید بر حضور مقاومت در برابر قدرت در متون ضد ژئوپلیتیک، ریشه در دیدگاه مشهور فوکو مبنی بر حضور مقاومت در برابر قدرت دارد. فوکو تأکید می‌کند که؛ هیچ رابطه‌ی قدرتی بدون حضور مقاومت وجود ندارد.... مقاومت نیز مانند قدرت، چندگونه است و می‌تواند در راهبردهای جهانی ادغام شود (Foucault, 1980: 142).

روایت‌های ژئوپلیتیک بر اعمال دولت و نخبگان دولتی مبتنی هستند. از دیدگاه انتقادی ضد روایت‌های ضد ژئوپلیتیک بر مفاهیمی تأکید می‌کنند که فرض دولت به‌عنوان عالی‌ترین سازمان سیاسی فضا را به‌چالش می‌کشاند. بنابراین، اولین تمرکز ضد ژئوپلیتیک بر نفی دولت به‌عنوان هستی «ارگانیک» که تمامی تضادهای اجتماعی در آن حل می‌شود، است. نفی دولت مستلزم نفی مهم‌ترین مفهوم اجرایی آن یعنی نفی قدرت است. ضد ژئوپلیتیک از قدرت متمرکز دولت تمرکززدایی نموده و به‌تعبیر فوکو قدرت را نباید تنها در تملک طبقه یا دولت و یا فرمانروایی خاص جستجو نمود. قدرت راهبردی است خاص که در روابط قدرت معنا می‌دهد. حضور مقاومت، بخشی از این روابط قدرت را تشکیل می‌دهد. روایت‌های مقاومت بخشی از حافظه‌ی مردمان فراموش شده و به حاشیه رانده شده‌ای هستند که تعبیری نو از مفهوم قدرت ارائه می‌دهند و مبتنی بر قدرت نظامی، ثروت، فرامین و ایدئولوژی مقامات رسمی و کنترل فرهنگی نیست. روایت‌های مقاومت را به‌تعبیر پاول روتلج می‌توان «ژئوپلیتیک از پایین»^۱ نامید. ضد ژئوپلیتیک، واژگون ساختن معنی و مفهوم رایج ژئو/قدرت است. سرچشمه‌های اجتماعی این نوع ژئوپلیتیک طبقات زیردست جامعه‌اند که سلطه‌ی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت را به‌چالش می‌کشاند. این چالش‌ها منازعات ضدسلطه هستند که مقاومت را در برابر قدرت منسجم دولت-هم در عرصه‌ی داخلی و هم در عرصه‌ی

1 - Geopolitics From Below.

خارجی - قرار می‌دهند و همچنین از توافق عمومی که از بالا (توسط دولت) کنترل می‌شود، عقب‌نشینی می‌کنند (Routledge, 2003: 236).

مفهوم ضد ژئوپلیتیک توسط پاول راتلج به‌کار گرفته شده است. این مفهوم از «ضد سیاست»^۱ که توسط کنراد^۲ به‌کار رفته اقتباس شده است. ضد ژئوپلیتیک نیرویی اخلاقی، سیاسی و فرهنگی در جامعه‌ی مدنی است. نهادها و سازمان‌های ضد ژئوپلیتیک نه بخشی از روندهای تولید مادی در اقتصاد و نه جزئی از سازمان‌های دولت‌محور و دولت‌نهاد است. به‌عنوان مثال، از نهادهای ضد ژئوپلیتیک می‌توان به سازمان‌های مذهبی، رسانه‌ها، سازمان‌های داوطلبانه، سازمان‌های آموزشی و اتحادیه‌های تجاری اشاره نمود. نقش اصلی این سازمان‌ها این است که این پندار را که براساس آن طبقات سیاسی دولتی مشخص‌کننده و یا هویت‌بخش منافع جامعه هستند، به‌چالش بکشانند. ضد ژئوپلیتیک بر استقلال پایدار از دولت و کسانی که در قدرت قرار گرفته‌اند، تأکید دارد. ضد ژئوپلیتیک دو شیوه‌ی درهم‌تنیده‌ی مبارزه‌ی ضدسلطه^۳ را ارائه می‌دهد. اول؛ قدرت ژئوپلیتیکی مادی (اقتصادی و نظامی) دولت و نهادهای جهانی، و دوم؛ بازنمایی‌های تحمیلی^۴ از جانب نخبگان سیاسی و اقتصادی را به‌چالش می‌کشاند. بازنمایی‌هایی که بر دنیا و مردمان مختلف آن تحمیل شده و این مردمان در راستای منافع ژئوپلیتیکی آنها به‌خدمت گرفته شده‌اند (Ibid, 237).

اشکال مقاومت در برابر قدرت: ضد ژئوپلیتیک‌های نظم ژئوپلیتیک

دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی^۵ الگوهای مقاومت در برابر پندارها و گفتمان‌های ژئوپلیتیکی اشکال متفاوتی داشته است. این مقاومت‌ها هم در دوره‌ی استعمارگری و هم در دوره‌ی جنگ سرد حضور داشته است. دوره‌ی استعمارگری که مبتنی بر نوعی از بازنمایی جانبدارانه بر اساس الگوهای ذهنی سوژه‌ی غربی مبتنی بر تقابل‌های دوتایی عقب‌افتاده/پیش‌رفته، بربر/متمدن بوده و در

1 -Anti-Politics.

2 -Konrad, G. 1984, Anti-politics, New York; Henry Holt.

3 -Counter-Hegemonic Struggle.

4 -Imposed Representations.

5- Geopolitical Order.

قالب کلی و علم‌نمای «شرق‌شناسی» بیان گردیده، هم حضور متنی داشته و هم جنبه‌ی عملی یافته است. حضور متنی مقاومت در آثار کسانی چون ادوارد سعید، فرانتس فانون و تمامی نویسندگان نظریه‌ی وابستگی مانند، «سامیرامین» و «آندره گوندرفرانک» و حتی رهبران سیاسی مشهور مانند «گاندی»، «ماندلا»، «چه‌گوارا»، «کاسترو» و در حوزه‌ی اسلامی مقاومت به‌خصوص در آثار «امام خمینی^(ره)» مشهود است. ژئوپلیتیک استعمارگری نوعی از ضد ژئوپلیتیک ضد استعمارگری در تمامی فضاها و حضور قدرت را به‌همراه داشته است. هویت این حضور براساس رد و عدم پذیرش نحوه‌ی بازنمایی ژئوپلیتیک قدرت و یا به‌تعبیر بهتر بازنمایی‌های سوءژئوپلیتیکی^۱ مکان‌ها و مردمان بوده است. مقاومت هم جنبه‌ی ذهنی و هم ماهیت عملی دارد. به‌عنوان مثال، می‌توان به مقاومت ضد استعمارگری اشاره نمود که تحت عنوان «استعمارزدایی»^۲ مطرح است. همچنان‌که «فانون» اشاره می‌کند؛ استعمارزدایی هم شامل عقب راندن حضور فیزیکی استعمار در مستعمرات بود و هم استعمارزدایی از ذهن^۳.... استعمارزدایی پدیده‌ای جهانی بود که تحت تأثیر مبارزات ضد استعمارگری و همچنین ژئوپلیتیک جنگ سرد قرار داشت. هر دو قدرت شوروی و آمریکا از جنبش‌های استقلال‌طلبانه به‌عنوان بخشی از راهبردهای ژئوپلیتیکی وسیع‌تر در برابر یکدیگر حمایت می‌کردند (Ibid).

در حوزه‌ی پراکتیس، اشکال مقاومت به‌خصوص در ژئوپلیتیک جنگ سرد عبارت بود از، جنبش‌های دهقانی در مناطق مختلف از جمله در آمریکای لاتین و مرکزی و سایر مناطق جهان. هدف اصلی این جنبش‌ها به‌چالش کشاندن رژیم‌های اقتدارطلب و کاهش فقر بود. به‌عنوان مثال، می‌توان به انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹، انقلاب نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹، و جنبش ملی ویتنام در برابر اشغالگری آمریکا، مقاومت جنبش‌های اسلامی در برابر اشغال شوروی در افغانستان و انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ اشاره نمود. این جنبش‌ها حتی در داخل حوزه‌ی تمدنی غرب به‌خصوص از جانب جنبش‌های اجتماعی صلح‌طلب و ضدجنگ حمایت می‌شد.

1- Geopolitical Misrepresentations.

2- Decolonialization.

3- Decolonialization of the Mind.

در دوره‌ی جنگ سرد جنبش‌های ضد ژئوپلیتیکی متعددی در اروپا و سایر مناطق جهان شکل گرفت که بنیادهای معرفتی ژئوپلیتیک ایدئولوژیکی را به‌چالش کشاند. جنبش‌های صلح‌طلب ضد به‌کارگیری موشک‌های کروز، جنبش‌های ضد هسته‌ای و ضد نظامی‌گری، مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای در اروپا و آمریکا از این جمله‌اند. این جنبش‌ها هم وجه عینی داشتند و هم نوعی بازنمایی بودند. وجه عینی شامل اقدامات مستقیم غیرخشن، تظاهرات و کمپ‌های صلح در سرتاسر اروپای غربی و آمریکا بود. وجه بازنمایی نیز عبارت بود از، نقد نظریه‌های جنگ سرد، مسابقه‌ی تسلیحاتی ابرقدرت‌ها و تقسیم اروپا به بلوک‌های نظامی و ایدئولوژیکی. این جنبش‌ها توانایی‌های ابرقدرت‌ها برای مشروعیت‌بخشی به پراکتیس ژئوپلیتیکی و جلب افکار عمومی را با چالش عمده‌ای روبه‌رو ساختند (Ibid).

شبکه‌ی مقاومت در دوره‌ی بی‌نظمی ضد ژئوپلیتیک

با فروپاشی جنگ سرد هم بنیادهای شناختی گفتمان ژئوپلیتیکی تغییر کرده است و هم ماهیت مقاومت‌های ضد ژئوپلیتیکی. گفتمان‌های این دوره که تحت عنوان کلی «نظم نوین جهانی» از آن اسم برده می‌شود که علاوه بر جنبه‌ی ژئوپلیتیکی، ماهیت ژئواکونومیکی دارند. هرچند ژئوپلیتیک و ژئواکونومی تفاوت‌های زیادی باهم دارند (جدول شماره‌ی ۱) اما هر دو آنها متعلق به حوزه‌ی قدرت فرادستی (ژئوپلیتیک از بالا) هستند. به‌عبارت دیگر، ژئوپلیتیک و ژئواکونومی از اجزای گفتمان سلطه‌اند. وجه ژئوپلیتیکی این گفتمان تداوم دخالت‌های نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهان (عراق، افغانستان، خاورمیانه و سایر مناطق جهان) تحت عنوان کلی گسترش دموکراسی و آزادی و مبارزه با تروریسم است. وجه ژئواکونومی نیز عبارت از دکترین «لیبرالیسم فراملی»^۱ و یا به‌عبارت دیگر «لیبرالیسم نو»^۲ است. اصل بنیادین این دکترین «آزادی اقتصادی»^۳ برای (دولت، طبقات و گروه‌های) قدرتمند است. اقتصاد باید از موانع سیاسی و اجتماعی و محدودیت‌های که دولت‌ها تحمیل نموده‌اند، تحت عنوان «منافع عمومی»^۴ رها گردد. این محدودیت‌ها (قوانین اقتصادی ملی، برنامه‌های اجتماعی، توافق طبقاتی؛ توافق بین اتحادیه‌های کارگری و کارگران) به‌عنوان موانع جریان آزاد

1- Transnational Liberalism.

2- Neoliberalism.

3- Economic Liberty.

4- Public Interest.

تجارت و سرمایه و آزادی همکاری‌های فراملی در جهت استثمار نیروی کار و محیط و در راستای منافع‌شان مورد توجه قرار می‌گیرند. تأکید این دکترین کنار نهادن قوانین اقتصادهای ملی (از طریق خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی) در راستای تخصیص منابع توسط بازار، و در عمل، توسط قدرتمندان است. در نتیجه، قدرت سازمان‌های بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی در جهت تقویت دکترین لیبرالیسم نو و تحمیل آن به کشورهای در حال توسعه، سرمایه‌گذاری‌های دولت‌ها در بهداشت، آموزش، رفاه و حفاظت از محیط زیست در سرتاسر جهان کاهش چشمگیر یافته است (libd).

در واقع، ژئوپلیتیک و ژئواکونومی در عرصه‌ی سیاست جهانی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل تحت تأثیر گفتمان‌هایی قرار دارند که گفتمان هویت‌بخش و غیریت‌سازگروه‌ها، طبقات و دولت‌های برتر هستند. ژئوپلیتیک و ژئواکونومی در حوزه‌ی عمل هم‌جهت و هم‌هدف عمل نموده‌اند. نمونه‌ی بارز آن را می‌توان در اواخر جنگ سرد در بریتانیا و آمریکا (دوره‌ی تاچر و ریگان) مشاهده نمود. گفتمان «تاچریسم» و «ریگان‌یسم» نوعی استدلال ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی برای حفظ سلطه‌ی بریتانیا و آمریکا در سیاست جهانی (ژئوپلیتیک) و کنترل و ادغام اقتصادهای ملی در منافع شرکت‌های فراملی (ژئواکونومی) بود.

جدول شماره‌ی ۱- مقایسه‌ی ژئوپلیتیک و ژئواکونومی (Spark and Lawson, 2003: 319)

| | |
|---|---|
| هم ژئوپلیتیک و هم ژئواکونومی درگیر روندهای مدیریت تغییرات پیچیده از طریق بازنمایی‌های سرزمینی هستند. بنابراین، بُعد فضایی به منازعات و روندهای اقتصادی-سیاسی می‌دهند. | |
| اما ژئوپلیتیک و ژئواکونومی تفاوت‌هایی به شرح زیر باهم دارند: | |
| ژئوپلیتیک: | ژئواکونومی: |
| در اواخر قرن نوزدهم توسعه یافت. | در اواخر قرن بیستم توسعه یافت. |
| ریشه در پایان امپراتوری دارد. | ریشه در پایان جنگ سرد دارد. |
| در دوره‌ی رکود تجارت آزاد و قدرت گرفتن خودکفایی ملی توسعه یافت. | در دوره‌ی گسترش تجارت آزاد و رکود خودکفایی ملی توسعه یافت. |
| ژئوپلیتیک منعکس‌کننده‌ی رقابت‌های دولت‌های سرزمینی بر سر سلطه بر نظام جهانی است. | ژئواکونومی منعکس‌کننده‌ی رقابت بر سر گرانی‌گاه سلطه‌ی جهانی که در آن آمریکا تسلط دارد اما نه از نوع امپراتوری آن. |

| ادامه‌ی جدول شماره‌ی (۱) | |
|---|--|
| در نظام اقتصادی - سیاسی «فرافوردیسم» شکل پارادایمی گرفت. اهداف عبارتند از: الف) کنترل نامتمرکز؛ ب) قطبی شدن اقتصادی - اجتماعی؛ ج) قواعدزدایی از مدیریت. | در اواسط قرن بیستم ظهور کرد تا با نظام اقتصادی - سیاسی سرزمینی «فوردیست» شکل بگیرد. اهداف عبارتند از: الف) کنترل متمرکز؛ ب) تعهد به رفاه برابر؛ ج) مدیریت رقابت. |
| در بستری ایجاد شد که در آن دولت و بازار در شراکت خصوصی - عمومی پیچیده درهم تنیده‌اند. | در بستری ایجاد شد که دولت و بازار نسبتاً از هم متمایز بودند. |
| از نظر ایدئولوژیکی مبتنی بر این ایده است که آلترناتیوی برای سرمایه‌داری جهانی وجود ندارد. | از نظر ایدئولوژیکی آلترناتیو سرمایه‌داری جهانی محسوب می‌شد. |
| از نظر نظریه‌ی توسط نویسندگان حوزه‌ی تجارت مانند ادوارد لوت واک و کینیچی اوهامای توسعه یافت. | از نظر نظریه‌ی توسط نویسندگان نظامی‌گرا مانند مکیندر و راتزل توسعه یافت. |
| در ژئواکونومی با واژگانی مانند سیاست‌های داخلی / بین‌المللی حاکمیت کم‌رنگ شده و ریسک‌پذیر می‌شود. | امور خارجی و داخلی را با واژگانی چون حاکمیت، متحدین و دشمنان از هم جدا می‌کند. |
| در ژئواکونومی سیاست کلان بر رقابت و شراکت در جهت نفوذ اقتصادی متمرکز است. | در ژئوپلیتیک سیاست کلان بر کنترل و اتحادسازی در جهت امنیت متمرکز است. |
| موضوعات ایده‌آل: مشتریان و سرمایه‌گذاران | موضوعات ایده‌آل: شهروندان و سربازان |
| پندارهای سرزمینی حول مرکز ثقل ^۱ ، دولت‌های منطقه‌ای ^۲ و لینک‌ها مانند شبکه ^۳ سازمان یافته هستند. | پندارهای سرزمینی حول بلوک‌ها، دولت - ملت‌ها و مرزها مانند پرده‌ی آهنین سازمان یافته هستند. |
| تمرکز بر بی‌مرزی ^۴ و شبکه‌ها. | تمرکز بر مرزها و سرحدات. |

- 1- Nodality.
- 2- Region-states.
- 3- Web.
- 4- Borderlessness.

لیبرالیسم فراملی از طریق موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد بین‌المللی مختلف، مانند توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی^۱ (بین کانادا، آمریکا و مکزیک) نهادینه شده است. این توافقنامه‌ها براساس این دکتین هستند که، هر منطقه و یا کشوری باید کالا و خدماتی را که در آن «مزیت رقابتی»^۲ دارند، تولید نمایند و موانع تجاری از جمله «تعرفه» بین این کشورها باید برداشته شوند.

مباحث مربوط به تجارت آزاد در ابتدا مبتنی بر اصول اخلاقی بیان گشته، اما در عمل نتایج غیراخلاقی به دنبال داشته است. دکتین لیبرال مبتنی بر اصول سیستم بازار است که توسط اقتصاددانان کلاسیک، «آدام اسمیت» و «دیوید ریکاردو» فرمول‌بندی شد. هر دوی آنها اعتقاد داشتند؛ برداشتن موانع جریان آزاد کالا به تخصص‌گرایی ملی و تسهیل در استفاده‌ی بهینه از منابع کمیاب جهان منتهی خواهد شد. آزادسازی تجارت به الگوهای تجاری مفید مبتنی بر اصول مزیت نسبی می‌انجامد. بنا به باور طرفداران دکتین تجارت آزاد، آزادسازی تجارت نتایج بسیار خوبی به دنبال خواهد داشت. قبل از هر چیز، موجب افزایش رقابت بازارهای محلی می‌شود و در نتیجه، پراکتیس‌های ضدرقابتی را تضعیف می‌نماید، قیمت‌ها را کاهش می‌دهد، انتخاب مصرف‌کنندگان و کارایی ملی را افزایش می‌دهد. به علاوه، تجارت جهانی هر دوی ثروت ملی و جهانی را به واسطه‌ی تقویت کشورها برای تخصص و صادرات کالا و خدماتی که در آن مزیت نسبی دارند، افزایش می‌دهد. تجارت آزاد همچنین باعث گسترش فناوری در سرتاسر جهان می‌شود و نهایتاً این که تجارت آزاد و همکاری بین‌المللی چشم‌انداز صلح جهانی را افزایش می‌دهد (Gilpin, 2001: 198).

دکتین تجارت آزاد و لیبرالیسم اقتصادی در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا به تولید و بازنمایی نوعی از گفتمان ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی موسوم به نظریه‌ی «ثبات هژمونیک»^۳ منجر گردید که منطق استدلال آن تحت تأثیر ذهنیت سوژه‌ی غربی بود. براساس این نظریه «رهبری قدرتمند»^۴ در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل ضروری است. چنان که «گیلپین» می‌گوید: «نکته‌ی قابل توجه و

1- North American Free Trade Agreement (NAFTA).

2- Competitive Advantages.

3- Hegemonic Stability.

4- Strong Leadership.

تعجب‌برانگیز این است که بیشترین حمایت از این نظریه از جانب اقتصاددانان شده است. این حمایت از این نظر تعجب‌برانگیز است که اقتصاددانان کلاسیک حداقل در حوزه‌ی نظریه معتقدند؛ بازار بدون دخالت دولت می‌تواند خود را هم در عرصه‌ی داخلی (اقتصاد ملی) و هم در عرصه‌ی اقتصاد بین‌الملل کنترل نماید. مدافعین این نظریه بر نقش قدرت سلطه در توسعه‌ی همکاری بین‌المللی تأکید می‌کنند. بدون قدرت سلطه، همکاری بین‌المللی در عرصه‌ی تجارت، سیستم پولی و مالی و سایر موضوعات امور بین‌المللی اگر غیرممکن نباشد، دشوار خواهد بود.^۱ «اشین گرین»^۱ با ارزیابی نظریه‌ی «ثبات هژمونیک» بر اساس تجربیات تاریخی بیان داشت؛ همکاری مثبت بین سلطه و آزادسازی تجاری وجود دارد. سایر نظریه‌پردازان «ثبات هژمونیک» مانند «نوبل لاوریث»^۲ و «روبرت ماندیل»^۳ تأکید می‌کنند؛ ثبات سیستم پولی بین‌المللی به قدرت مسلط^۴ بستگی دارد. سلطه ضروری است. نقش سلطه‌جویی ایالات متحده، رفاه اقتصادی کشورهای غیرکمونیسست را افزایش داده است.... «فرای»^۵ معتقد است؛ بر طبق «نظریه‌ی انتخاب عمومی»^۶ تأمین کالاهای عمومی بدون حضور «هژمون»^۷ غیرممکن است (Ibid, 96).

نظریه‌ی ثبات هژمونیک تحت تأثیر گفتمان ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی قرار دارد که توسط نخبگان سیاسی غربی و دولتی ارائه و حمایت شده است. این نظریه، گزینشی زیرکانه از تجربیات و مواد تاریخی است. هدف اصلی این نظریه، توجیه پراکتیس قدرت سلطه در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا است. دلیل اصلی نقد این نظریه این است که هرگز به درستی فرمول‌بندی نشد. در واقع، این تئوری بیشتر یک «ایده‌ی شهودی»^۸ مبتنی بر قرائت ویژه‌ای از تاریخ است، تا این که نظریه‌ای علمی باشد. این نظریه هرگز توضیح نداد که شوروی

1- Eichengreen(1993).

2- Nobel Laureate.

3- Robert Mundell.

4- Dominant Power.

5- Frey.

6- Public Choice Theory.

7- Hegemon.

8- Intuitive Idea.

سابق، آلمان نازی و ژاپن نظامی‌گرا آیا اقتصاد جهانی لیبرال را بهبود می‌بخشند (Ibid). نقص اصلی این نظریه این است که هیچ دلیلی به دست نمی‌دهد که آزادسازی اقتصاد جهانی، رفاه و صلح بین‌المللی را به دنبال دارد. حضور دولت سلطه در مناطق مختلف دنیا نه تنها امنیت دسته‌جمعی و جهانی را به دنبال نداشته بلکه تروریسم و بنیادگرایی را توسعه بخشیده است.

همکاری بین‌المللی اجباری در سایه‌ی حضور سلطه در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا بیشتر جنبه‌ی رقابتی داشته است و نتیجه‌ی آن فقر بیشتر و به‌حاشیه راندن مردمان بومی، دهقانان، کارگران صنایع و کارخانجات، کاهش رفاه اجتماعی و اقتصادی و تخریب محیط زیست است. نتیجه‌ی «ثبات هژمونیک» به تعبیر «بریچر» و «کاستیلو»^۱ به نوعی «رقابت به سمت پایین»^۲ و یا «سقوط به سراشیبی»^۳ منجر گردیده است.

از دیدگاه انتقادی آنچه در عرصه‌ی سیاست و فضا در برابر «ثبات هژمونیک» اتفاق افتاده این است که روندها و پراکتیس‌های آن بدون چالش‌های قربانیان‌اش نبوده است. به عبارت دیگر، «ثبات هژمونیک» همراه و همزاد مقاومت غیر سلطه‌جو بوده است. مقاومت غیرهژمونیک هرچند نتایج مورد انتظار را به دست نیاورده، اما امیدوارکننده است. سلطه ممکن است در پی سرکوب و بهره‌برداری بیشتر از نقاط مقاومت باشد، اما حداقل نتیجه‌ی چنین اقدامی این است که این سرکوب بسیار خطرناک است. مبارزات ضد ژئوپلیتیکی در دوره‌ی موسوم به نظم نوین جهانی و یا به عبارت بهتر، دوره‌ی بی‌نظمی ضد ژئوپلیتیک در راستای به چالش کشاندن قدرت دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های فراملی است. هدف این مبارزات، حمایت و بهبود معیشت مردم، فرهنگ و محیط زیست است. کارگزاران مبارزات ضد ژئوپلیتیکی شامل طیف وسیعی از جنبش‌های شبکه‌ای اجتماعی، گروه‌های قومی و مذهبی، مردمان بومی، طرفداران محیط زیست، مدافعین حقوق بشر و حیوانات و سایر لایه‌های فراموش شده و پایین‌دستی جامعه است.

1- Brecher and Cotello(1993).

2- The Race To The Bottom.

3- Downward Levelling.

بستر فضایی مبارزه‌ی ضد ژئوپلیتیکی جامعه‌ی مدنی^۱ است؛ فضایی که به تعبیر «روتلیج» نه بخشی از تولید مادی اقتصاد است و نه جزئی از سازمان‌های دولت پایه^۲.

عناصر فکری و مادی ژئوپلیتیک

ضد ژئوپلیتیک همانند ژئوپلیتیک دارای استدلال منطقی، رویه‌ها و پراکتیس‌های ویژه است، اما ماهیت و نتایج آن متفاوت است. استدلال‌های ژئوپلیتیکی و رویه‌ها و پراکتیس‌های آن بر مفاهیم استعلایی، انضمامی، قوم‌محور، مردانه و شرق‌شناسانه تکیه دارد. ژئوپلیتیک تحت تأثیر گفتمان است. نظریه‌های ژئوپلیتیکی در قالب روایت‌های کلان که تنها جنبه‌هایی از تجربیات تاریخی و جغرافیایی را به صورت گزینشی آگاهانه و جانبدارانه انتخاب می‌نماید، بیان شده است. ژئوپلیتیک نمادین^۳ خارج از مدار قدرت و ایدئولوژی نمی‌تواند عمل کند. منافع آن منافع قدرت‌ها، طبقات و گروه‌های مسلط در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا است.

ژئوپلیتیک به صورت طنزآمیز ضد ژئوپلیتیک را ایجاد نموده است. ضد ژئوپلیتیک نه بر مفاهیم استعلایی و نه بر قوم‌محوری و نه بر رویکرد و دانش شرق‌شناسانه و مردانه تکیه دارد، بلکه ماهیت آن پخش و پراکتیس آن غیرمتمرکز است. ضد ژئوپلیتیک؛ مقاومت در برابر گفتمان مسلط و یا به عبارت دیگر «ضد گفتمان» است. ضد ژئوپلیتیک نه در پی روایت‌سازی کلان است و نه انتخاب گزینشی تجربیات تاریخی و جغرافیایی. ضد ژئوپلیتیک ماهیت غیرمتمرکز دارد، بنابراین، شبکه‌ای است. ابعاد و عناصر فکری (نظریه‌ای) و مادی (پراکتیس) ضد ژئوپلیتیک هم‌واکنش است در برابر گفتمان خشن ژئوپلیتیک/ژئواکونومی و هم‌کنش است در سطح نهادهای اجتماعی عرصه‌های محلی، ملی و فراملی و حتی مجازی (فضای مجازی). نقطه‌ی شروع فکری و عملی ضد ژئوپلیتیک/ژئواکونومی همان نقطه‌ی شروع ژئوپلیتیک/ژئواکونومی است.

1- Civil Society.

2- State-funded Organizations.

3- Representational Geopolitics.

بعد فکری؛ تمرکززدایی^۱ از دانش/قدرت ژئوپلیتیک

منظور از بعد فکری، مفاهیم بنیادینی هستند که ماهیت دانش/قدرت ژئوپلیتیک را تشکیل می‌دهند. این مفاهیم عبارتند از؛ دولت، قدرت، سرزمین، حاکمیت، امنیت، هویت و فضا. بعد فکری ضد ژئوپلیتیک منوط است به شالوده‌شکنی این مفاهیم و یا به عبارت دیگر، واژگون ساختن معانی و دلالت‌های این مفاهیم به نحوی که این معانی و دلالت‌ها تنها دربرگیرنده‌ی ژئوپلیتیک فرادستی نباشد. واژگونی^۲ چنان‌که فوکو می‌گوید: «عبارت است از آن‌چه انسان ممکن است در فرض مفهوم مخالف در ذهن خود احیا کند. بدین معنا که وقتی سنت یا مکتبی تفسیر خاصی از رویدادی عرضه می‌دارد، می‌توان با طرح تفسیر و تعبیر مقابل آن، زمینه‌ی اندیشه‌ی تازه‌ای را در آن خصوص مهیا کرد. وقتی پدیده‌ای از زاویه‌ی خاصی مورد توجه قرار می‌گیرد، می‌توان زاویه و افق دیگر آن را نیز مطرح کرد. در اینجا زاویه و افق دیگر معانی و دلالت‌های دانش/قدرت ژئوپلیتیک مدنظر است و چنین رویکردی «تمرکززدایی» از دانش/قدرت ژئوپلیتیک نامیده می‌شود».^۳

از دیدگاه نظری طرح تفسیر و تعبیر مخالف سنت و گفتمان ژئوپلیتیک، نتایج ضدگفتمانی و ضد ژئوپلیتیک به دنبال دارد. بعد فکری ضد ژئوپلیتیک و ضدگفتمان نتایج مادی و عینی (ضد ژئوپلیتیک عملی)^۴ نیز به دنبال خواهد داشت.

دولت

به نظر می‌رسد؛ بیشترین تمرکز گفتمان ژئوپلیتیک بر اُبژه دولت بوده است. «فردریک راتزل» تمامیت جغرافیا را مبتنی بر جغرافیای دولت کرده بود. بر اساس جغرافیای سیاسی راتزل مکان‌ها، مناطق، چشم‌اندازها و تمامی مفاهیمی که در حوزه‌ی تفکر جغرافیایی قرار دارند تحت لوای دولت است. دولت بزرگترین موفقیت انسان بر روی زمین و نقطه‌ی اوج

1 -Decentralization.

2 -Reversality.

۳- رجوع شود به: مرادی، اسکندر، (۱۳۹۰)، ژئوپلیتیک و گفتمان، رساله‌ی دکتری، دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران.

4- Practical Anti-Geopolitics.

تمامی رخدادهاست. راتزل معتقد بود که معنای سیاسی^۱ در جغرافیای سیاسی تنها محدود به دولت است. دانش جغرافیایی باید در خدمت پروژه‌های سیاسی باشد. اکنون زمان دولت - ملت بود (Agnew, 2002: 64).

ریشه‌های فکری جغرافیای سیاسی راتزل را باید در فلسفه سیاسی «هگل» جستجو کرد. به نظر هگل تمامی تضادها، نهایتاً در دولت «پروس» حل می‌شوند. هگل بر آن بود که سرنوشت آدمیان در آینده قابل پیش‌بینی، زیستن و رشد در درون دولت‌هاست. داشتن دولت و زیستن در آن برای اکثریت آدمیان در جوامع پیشرفته ضروری است. انسان‌ها نه تنها اجتماعی، بلکه دولتمند و سیاسی هستند. وجود دولت تصادفی نیست، بلکه دولت اوج فرایند تاریخی درازی است که از عصر یونان آغاز شده است (وینسنت، ۱۳۸۳: ۱۸۴).

در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی اُبژه دولت را نمی‌توان عالی‌ترین سازمان سیاسی فضا و یا تنها نقطه‌ی وحدت عین و ذهن و به عبارت دیگر، سوژه و اُبژه دانست. تکامل فضا تنها در دولت عینیت نمی‌یابد. تجربه‌ی تاریخی دولت - ملت‌ها فرض و روایت کلان حل تضادهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در قالب دولت را بی‌اعتبار نموده است. نتیجه‌ی تشکیل دولت‌ها در قالب و هیكل ملت‌ها قبل از هر چیز خشونت فضایی به دنبال داشته است. دولت چنان‌که هگل پیش‌بینی کرده بود به تحقق آزادی نینجامید. در بسیاری از موارد دولت‌ها مانع اصلی تحقق آزادی‌اند. به بسیاری از دولت‌ها به تعبیر «نوام چامسکی»^۲ باید صفت فرومانده^۳ داد. از دیدگاه چامسکی دولت متجاوز، مستبد، ستمگر یا دیکتاتور از جهتی فرومانده و شکست خورده به‌شمار می‌آید، دست‌کم بر اساس معیارهای حقوق بین‌الملل مدرن امروز (از جمله می‌توان به دولت‌های «معمر قذافی» در لیبی، «مبارک» در مصر، «علی عبدالله صالح» در یمن و «آل خلیفه» در بحرین اشاره نمود که تنها براساس سرکوب خشن مردم دوام یافته است). آلمان نازی و شوروی «استالینیستی» براساس هیچ معیاری ضعیف نبودند، اما در تاریخ

1- Political.

2- Noam Chomsky(1928).

3- Failed States.

به تمام و کمال، شایسته‌ی عنوان دولت‌های فرومانده‌اند. می‌توان گفت شاخصه‌ی دولت‌های فرومانده، درماندگی در فراهم آوردن امنیت برای خود، تضمین حقوق در وطن و خارج از آن یا حفظ نهادهای دموکراتیک کارآمد (نه صرفاً قراردادی) است. این مفهوم شامل دولت‌های قانون‌شکن هم می‌شود، دولت‌هایی که قوانین بین‌الملل را که طی سال‌ها، با دقت وضع شده اما در اثر بدعت‌گذاری‌های ایالات متحده درهم شکسته شده‌اند، نادیده می‌گیرند.

ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فضایی و اقتصادی بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که تنها در مفهوم بسیار انتزاعی دولت تجلی بیابند. دولت و دولت ملی نمی‌تواند نقطه‌ی حل تضادها و تناقضات تاریخی جامعه‌ی انسانی باشد. دولت را باید تنها شکلی از اشکال متنوع سازمان سیاسی فضا و تنها روایتی از فرا روایت‌های مدرنیته دانست. حقیقت بسیار پیچیده‌تر و بحث‌برانگیزتر از آن است که تنها در دولت تجلی یابد. گفتمان ژئوپلیتیکی نیز تنها نمی‌تواند بر اُبژه دولت تمرکز داشته باشد. دولت‌زدایی از گفتمان ژئوپلیتیکی به معنی نفی موضوعیت دولت در دانش ژئوپلیتیک نیست، بلکه به این معنی است که ژئوپلیتیک نمی‌تواند تنها بر دولت تمرکز کند و یا تنها پراکتیس دولت و دولتمردان باشد. ساختارهای فضایی برای این‌که قابل زیست شوند و نه صرفاً کنترل گردند به ساختارهای غیرسیاسی دیگری علاوه بر دولت نیاز دارند.

قدرت

مفهوم قدرت نیز مانند مفهوم دولت از مفاهیم اساسی در ژئوپلیتیک است. معمولاً رقابت و تقابل قدرت است که ما صفت ژئوپلیتیکی به آن می‌دهیم. شرایط و اندیشه‌های ژئوپلیتیکی مبتنی بر فرض وجود رویارویی میان قدرت‌ها با تأثیرات کم‌وبیش عمیق است. در ضد ژئوپلیتیک آنچه چالش‌برانگیز است، منشأ قدرت است. اغلب نظریه‌های سیاسی، سرچشمه قدرت را در ساختار و ایدئولوژی دستگاه دولت جستجو می‌کنند و قدرت را توانایی تحمیل اراده به رغم مقاومت دیگران می‌دانند.

قدرت یک عنصر کلیدی در مباحث مربوط به گفتمان است. فوکو تأثیر به‌سزایی در بازاندیشی در باب مفهوم قدرت داشته است. از دیدگاه فوکو قدرت نوعی مایملک نیست و یا تنها مناسبات اقتصادی نیستند که مناسبات قدرت را تعیین می‌کنند، بلکه قدرت سرشتی متناقض دارد نه یکپارچه و به صورتی نامتقارن در سرتاسر روابط اجتماعی پخش شده است. قدرت در کنار محدود کردن رفتارها، شکل‌های ممکن رفتار را تولید می‌کند. فوکو بر درون‌پیوستگی قدرت با دانش تأکید دارد تا جایی که از دیدگاه او همه‌ی آن دانشی که ما داریم نتیجه و پیامد جنگ‌های قدرت است. فوکو به‌جای نظریه‌پردازی درباره‌ی مفهوم قدرت به تحلیل آن می‌پردازد. روابط قدرت نابرابر و متحرک‌اند. قدرت کالا، منصب یا غنیمت و یا نقشه و تدبیری نیست، بلکه عملکرد فناوری‌های سیاسی در سراسر پیکر جامعه است. از نظر فوکو برای فهم قدرت در فعلیت آن و عملکرد روزمره‌اش باید به‌سطح کردارهای خرد^۱ یعنی به‌سطح آن فناوری‌های سیاسی برویم که کردارهای ما در درون آن شکل می‌گیرند (دریفوس، ۱۳۸۵: ۳۱۲).

به گفته‌ی فوکو قدرت را نباید صرفاً به فردی مستبد یا طبقه‌ای خاص منسوب کرد، بلکه قدرت از اجتماع عوامل غیرشخصی، از جمله نهادها، هنجارها، قوانین و گفتمان‌ها نشأت می‌گیرد. قدرت راهبردی است خاص که در روابط قدرت معنا می‌دهد. به تعبیر فوکو؛ آن‌جا که قدرت هست مقاومت نیز سر بر می‌آورد، زیرا وجود قدرت موقوف است به حضور مجموعه‌ای از نقاط. (ضیمران: ۱۵۶).

تمرکززدایی از مفهوم قدرت در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی به این معنی است که برای فهم قدرت نباید تنها به ساختار حکومت و دولت رجوع کرد و یا قدرت را ناشی از مجموعه‌ای از عوامل ژئوپلیتیکی مانند موقعیت جغرافیایی، اداره‌ی سرزمین، جمعیت، منابع و یا ساختار نظام بین‌الملل دانست. قدرت را نباید تنها به نهادهای سیاسی محدود ساخت. قدرت چندجهتی است؛ یعنی هم از پایین به بالا و هم از بالا به پایین. همچنین نباید جوهر قدرت را سلطه دانست. قدرت هم بر طبقه‌ی مسلط و هم بر طبقه‌ی تحت سلطه اعمال می‌شود.

1- Micro.

بعد دیگر تمرکززدایی از مفهوم قدرت، اتخاذ ترتیباتی است که در آن به تعبیر «راسل» حکومت کمتر از ببر هولناک باشد. راسل با نقل داستانی از «کنفوسیوس» شرایط سیاسی، اقتصادی، تبلیغی، روان‌شناسی و آموزشی رام کردن قدرت را ارائه می‌کند: «کنفوسیوس از دامنه‌ی کوه «تای» می‌گذشت و زنی را دید که بر سر گوری زاری می‌کند. [این زاری] استاد را به سوی آن زن راند و آن‌گاه «تسه‌لو» را پیش فرستاد تا از آن زن سؤال کند. گفت: زاری تو به کسی می‌ماند که اندوه بر اندوهش افزوده باشند. زن پاسخ داد: چنین است. یک‌بار پدر شوهرم را ببری در این‌جا کشت. شوهرم نیز کشته شد و اکنون پسرم به‌همان طریق جان داده است. استاد گفت: چرا از این‌جا نمی‌روی؟ زن پاسخ داد: این‌جا حکومت ستمگری نیست. آن‌گاه استاد گفت: فرزندان من، این را به یاد داشته باشید: حکومت ستمگر از ببر هولناک‌تر است» (راسل، ۱۳۸۵: ۲۸۸).

سرزمین

در یک منازعه‌ی ژئوپلیتیکی، رقابت و تقابل قدرت بر سر تسخیر و یا کنترل سرزمین است. به‌عبارت دیگر، در هر بحران ژئوپلیتیکی، سرزمین موضوع اصلی مناقشه است. از دیدگاه ایولاکوست، رجوع به سرزمین با تمام خصوصیات جغرافیایی آن است که ارتباط بین ژئوپلیتیک و جغرافیا را برجسته می‌کند (ایولاکوست: ۵).

در ضدگفتمان ضد ژئوپلیتیک، اُبژه سرزمین نمی‌تواند واقعیتی غیرگفتمانی^۱ پنداشته شود. هرچند گفتمانی یا غیرگفتمانی بودن اُبژه بحث برانگیز است اما گفتمان تنها پدیده‌ای زبانی^۲ نیست. البته باید توجه داشت که این بدین معنی نیست همه چیزگفتمانی است. فوکو معتقد نیست که همه چیز در چنبره‌ی گفتمان گرفتار است (Kendal and Wickham, 1998: 80).

به‌عنوان مثال، فوکو توضیح می‌دهد؛ بدن^۳ غیرگفتمانی است. اُبژه سرزمین نیز در نگاه اول بر اساس مادیت^۱ صرفش غیرگفتمانی به‌نظر می‌رسد. اما عملکرد و موجودیت سرزمین در یک

1- Non-discursive.

2- Linguistic Phenomenon.

3- Body.

خلاً غیرگفتمانی صورت نمی‌گیرد. در تفکر ژئوپلیتیکی، اُبژه سرزمین تولیدی گفتمانی محسوب می‌شود. ژئوپلیتیک به مثابه گفتمان به سرزمین تحت عنوان آمایش سرزمین با ابعاد بسیار متنوع نظم می‌بخشد. تمامیت و موجودیت سرزمین تحت حاکمیت^۱ گفتمان است. نه تنها سرزمین بلکه سایر اُبژه‌های ژئوپلیتیکی بر اساس عینیت و مادیت صرف‌شان غیرگفتمانی هستند، اما موجودیت و عملکرد این اُبژه‌ها در زمینه‌ای گفتمانی اتفاق می‌افتد. وقتی ما در مورد سرزمین و یا سایر اُبژه‌های ژئوپلیتیکی به‌عنوان بازنمایی‌های جغرافیایی در جهت توجیه و یا مشروعیت پراکتیس ژئوپلیتیکی استفاده می‌کنیم بازنمایی، توجیه، مشروعیت و پراکتیس غیرجانبدارانه نخواهد بود.

مادیت و عینیت صرف سرزمین در گفتمان ژئوپلیتیکی براساس مفهوم قلمروخواهی^۳ در واقع تولیدی گفتمانی است. سرزمین نه تنها برای شناسایی و بقای دولت حیاتی است، بلکه کاربست و پراکتیس قدرت از جانب دولت مستلزم وجود فضای محصور و مشخص به نام سرزمین است.

در ضد ژئوپلیتیک سرزمین نمی‌تواند ماهیتی لایتغیر داشته باشد. به‌عبارت دیگر، دولت نمی‌تواند ماهیت خود را بر فرض تمامیت و موجودیت ثابت سرزمینی مبتنی سازد. این فرض که؛ دولت سرزمینی است همچنان که زندگی بر روی زمین، نمی‌تواند فرضی برای تمامی زمان‌ها باشد. از نظر هستی‌شناسی^۴ زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها نمی‌تواند محدود به مرزهای سرزمینی یک دولت باشد. شبکه‌های مقاومت ضد ژئوپلیتیکی در بسیاری از موارد حضور سرزمینی دولت را به‌خصوص در فضای مجازی با چالش روبه‌رو ساخته‌اند. نظریه‌های روابط بین‌الملل در چارچوب سرزمین گرفتار شده و این مفهوم را ابدی، جاودانه و غیر زمان‌مند دانسته‌اند، این در حالی است که این مفهوم کاملاً تاریخی است.

-
- 1- Mteriality.
 - 2- Sovereignty.
 - 3- Territoriality.
 - 4- Ontology.

حاکمیت

یکی از عناصر تأسیسی دولت حاکمیت است. در واقع همین عنصر، دولت را از دیگر انجمن‌ها مشخص می‌کند. در هر دولتی اقتداری وجود دارد که اراده‌ی آن از نظر حقوقی بر همه‌ی افراد و انجمن‌هایی که در داخل قلمرو آن قرار دارند الزام‌آور است. دولت به‌عنوان یک انجمن حقوقی، باید اختیار اصلاح نهایی همه‌ی موضوع‌های حقوقی را که در حوزه‌ی آن قرار دارد داشته باشد (عالم، ۱۳۸۲: ۲۴۳).

حاکمیت مفهومی است که بر فهم زندگی ملی و بین‌المللی انسان مدرن تسلط یافته است. حاکمیت از نظر تاریخی از نتایج تکامل دولت مدرن است. حاکمیت در بردارنده و بازگوکننده رابطه‌ی دولت و شهروندان و بین قدرت سیاسی و جامعه است. همچنان که «هینسلی»^۱ می‌گوید، حاکمیت «فاکت»^۲ نیست، بلکه مفهوم و یا ادعایی است درباره‌ی این که قدرت سیاسی چگونه عمل می‌کند و چگونه باید باشد. حاکمیت همراه واژگان منافع، استقلال و امنیت ملی است. همچنین در بردارنده‌ی ظرفیت دولت برای تحمیل اراده‌ی خود بر شهروندان و یا بر سایر دولت‌هاست (Camilleri & Falk, 1992: 11).

حاکمیت هم به‌عنوان ایده و هم نهاد^۳ در قلب دوره‌ی مدرن قرار گرفته؛ بنابراین، تجربه‌ی غربی (در عرصه) زمان و فضا است. حاکمیت آنتگرال ساخت تفکر غربی با تأکید بر دویخشی و قطب‌بندی^۴ و همچنین آنتگرال گفتمان ژئوپلیتیکی که در آن سرزمین باید حصاربندی و به شیوه‌ی انحصاری کنترل شود، است (Ibid).

با این همه، مفهوم حاکمیت نمی‌تواند آخرین واژه در گفتمان ژئوپلیتیکی باشد. حضور مقاومت ضد ژئوپلیتیکی مفهوم حاکمیت را هم در حوزه‌ی نظری و هم در میدان عمل با چالش‌های عمده و پرسش‌های بنیادین روبه‌رو ساخته است. این مسأله که حاکمیت تضمین‌کننده‌ی منافع تمام افراد یک ملت و تأمین‌کننده‌ی امنیت تک‌تک افراد است، بسیار

1- Hinsley.

2- Fact.

3- Institution.

4- Dichotomies and polarities.

مشکوک است. در واقع، آنچه تعیین‌کننده‌ی منافع، هویت و امنیت ملی است، گفتمان سیاسی ساخته شده توسط طبقات حاکم جامعه است. در حوزه‌ی داخلی کارکرد حاکمیت همانند کارکرد ایدئولوژی است. حاکمیت نهادی و قانونی تمامی لایه‌های اجتماعی را پوشش نداده است. حضور حوزه‌ها و نقاط مقاومت و جنبش‌های اجتماعی آشکارکننده‌ی کارکرد ایدئولوژیک و جانبدارانه‌ی حاکمیت است. خطوط قرمز حاکمیت و ممنوعیت عبور از آن توسط طبقات مسلط جامعه تعیین می‌شود.

بعد بیرونی چالش حاکمیت، روند جهانی شدن است. روند جهانی شدن، بخشی از «جهان هرچه به‌هم وابسته» تری است که در آن روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منحصر و محدود به مرزهای سرزمین یا بازیگران دولتی نمی‌شود و هیچ کشور یا واحدی نیست که از رویدادهای خارج از کنترل مستقیم خودش متأثر نشود. پیشرفت‌های به‌دست‌آمده در زمینه‌ی فناوری و ارتباطات، تکوین ترتیبات ظریف اقتصادی و تجاری بین‌المللی، افزایش فعالیت سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌های فراملی و تحولات پدید آمده در روابط و حقوق بین‌الملل از پایان جنگ سرد به این سو، بستر زندگی هر فرد و جامعه و نیز نقش دولت را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است.

جهانی شدن به دو شیوه‌ی متضاد عمل می‌کند. شیوه‌ی اول، ماهیت ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی دارد. «ریچارد دفالک» چنین شیوه‌ای را «جهانی شدن از بالا» می‌نامد. جهانی شدن از بالا بیانگر همکاری بین کشورهای پیشرفته و عاملان اصلی تشکیل سرمایه در نظم نوین جهانی است و حول فعالیت‌های شرکت‌های فراملی، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و سایر تحولات مشابه دور می‌زند. شیوه‌ی دیگر جهانی شدن، ضد ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی است. «جهانی شدن از پایین» مشارکت مردمی در سطوح محلی، ایجاد جوامع مدنی، تقویت سازمان‌های غیردولتی به‌عنوان بخشی از تقویت اشکال نهادی و فعالیت‌های مرتبط با جامعه‌ی مدنی را شامل می‌شود. فالک مسأله‌ی حقوق بشر را در شیوه‌ی جهانی شدن از پایین» قرار می‌دهد (Richard Falk, 1993: 39).

امنیت

در حوزه‌ی پراکتیس، اجرای سیاست‌ها و اقدامات، دولت‌ها قبل از هر چیز به مفهوم امنیت توسل جسته‌اند. به عبارت دیگر، توسل به امنیت توجیه‌گر مناسبی برای سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها بوده است. در رویکرد دولت‌ها امنیت به معنی رهایی از تهدید (چه داخلی و چه خارجی) است. در واقع، امنیت برای دولت در نبود مسأله‌ی دیگری به نام «تهدید» درک می‌شود. امنیت به قدرت دولت‌ها جهت حفظ هویت مستقل و تمامیت عملی آن مربوط می‌گردد. امنیت از نگاه دولت موضوعی عینی و دارای واقعیت خارجی است. در گفتمان ژئوپلیتیکی مرجع نهایی امنیت دولت‌ها هستند نه افراد. به عبارت دیگر، افراد نمی‌توانند به عنوان مرجع امنیت شناخته شوند.

دولت‌محوری در مرجع امنیت گفتمان حاکم در نظریه‌های سیاسی و نظریه‌های دولت - ملت بوده است. مهم‌ترین مکتب این گفتمان «مکتب کپنهاگ»^۱ است. این مکتب رهیافتی است که صرفاً مبتنی بر مطالعات امنیتی می‌باشد و جزء اولین رهیافت‌های است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی تلاش نموده است (خانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲). در این مکتب فرد نمی‌تواند مرجع امنیت ملی باشد. «بوزان»^۲ از مشهورترین نظریه‌پردازان این مکتب برای نپذیرفتن فرد به‌عنوان مرجع امنیت ملی، مجموعه‌ای از دلایل زیر را اقامه می‌نماید (همان: ۱۳۸):

(۱) امنیت افراد به‌سادگی قابل تعریف نیست. عواملی مانند حیات، ثروت، موقعیت اجتماعی، سلامتی و آزادی به‌عنوان شاخصه‌های امنیت فردی بسیار پیچیده هستند، زیرا بیشتر جنبه‌های آن متناقض است.

(۲) وزن و معیار قابل قبولی برای ارزیابی امنیت در سطح فردی وجود ندارد، زیرا مجموعه‌ای بزرگ، متنوع و متناقض از تهدیدات و خطرهای بر سرنوشت انسان‌ها سایه افکنده است.

1- Copenhagen School.

2- Barry Buzan.

۳) اکثر تهدیداتی که متوجه افراد است، ناشی از این حقیقت می‌باشد که افراد در محیط انسانی به سر می‌برند و این محیط موجد انواع فشارهای غیر قابل اجتناب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌باشد.

مکتب کپنهاگ با رد فردمحوری در مرجع امنیت، تمرکز خود را بر روی دولت به‌عنوان محور امنیت قرار می‌دهد و معتقد است تا کنون در نظام بین‌الملل، دولت‌ها قوی‌ترین بازیگران بوده و در حال حاضر به‌صورت مهم‌ترین معیار جهانی مشروعیت سیاسی درآمده‌اند.

در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی رهیافت‌های امنیتی ساختن^۱ از جانب دولت مورد انتقاد قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره بر بُعد نظامی امنیت تأکید بیشتری داشته‌اند. تمرکز بر بُعد نظامی امنیت تأثیر عمیقی بر نظامی‌محور شدن مطالعات امنیتی، گذاشته و مطالعات امنیتی بیشتر به مطالعه‌ی جنگ و آن‌هم در حوزه‌ی مطالعات راهبردی تبدیل شده است. در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی تمرکز بر امنیت نظامی، تصویر بسیار غلطی از واقعیت ارائه می‌دهد که نتیجه‌ی آن کاهش امنیت در سطح کلان است. در مقیاس جهانی تمرکز بر امنیت نظامی موجب افزایش ناامنی جهانی می‌شود. مقوله‌ی امنیت بیشتر معطوف به کنترل اغلب خشونت‌آمیز و قهری فضا است.

در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی بر جنبه‌های اقتصادی، فناورانه و زیست‌محیطی تأکید می‌شود. مرجع امنیت نه دولت‌ها بلکه کنشگران «ژئوپلیتیک از پایین» مانند طرفداران محیط زیست، مردمان بومی، طبقات به حاشیه رانده شده‌ی اجتماعی و اقتصادی و طرفداران حقوق بشر، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های بدون مرز مانند انجمن پزشکان و خبرنگاران بدون مرز و اقلیت‌های مذهبی و قومی و زنان است. در این رویکرد، مفهوم امنیت تابع ذهن و افکار افراد و تحت تأثیر گفتمان است. امنیت اقدامی گفتاری^۲ و عملی گفتمانی^۳ است. هدف اصلی در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی رهایی از اقدام امنیتی و مرجعیت دولت است. رهایی به‌معنای

1- Securitization.

2- Speech Act.

3- Discursive Act.

آنارشیسم و خشونت کنترل‌ناشدنی نیست. منظور از رهایی گذار از مفهوم نظامی و دولت‌محور امنیت به سایر لایه‌های اجتماعی، اقتصادی، هویتی و زیست محیطی است.

هویت^۱

هویت به‌عنوان یک پدیده‌ی سیاسی و اجتماعی، نوزاد عصر جدید، و به‌عنوان یک مفهوم علمی، از ساخته‌های تازه‌ی علوم اجتماعی است. یکی از پراکتیس‌های عمده‌ی ژئوپلیتیک در عرصه‌ی فضا، خلق مفهوم هویت و کاربست خشونت‌آمیز آن بوده است. کارکرد ژئوپلیتیک هویت بر اساس فرض وجود «من» در برابر یک «دگر» مقابل بوده است. هویت برساخته‌ی ژئوپلیتیک در چهره‌ی نوین آن، ربطی وثیق با تولد سوژه دارد. ظهور و یا کشف سوژه یکی از عناصر بنیادین عصر مدرن است. پندار ژئوپلیتیک در ادوار متفاوت و تحت حاکمیت «اپستمه‌های» ویژه نه تنها ادعای پاسخگویی به کیستی و چیستی «من» را داشته، بلکه خالق هویت ویژه‌ی برای «من» نیز بوده است.

خلق ژئوپلیتیک «من» در عرصه‌ی فضا مبتنی بر پراکتیس‌های خشونت‌آمیز بوده است. این «من» ژئوپلیتیک بدون وجود و یا فرض وجود «غیر من» معنی و مفهوم نمی‌یابد. پرسش بنیادین هویت ژئوپلیتیک «ما که و کجا هستیم؟» است. این پرسش نشان و خبر از وجود یک «دگر» دیگری می‌دهد که دشمن پنداشته شده و هستی و چیستی ما را زیر سؤال برده است. هویت ژئوپلیتیک چیزی جزء آن‌چه بدان هر آدمی خویش را از دیگری باز می‌شناسد و «کیستی» و «چیستی» خود را در پرتو آن تعریف می‌کند، نیست.

بی تردید، شناخت از خود و دیگری جز در پرتو یک فرایند «معناسازی» ممکن نمی‌شود. به تعبیر «مانوئل کاستلز»، هویت «فرایند ساخته شدن معنا بر پایه‌ی یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند» است. به‌نظر وی، همان‌گونه که نقش‌ها، کارویژه‌ها را سامان می‌دهند، هویت‌ها هم معنا را سازمان می‌دهند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۳۰).

1- Identity.

در عرصه‌ی ژئوپلیتیک، هویت‌سازی هم در عرصه‌ی داخلی خشونت‌آمیز بوده و هم در عرصه‌ی خارجی. در عرصه‌ی داخلی هویت‌سازی ملی در برگیرنده‌ی تمام هویت‌های طبقات مختلف اجتماعی، اقتصادی، قومی و مذهبی نبوده است. ساخت هویت تنها بر اساس انگاره‌های ذهنی و منافع طبقاتی طبقه‌ی مسلط و در قدرت بوده است. در گفتمان سیاسی دولت مدرن هویت‌سازی رویکردی مردانه و جانبدارانه بوده و تنها شامل ایده‌ها، آرمان‌ها و منافع عینی و ذهنی خاص است.

در گفتمان سیاسی دولت مدرن، ساخت هویت مبتنی بر این فرض بوده که هویت براساس ملیت امری ابدی و منسجم است. در رویکرد ضد ژئوپلیتیک، همچنان‌که «استوارت هال»، «دیوید هلد» و «تونی مک‌گرو» تأکید می‌کنند؛ هویت ملی هرگز امری ابدی^۱ نیست، بلکه از طریق نظام‌های بازنمایی فرهنگی ساخته می‌شوند و خود را به مثابه هویت‌های ابدی، ثابت، ضروری و یک‌دست نمایش می‌دهند. آنها تأکید می‌کنند که هویت ملی هرگز هستی یک‌دست نیست، زیرا بیرون از امتزاج فرهنگی ساخته می‌شوند. یک‌دست بودن افسانه است؛ زیرا قبل از هر چیز، بسیاری از دولت - ملت‌های مدرن از فرهنگ‌های مجزا ساخته شده و تنها از طریق روندهای طولانی خشونت، سرکوب و اشغال یک‌دست شده‌اند. در این روند ملت فتح شده، آداب و رسوم، فرهنگ و زبان آنها نفی شده و یک هویت یک‌دست بر آنها تحمیل گردیده است. به‌علاوه، قبل از این‌که وفاداری به هویت ساختگی یک‌دست شده اتفاق بیفتد، خشونت‌های اعمال شده برای ساخت هویت از جانب دولت مدرن فراموش شده است. نهایتاً این‌که ملت‌ها از طبقات اجتماعی مختلف، جنس و گروه‌های متفاوت تشکیل شده‌اند (Hall, Held & Mc Grew, 1992: 292-297).

در رویکرد ضد ژئوپلیتیک، هویت‌ملی ساختگی یک‌دست نفی گردیده و بر هویت‌های خرد و محلی تأکید می‌شود. در فضای ضد ژئوپلیتیک، انسان دیگر قادر نیست وجود خود را در محدوده‌های یک هویت معین حفظ کند. در دوره‌ی بی‌نظمی ضد ژئوپلیتیک، موجودیت سوژه‌ی متعالی و استعداد بازنمایی آن به‌شدت به مخاطره افتاده و عده‌ای نیز پا را فراتر گذاشته

1- Primordial.

و خبر از مرگ وی می‌دهند. دوره‌ی بی‌نظم ضد ژئوپلیتیک، عصر هویت‌های کدر^۱ و ناخالص، مرزهای لرزان و بی‌ثبات، تجلیل از تمایزات، تأکید بر آیین‌های صدقی محلی^۲، عصر وانمودها^۳ و فراواقعیت^۴ هاست. تمامی نقاط کانونی و گره‌ای ژئوپلیتیکی از جمله اروپا و پندارهای اروپامحور و دولت - ملت‌ها که هویت‌ها پیرامون آنها شکل گرفته و ثبات و قرار می‌یافتند، همگی خود «دال‌های تهی» بیش نیستند و همواره در معرض تغییر و تصرف هستند. بنابراین، اُبژه‌های هویت‌ساز نیز دچار بحران شده‌اند (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۶).

فضا

مفهوم فضا از بنیادی‌ترین مفاهیم در دانش جغرافیایی است. کل پراکتیس و فلسفه‌ی جغرافیا به توسعه‌ی چارچوب مفهومی مدیریت توزیع اُبژه‌ها و رخدادها در فضا بستگی دارد (Harvey, 1969: 191). در جغرافیا، مانند سایر رشته‌های علمی، مفهوم فضا مبتنی بر «ژئومتری اقلیدسی» بوده است. در واقع، ژئومتری اقلیدسی تنها زبان فضایی مناسب برای حل مسائل جغرافیایی انگاشته شده است. مفهوم جغرافیا به‌عنوان علم فضایی در تاریخ تفکرات جغرافیایی بیش از حد مهم بوده است. حداقل می‌توان تاریخ جغرافیا را از زمانی که فضا مفهوم اساسی سازمان‌دهنده در روش‌شناسی جغرافیایی است، تاریخ مفهوم فضا در جغرافیا دانست (Ibid: 206). برداشت فضایی از مفهوم جغرافیا به اندیشه‌های «کانت»^۵ بر می‌گردد. منظور کانت از فضا، فضای مطلق بود. کانت در سال ۱۷۷۰ دیدگاه ایده‌آلیستی و استعلایی خود را مبنی بر این‌که فضا یک داستان مفهومی^۶ است بیان نمود. فضا چیز و یا یک رخداد نیست. فضا یک نوع چارچوب برای چیزها و رخدادهاست. در دیدگاه کانت جغرافیا و تاریخ اساساً با سایر رشته‌ها تفاوت داشت. جغرافیا مطالعه‌ی تمامی پدیده‌هایی که بر اساس بُعد فضا و تاریخ مطالعه‌ی تمامی پدیده‌هایی را

1- Blur Identities.

2- Truth Regime.

3- Simulation.

4- Hyperreality.

5- Immanuel Kant (1724-1804).

6- Conceptual Fiction.

که براساس بُعد زمان نظم گرفته‌اند بنیان نهادند. هر دوی تاریخ و جغرافیا، کل شرایط ادراکات ما را تکمیل می‌کنند (Ibid: 207-8). برداشت کانتی از مفهوم فضا بعدها توسط «هارتسورن» و «هتزر» در جغرافیا گسترش یافت.

هرچند در جغرافیای سیاسی پست‌مدرن، از جمله در آثار «ادوارد سوچا»، برتری زمان بر فضا و تاریخ بر جغرافیا مورد انتقاد قرار گرفته (زکی، ۱۳۸۸: ۲۹)، اما گفتمان ژئوپلیتیکی از دوره‌ی رنسانس به بعد مبتنی بر نوعی تأویل و فهم غیر زمان‌مند فضا است. تقابل‌های دوتایی در گفتمان ژئوپلیتیکی مبتنی بر برداشتی غیر تاریخی (برای همه‌ی زمان‌ها) و برای همه‌ی مکان‌ها بوده است. تمرکززدای از مفهوم فضا در ضد ژئوپلیتیک به این معنی است که برداشت کانت از جغرافیا نمی‌تواند قابل دفاع باشد. در واقع، فضا مفهومی پویا و نسبی است. تقابل‌های دوتایی در گفتمان ژئوپلیتیکی نمی‌تواند وابسته به مکان و زمان نباشد. ضد ژئوپلیتیک وابسته به دیگر فضاها (فضاهای متنوع) و به تعبیر فوکو جستجو و اکتشاف فضاهای دیگر است.

فوکو در پاسخ به این‌که آیا فضا در تحلیلش از قدرت، مرکزی است یا نه، گفت: گویا در فناوری قدرت، فضا هم نقش مرکزی ایفا می‌کند. فضا در هر شکلی از زندگی اجتماعی، بنیادین است. فضا در هر عمل، قدرت بنیادین است. فضا نه تنها در به‌کارگیری و اعمال قدرت از اهمیت بنیادین برخوردار است، بلکه در هرگونه مقاومت در برابر قدرت نیز نقش اساسی دارد (Jones and Jones & Woods, 2004: 153).

در ضد ژئوپلیتیک فضا مندی به همراه زمان مندی عناصر فکری و معنوی ضد گفتمان را تشکیل می‌دهند. همچنان‌که ادوارد سوچا تأکید می‌کند، فضا مندی، زمان مندی و وجود اجتماعی سه متغیر بنیادی و صوری وجود بشری است که همراه یکدیگر تمامی جنبه‌های وجود بشری را تشکیل می‌دهند. نظام فضایی وجود بشری برخاسته از تولید اجتماعی فضا و بنای جغرافیای بشری است که هر دو بودن در جهان را منعکس کرده، پیکربندی می‌کنند.

بُعد مادی؛ جهانی‌سازی مقاومت^۱

بستر فضایی ضد ژئوپلیتیک، جامعه‌ی مدنی و شبکه‌های اجتماعی متفاوت آن است. در این بستر طیف‌های وسیعی از کارگزاران ضد ژئوپلیتیک فرودست و یا به تعبیر دیگر، «ژئوپلیتیک از پایین» مانند طرفداران محیط زیست، مدافعان حقوق بشر، جامعه‌ی زنان، گروه‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی، مردمان بومی و جنبش‌های صلح‌طلب و ضد جهانی‌سازی سرمایه‌داری قرار می‌گیرند. پراکتیس این کارگزاران جنبش‌های معمولاً و اکثراً غیرخشن و اجتماعی^۲ است. ضد ژئوپلیتیک این جنبش‌ها حوزه‌های به هم مرتبط و درهم تنیده‌ی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و زیست‌محیطی را در بر می‌گیرد. مبارزات سیاسی ممکن است ابعاد اقتصادی نیز دربر داشته باشد. مبارزات اقتصادی هم دربرگیرنده‌ی ابعاد سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی است. واکنش ژئوپلیتیک به این جنبش‌ها که دولت کارگزار آن است، متفاوت است و اقداماتی نظیر شکنجه، سرکوب، تعامل، مصالحه، ترور، قتل و یا زندان باشد.

در بُعد اقتصادی، جنبش‌های اجتماعی ضد ژئوپلیتیک خواستار دسترسی یکسان به منابع طبیعی مولد مانند جنگل، خاک، آب، مواد طبیعی و معدنی است. این منابع از طرف دولت‌ها و شرکت‌های فراملی تحت فشار قرار گرفته و تهدید می‌شوند. بُعد اقتصادی جنبش‌های اجتماعی نه تنها خواستار توزیع عادلانه‌ی منابع در میان لایه‌های مختلف جامعه، بلکه در پی ایجاد شرایطی است که به عدالت فضایی و منطقه‌ای در سطوح محلی (بین شهر و روستا)، ملی (بین مناطق مرکزی و حاشیه‌ای) و بین‌المللی (بین کشورهای فقیر و غنی، شمال و جنوب، مرکز و پیرامون) بینجامد.

در بُعد فرهنگی نیز انسجام و هویت جنبش‌های اجتماعی حول مسائل طبقه، خویشاوندی، همسایگی و شبکه‌های اجتماعی زندگی روزانه شکل می‌گیرند. بُعد سیاسی جنبش‌های اجتماعی به چالش کشاندن ویژگی دولت‌محور روندهای سیاسی و نقد ایدئولوژی توسعه‌ی «نئولیبرال» و نقش دولت است.

1- Globalizing Resistance.

2- Non-violent social movement.

جنبش‌های اجتماعی با طرح دغدغه‌های عدالت و کیفیت زندگی دلالت‌های معنایی سیاست را به‌نحوی که در برگیرنده‌ی مسائل جنسی، قومی، حق خودمختاری و تعیین سرنوشت گروه‌ها و افراد متفاوت باشد، گسترش می‌دهد. در حوزه‌ی زیست‌محیطی، جنبش‌های اجتماعی شامل مبارزه برای حفاظت از مناطق اکولوژیکی مانند جنگل‌ها، رودخانه‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها، بیابان و حمایت از حیات وحش است.

نکته‌ی قابل توجه این است که بسیاری از این جنبش‌ها چندبُعدی^۱ هستند و هم‌زمان مسائلی مانند قومیت، جنس، فقر، اکولوژی و فرهنگ را مطرح می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی ممکن است تفاوت‌های فضایی داشته باشند. در کشورهای توسعه یافته جنبش‌های اجتماعی بر «مسائل کیفیت زندگی» متمرکز هستند، در حالی که در کشورهای توسعه نیافته و درحال توسعه، هدف جنبش‌های اجتماعی دسترسی برابر به منابع ثروت و قدرت است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ضد ژئوپلیتیک دارای استدلال‌های منطقی، رویه‌ها و پراکتیس‌های ویژه است. بُعد فکری و مادی ضدژئوپلیتیک نتیجه‌ی طنزآمیز استدلال ژئوپلیتیکی و نشانه‌ی حضور مقاومت در برابر قدرت است. بُعد فکری منوط به تمرکززدایی از مفاهیم بنیادین و استعلایی دانش/قدرت ژئوپلیتیک است. این مفاهیم عبارتند از دولت، قدرت، سرزمین، حاکمیت، امنیت، هویت و فضا. از نقطه‌نظر ضد ژئوپلیتیکی دولت چنان‌که هگل پیش‌بینی کرده بود، به تحقق آزادی نیاانجامید. در بسیاری از موارد دولت‌ها مانع تحقق آزادی هستند. برای فهم مفهوم قدرت نیز نباید تنها به ساختار حکومت و دولت رجوع کرد. از نقطه‌نظر هستی‌شناسی زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها نمی‌تواند محدود به مرزهای سرزمینی یک دولت باشد، حاکمیت سرمنزل‌نهایی گفتمان ژئوپلیتیکی نیست، امنیت اقدامی گفتاری و عملی گفتمانی است، اُبژه‌های هویت‌ساز دچار بحران شده‌اند و فضا در هرگونه مقاومت در برابر قدرت نقش اساسی دارد.

1- Multidimensional.

از نقطه نظر مادی بستر فضایی ضد ژئوپلیتیک جامعه‌ی مدنی و شبکه‌های اجتماعی متفاوت آن در تمامی فضاهاى جهان است. در این بستر طیف‌های وسیعی از کارگزاران ضد ژئوپلیتیک قرار می‌گیرند. پراکتیس این کارگزاران جنبش‌های غیر خشن و اجتماعی است. ضد ژئوپلیتیک این جنبش‌ها، حوزه‌های به هم مرتبط و درهم تنیده‌ی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و زیست‌محیطی است و بُعد ژئوپلیتیکی/ژئواکونومیکی جهانی شدن/ساختن را با چالش روبه‌رو ساخته‌اند.

منابع

فارسی

- ۱- بشیریه، حسین، (۱۳۸۴)، «تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم»، جلد اول و دوم، تهران، نشر نی.
- ۲- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۴)، «فرامدرنیسم و تحلیل گفتمان»، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- ۳- دریفوس و رابینو، (۱۳۸۵)، «میشیل فوکو؛ فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک»، ترجمه: حسین بشیریه، تهران، انتشارات نی.
- ۴- راسل، برتراند، (۱۳۸۵)، «قدرت»، ترجمه: نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۵- زکی، یاشار، (۱۳۸۸)، «تحلیل تأثیرات متقابل مقیاس‌های جهانی، ملی و محلی در جغرافیای سیاسی، مطالعه‌ی موردی؛ منطقه آزاد تجاری-صنعتی ارس، رساله‌ی دکتری، دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران.
- ۶- ضیمران، محمد، (۱۳۸۴)، «میشیل فوکو؛ دانش و قدرت»، تهران، انتشارات هرمس.
- ۷- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۲)، «بنیادهای علم سیاست»، تهران، نشر نی.
- ۸- عبدالله‌خانی، علی، (۱۳۸۳)، «نظریه‌های امنیت»، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۹- لاکوست، ایو، ژیبیلن بتتریس، (۱۳۷۸)، «عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک»، ترجمه: علی فراستی، تهران، نشر آمن.
- ۱۰- مرادی، اسکندر، (۱۳۹۰)، «ژئوپلیتیک و گفتمان»، رساله‌ی دکتری، دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران.
- ۱۱- وینسنت، آندرو، (۱۳۸۳)، «نظریه‌های دولت»، ترجمه: حسین بشیریه، نشر نی.

انگلیسی

- 12- Agnew, John, (2002), "*Making Political Geography*", Published in Great Britain by Hodder Education.
- 13- Agnew and Corbridge, (1995), "*Mastering Space*", Routledge.
- 14- Camilleri and falk, (1992), "*The End of Sovereignty*", Published by Edward Elgar, Ltd, UK.

- 15- Falk, (1993), "*The Making of Global Citizenship in Global Vision: Beyond the New World Order*", 39.
- 16- Foucault, (1977), "*Power/Knowledge*", New York, Pantheon.
- 17- Foucault, (1977-1980), "*Selected Interview and Other Writings*", Accessed From Internet.
- 18- Hall, Held and Mc Grew, (1992), "*Modernity and It's Future*", Oxford and Combridge.
- 19- Harvey, David, (1969), "*Explanation in Geography*", Arnold, London.
- 20- Jones and Jones and Woods, (2004), "*An Introduction to Political Geography*", Routledge.
- 21- O tuathail, Gearoid, (1996), "*Critical Geopolitics*", University of Minnesota Press.
- 22- Dalby, Otuthail, Spark, Lawson and others, (1998) "*Rethinking Geopolitics*", Routledge.

رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در برابر ایران؛

تاختن اسب روی لبه تیغ^۱

رضا جنیدی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۷/۲۴

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۲۸

صفحات مقاله: ۱۵۹ - ۱۲۷

چکیده:

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته‌ی آسیای مرکزی، همواره این سؤال مطرح بوده که این کشورها چه رویکردی در قبال ایران اتخاذ خواهند نمود. با توجه به نقش پایدارتر عوامل و ملاحظات ژئوپلیتیکی نسبت به سایر عوامل تعیین‌کننده‌ی رفتار عملی کشورها، هدف این مقاله ارزیابی رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در قبال جمهوری اسلامی ایران است.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که ترکمنستان با در نظر گرفتن تمامی فرصت‌ها و محدودیت‌های ژئوپلیتیکی خود، همواره از الگوی رفتاری محافظه‌کارانه و مسالمت‌جویانه در برابر ایران پیروی خواهد کرد؛ با این وجود، در مورد برخی مسائل اساسی و بنیادین مانند ترانزیت انرژی و تعیین رژیم حقوقی دریای خزر که به میزان زیادی تعیین‌کننده‌ی نقش ایران در آینده‌ی منطقه نیز هستند، ملاحظات جمهوری اسلامی ایران را در نظر نخواهد گرفت.

* * * * *

واژگان کلیدی

ژئوپلیتیک، ترکمنستان، ایران، رابطه‌ی ژئوپلیتیکی، رفتار تعاملی.

۱- این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ای است که در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران تصویب و اجرا شده است.

۲- دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

مقدمه

سرزمینی که هم‌اکنون جمهوری ترکمنستان در آن قرار گرفته است، مشترکات تاریخی و فرهنگی دیرینه‌ای با کشور ایران دارد. بقایای شهرهایی همچون «نساء» (پایتخت اشکانیان) و «مرو» و «ابیورد»، که زمانی پایگاه‌های سیاسی و فرهنگی حکومت‌های اسلامی و ایرانی بوده‌اند، و از نظر جغرافیایی در قلمرو خراسان بزرگ قرار داشته‌اند، یادآور چنین مشترکاتی می‌باشند. ترکمنستان قرن‌های متمادی جزیری از سرزمین و قلمرو حاکمیت دولت ایران به شمار می‌رفته است. حوادث مختلف تاریخی و به‌خصوص سلطه‌ی روس‌ها از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و کمونیست‌ها از اوایل قرن بیستم، موجب قطع شدن روابط ایران با جمهوری مزبور شد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مجدداً این روابط را احیا نمود و موجب باز شدن فصل جدیدی در روابط ایران و جمهوری نوپای ترکمنستان گردید.

با توجه به عواملی همچون، همجواری جغرافیایی و اشتراکات فرهنگی و تاریخی جمهوری اسلامی ایران با کشور ترکمنستان، می‌توان اذعان نمود که پیدایش این جمهوری تازه استقلال یافته، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر محیط سیاسی - امنیتی و مناسبات منطقه‌ای و حتی جهانی ایران به‌همراه آورده است. فروپاشی شوروی سابق و شکل‌گیری جمهوری ترکمنستان در مرزهای شمال شرقی ایران، علاوه بر ایجاد فرصت‌های فراوان در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ...، چالش‌های سیاسی امنیتی عمده‌ای نیز برای کشور ما به‌همراه داشته است. در واقع، مواجه شدن جمهوری اسلامی ایران با فرصت‌ها و چالش‌های ژئوپلیتیکی جدیدی که پس از بروز خلأ قدرت در منطقه‌ی آسیای مرکزی به وجود آمده، لزوم تحلیل رفتار ژئوپلیتیکی این کشورها و تدوین یک سیاست خارجی مبتنی بر وضعیت ژئوپلیتیکی جدید را الزامی نموده است.

با این وجود، ترکمنستان بلافاصله پس از فروپاشی شوروی، مانند سایر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی قرار گرفت و آنها تلاش کردند، تا با حضور در عرصه‌ی سیاست خارجی ترکمنستان منافع برای خود کسب کنند. در این شرایط، در حالی که روسیه در تلاش بود تا از راه ایجاد سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بستن

قراردادهای امنیتی بلند مدت و تلاش برای حفظ مرزبان‌های روسیه در کشورهای به‌جا مانده از اتحاد شوروی، اقتدار گذشته خود را در منطقه بازباید، کشورهای دیگر مانند آمریکا، دولت‌های اروپایی و نیز دولت‌های منطقه‌ای مانند عربستان، چین، هندوستان، پاکستان تلاش کردند تا با جلب نظر کشورهای منطقه، نقش و منافع خود را در منطقه افزایش دهند (Johnson & Glinchey, 2005).

این مقاله با در نظر گرفتن آغاز بازی بزرگ جدید در این منطقه و همچنین سایر عوامل ژئوپلیتیکی تأثیرگذار بر رفتار ترکمنستان در برابر ایران در صدد است رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در قبال ایران را به‌ویژه در مورد ترانزیت انرژی و مسأله‌ی تعیین رژیم حقوقی دریای خزر مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

استدلال مقاله‌ی حاضر بر این است که اگر چه ترکمنستان به دلیل برخی ملاحظات ژئوپلیتیکی در مقیاسی کلان سعی می‌کند رفتاری مسالمت‌جویانه و تعاملی در قبال ایران در پیش گیرد، اما در دو موضوع مهم ژئوپلیتیکی، یعنی ترانزیت انرژی از مسیر ایران و رژیم حقوقی دریای خزر ملاحظات ژئوپلیتیکی ایران را در نظر نخواهد گرفت.

مبانی نظری تحقیق

مطالعه‌ی تاریخ نشان‌دهنده‌ی نقش تأثیرگذار و غیرقابل انکار عوامل جغرافیایی، فضایی و ژئوپلیتیکی در تعیین خط‌مشی و رفتار کشورها است؛ چه از منظر برخی ژئوپلیسین‌های سنتی افراطی مانند «مکیندر» و «هاوس هوفر»، بدون در نظر گرفتن سایر مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی تأثیرگذار، جغرافیا، یگانه عامل تعیین‌کننده‌ی سیاست کشورها می‌باشد.

روابط ژئوپلیتیکی روابطی هستند که بین کشورها و دولت‌ها و بازیگران سیاسی بر پایه‌ی ترکیب عناصر سیاست، قدرت و جغرافیا برقرار می‌شود. روابط ژئوپلیتیکی بین بازیگران از الگوهای سلطه و استیلا، تحت سلطه، تعامل و تعادل، نفوذ و رقابت تشکیل می‌شود. این الگوها اساساً از پویایی برخوردار بوده و دوره‌ی ثبات یا تحول آنها تابعی از نحوه‌ی ترکیب و تحول عناصر سه‌گانه‌ی جغرافیا، قدرت و سیاست می‌باشد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۱۸).

رابطه‌ی تعاملی یکی از انواع مختلف روابط ژئوپلیتیکی است. بر اساس این نوع رابطه، دولت‌ها و بازیگران ضمن این‌که نگرش احترام‌آمیز نسبت به یکدیگر دارند، همواره به چشم رقیب به همدیگر نگریسته و در پرتو ادراک از منافع ملی خود و نیز منافع متعارض منطقه‌ای یا جهانی، با یکدیگر محتاطانه برخورد می‌کنند و معمولاً نسبت به اهداف یکدیگر بدگمان‌اند؛ هر چند ممکن است، در یک سازه‌ی منطقه‌ای نیز همکاری و عضویت داشته باشند. به عبارتی، بازیگران مربوطه، به یکدیگر نگاه احترام‌آمیز توأم با احتیاط دارند (همان: ۲۱۸).

«برادن» و «شلی» (۱۳۸۳: ۱۹) معتقدند: «جغرافی‌دانان سیاسی روابط بین سیاست و جغرافیا در مقیاس‌های فضایی - از محلی تا بین‌المللی - را مطالعه می‌نمایند ... البته محققان ژئوپلیتیک نمی‌توانند سیاست محلی و ملی را در بررسی روابط بین‌الملل از یک دیدگاه جغرافیایی نادیده بگیرند».

بر این اساس، جهت تحلیل رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در برابر ایران، ناگزیر به استفاده از سه مقیاس مختلف ملی، منطقه‌ای و جهانی می‌باشیم. در سطح ملی به بررسی ویژگی‌های سیاسی اجتماعی ترکمن‌ها و تأثیر غیرقابل انکار آن بر رفتار سران این کشور در برابر ایران می‌پردازیم. در سطح منطقه‌ای مسائلی همچون نوع تعامل کشورهای منطقه در مسأله‌ی تقسیم آب و یا تعیین مسیرهای ترانزیت انرژی و مسائلی از این قبیل را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در نهایت، اگر ژئوپلیتیک را علمی بدانیم که به مطالعه‌ی ابعاد فضایی - جغرافیایی مناسبات قدرت و رفتار سیاسی بازیگران عرصه‌های سیاست ملی و بین‌المللی می‌پردازد، رفتار ژئوپلیتیکی حکومت‌ها را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن قدرت هر یک از کشورها و الگوی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل مورد تحلیل قرار داد. تغییر در نظام بین‌المللی، نقش‌ها، هدف‌ها و شیوه‌های عمل کشورها را تغییر می‌دهد. نظام بین‌المللی شرایطی را تحمیل می‌کند که به ویژه کشورهای کوچک نمی‌توانند از چارچوب آن پا را فراتر بگذارند. برای نمونه، منطقه‌ی آسیای مرکزی که ۷۰ سال تحت سیطره‌ی شوروی سابق بود، بلافاصله پس از فروپاشی شوروی دچار خلأ قدرت شد. چنین وضعیتی زمینه‌ی رقابت قدرت‌ها در این منطقه را فراهم

نمود و فرصت‌ها و تهدیدهای ژئوپلیتیکی نوینی را فراروی دولتمردان جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته قرار داد.

روش تحقیق

رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان از منظرهای مختلفی اهمیت ویژه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران دارد؛ هم‌جواری جغرافیایی و تأثیرگذاری اوضاع امنیتی ترکمنستان بر امنیت ملی ایران، نقش مکمل ارتباطی و ترانزیتی ترکمنستان، تشریح مساعی ایران و ترکمنستان در امور دریای مازندران، اشتراکات دینی و فرهنگی و تاریخی، و دیپلماسی فعال کشورهای نظیر ایالات متحده آمریکا، ترکیه، روسیه و به‌ویژه صهیونیست‌ها در این کشور از جمله مواردی است که حساسیت ایران را نسبت به رفتار ژئوپلیتیکی این کشور دوچندان می‌نماید. بر این اساس، تحقیق حاضر جزء تحقیقات کاربردی است که عمدتاً مورد نیاز کاربران سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و ... می‌باشد.

از نظر ماهیت و روش تحقیق نیز جزء تحقیقات توصیفی - تحلیلی محسوب می‌شود. در این تحقیق علاوه بر تصویرسازی آنچه هست، به تشریح و تبیین دلایل چگونگی و چرایی رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در قبال ایران می‌پردازیم.

یافته‌های تحقیق

با توجه به هم‌جواری جغرافیایی، اشتراکات تاریخی، مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی تأثیرگذار زیادی رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در قبال ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اما در این میان، دو مؤلفه‌ی ترانزیت انرژی و رژیم حقوقی دریای خزر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به‌عبارتی، این مسأله که آیا ترکمنستان مسیر ایران را برای ترانزیت انرژی انتخاب خواهد کرد؟ و همچنین آیا موضع این کشور در مورد تقسیم دریای خزر با موضع ایران هم‌خوانی خواهد داشت، از اهمیت ویژه‌ای برای ایران برخوردار است. مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی اثرگذار بر رفتار ترکمنستان در قبال ایران و نوع تأثیر آن عبارتند از:

ترانزیت انرژی از مسیر ایران و موضع ترکمنستان

دولت ترکمنستان پس از استقلال، جهت تحکیم استقلال اقتصادی و سیاسی خود، تنوع بخشی به مسیرهای عرضه انرژی را در پیش گرفت. بی‌گمان، مهم‌ترین مسیر ترانزیتی که از همان ابتدا نظر ترکمنستان را جلب نمود، مسیر ایران بود؛ مسافت کم، عبور از یک کشور به جای چند کشور، هزینه‌ی اندک، وجود تضمین امنیتی و همچنین، امکانات گسترده‌ی ایران در زمینه‌ی نیروی انسانی کارآمد در صنایع نفتی، حمل و نقل خشکی و دریایی، پالایشگاه‌ها و امکانات بندری در امر صدور نفت و گاز و شبکه‌ی لوله‌های نفتی و گاز موجود، امکانات بندری مناسب در امر صدور گاز، امتیازات چشمگیری را در اختیار می‌گذارد که هیچ گزینه‌ی دیگری را برای صدور نفت و گاز خزر - آسیای مرکزی، یارای هم‌وردی با آن نیست (مجتهدزاده، ۱۳۸۲). اما ترکمنستان تاکنون به دلیل برخی ملاحظات ژئوپلیتیکی مسیر ایران را برای انتقال انرژی خود به جهان خارج برنگزیده است. برخی از این ملاحظات ژئوپلیتیکی عبارتند از:

تعدد مسیرهای رقیب

ترکمنستان برای تنوع بخشی به مسیرهای عرضه‌ی انرژی خود، علاوه بر مسیر ایران گزینه‌های دیگری از جمله مسیرهای شمالی، مسیر ترانس خزر، ترانس افغان و مسیر غرب به شرق (چین) را پیش‌رو دارد. بنابراین، ایران باید با این مسیرها نیز رقابت نماید. به نظر می‌رسد، در میان مسیرهای غیرروسی، مسیر افغانستان با توجه به مسافت کم و حمایت بی‌دریغ امریکا و مسیر غرب به شرق با توجه به نیاز مبرم چین به تنوع بخشی به منابع انرژی جدی‌ترین رقیب ایران است؛ چه این‌که چین و ترکمنستان در سال ۲۰۰۶ برای ساختن یک خط لوله از ترکمنستان به چین به توافق دست یافتند که از ازبکستان و قزاقستان می‌گذرد. طول این خط لوله حدود ۷۰۰۰ کیلومتر پیش‌بینی شد و گاز میدان‌های «آمودریا» را به «ارومچی» در غرب چین منتقل می‌کند. بیش از ۴۵۰۰ کیلومتر آن نیز داخل خاک چین قرار دارد. این خط لوله در ۱۴ دسامبر ۲۰۰۹ افتتاح شد و هنگامی که این خط لوله در سال ۲۰۱۳ به حداکثر ظرفیت خود برسد، سالانه ۴۰ میلیارد متر مکعب گاز را انتقال می‌دهد (کولایی، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

فشارهای ژئوپلیتیکی ایالات متحده امریکا (سیاست همه چیز بدون ایران):

پس از استقلال ترکمنستان، مسیری که توسط کارشناسان برای صادرات گاز ترکمنستان به اروپا از نظر تجاری و اقتصادی مناسب تشخیص داده شد، مسیر ایران و ترکیه به بازارهای اروپا بود. این خط لوله، با توجه به روابط خوب ایران و ترکمنستان، برای خود ترکمنستان هم اولویت داشت. مذاکرات در مورد این خط لوله در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ آغاز شد. هدف، ساخت خط لوله‌ای به طول ۱۴۰۰ کیلومتر از ایران به بازارهای اروپا بود. ظرفیت این خط لوله ۲۸ میلیارد متر مکعب در نظر گرفته شده بود که از ترکمنستان و ایران تأمین می‌شد. اقدام‌های اولیه در این راستا در حال برنامه‌ریزی بود که ترکمنستان در سال ۱۹۹۶ ناگهان خود را از پروژه کنار کشید. دلیل این امر هم مخالفت آمریکا با طرح‌های مرتبط با ایران و تلاش برای منزوی کردن ایران بود (Olcott, 2006: 212).

ایالات متحده در راستای کوشش‌هایش به منظور تحقق بخشیدن به «نظم نوین جهانی» و استمرار سلطه‌اش در چارچوب نظام تک قطبی، اهمیت فراوانی برای کنترل مناطق برخوردار از منابع کمبای انرژی یعنی خلیج فارس و دریای خزر قائل است. افزون بر این، آمریکا از طریق ممانعت از نقش‌آفرینی ایران در مسأله‌ی انتقال انرژی به دنبال تخلیه‌ی راهبردی این کشور است. آمریکا برای اجرای طرح خط لوله‌ی «شرق به غرب از مسیری غیر از ایران» رؤسای جمهور سه کشور آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان را در پایان ماه جولای سال ۱۹۹۶ به واشنگتن فراخواند و به آنها توصیه کرد که نفت خود را از طریق ایران صادر نمایند. این اقدام تبلیغاتی سیاسی از آن‌رو صورت گرفت که قوه‌ی مجریه‌ی آمریکا در حضور کنگره، افکار عمومی و مقامات غیررسمی آمریکا روشن سازد که هیچ خط لوله‌ی نفت و گازی از ایران نباید عبور کند (کلاوسون، ۱۳۷۸: ۱۳). بدین لحاظ، آمریکا تمام تلاش خود را برای تحقق مسیرهای شرقی- غربی به جای مسیرهای شمالی- جنوبی پیگیری می‌نماید؛ حتی به بهای پرداخت یارانه‌های کلان.

به‌علاوه، اقتصاد ترکمنستان متکی به صادرات انرژی است، اما برای تولید و صادرات آن نیاز مبرمی به سرمایه‌گذاری خارجی دارد. به گفته‌ی «نظراف» حکومت ترکمنستان درصدد جلب‌نظر شرکت‌های خارجی جهت ساماندهی چاه‌های نفتی خود در دریای خزر است (Commission on security & Cooperation in Europe, 2004). از طرفی، بخش عمده‌ای از

شرکت‌های نفت و گاز منطقه‌ی خزر امریکایی‌اند و طبق قانون تحریم ایران از سوی کنگره‌ی آمریکا، شرکت‌های امریکایی نمی‌توانند در ایران سرمایه‌گذاری کنند و شرکت‌های غیرامریکایی که در صنایع نفت و گاز ایران بیش از بیست میلیون دلار سرمایه‌گذاری کنند، مجازات خواهند شد (حیدری، ۱۳۸۲: ۴۶). بنابراین، ترکمنستان ناچار است ملاحظات امریکا در مسأله‌ی انتقال انرژی را تا حدود زیادی در نظر بگیرد.

نکته‌ی قابل تأمل این‌که خلاف نظر برخی تحلیلگران که گمان می‌کنند در صورت بهبود روابط تهران - واشنگتن و یا تغییر نظام در ایران، امریکا اجازه‌ی نقش آفرینی ترانزیتی فعالی به ایران می‌دهد، باید گفت که حتی در صورت بهبود روابط آمریکا و ایران، ایالات متحده همچنان از نقش آفرینی ایران در این منطقه جلوگیری خواهد نمود؛ چه به گفته‌ی تمام نمایندگان امریکا در مسائل حوزه‌ی خزر یعنی، «الیزابت جونز»، «ولف» و «استیومان»:

«اگر امریکا در هرجایی تحریم علیه ایران را لغو کند، در دریای خزر چنین کاری را نخواهد کرد؛ زیرا منافع راهبردی آن کشور حکم می‌کند که ایران در این منطقه بازیگر نباشد» (آروانیتوپولس، ۱۳۸۱: ۶۵).

«کنت تیمرمن» کارشناس مسائل ایران نیز طی مقاله‌ای در نیویورک تایمز می‌نویسد:

«اگر ایران تحریم نشود، آن وقت به مسیر اصلی صادرات نفت و گاز دریای خزر به بازارهای جهانی تبدیل خواهد شد و ظرف مدت ده سال، درآمد ناشی از تولید انرژی خود را به دو برابر خواهد رساند؛ ضمن این‌که مشروعیت و اقتدار بیشتری پیدا خواهد نمود. با لغو تحریم‌ها، عملاً ما ابرقدرت شدن ایران در منطقه را تضمین می‌کنیم» (ولایتی، ۱۳۸۲: ۹۸).

فشارهای ژئوپلیتیکی روسیه

راهبرد جدید روسیه بر پایه‌ی استفاده از «امپریالیسم انرژی»^۱ برای مجازات انقلابیون^۲ (رنگی) و «دولت‌های بی‌وفا»^۳، احیای امپراتوری سابق و به چالش کشیدن غرب در رقابت جدید جهانی

1- energy imperialism

2- revolutionaries

3- disloyal states

(Tsygankov, 2006: 677) است. با در نظر گرفتن این راهبرد، یکی از مهم‌ترین مشکلات فراروی ترکمنستان پس از استقلال، مسأله‌ی چگونگی انتقال انرژی خود به بازارهای جهانی است؛ چرا که روسیه در جهت تحت فشار قراردادن ترکمنستان، بارها اقدام به بستن این خط لوله و راه‌های ترانزیت این کشور به اروپا نموده است؛ به‌ویژه، هنگامی که ترکمنستان راه‌های دیگر صدور گاز خود به اروپا را بررسی کرد، مسکو برای هشدار به رهبران این کشور، انتقال انرژی ترکمنستان به اروپا را تا ۲ سال مسدود کرد تا ترکمن‌ها پیام مسکو را به وضوح درک نمایند (استار، ۱۳۷۶: ۵۳). شاهد بزرگ این ادعا، سیر نزولی تولید گاز ترکمنستان طی سال‌های ۱۹۹۹ تا ۱۹۹۲ است؛ به‌طوری که میزان صادرات گاز ترکمنستان از ۵۶/۲ میلیارد متر مکعب در سال ۱۹۹۲ به ۱۶/۱ میلیارد متر مکعب در سال ۱۹۹۷ و ۱۲/۴ میلیارد متر مکعب در سال ۱۹۹۸ رسید (عیسی‌زاده، ۱۳۸۳: ۷۸).

بنابراین، تضاد منافع ایران و روسیه در مسأله‌ی ترانزیت انرژی (پیشگاهی فرد و جنیدی، ۱۳۸۹) از دیگر مشکلات ترکمنستان برای تنوع بخشی به مسیرهای عرضه‌ی انرژی خود است. اگرچه در شرایط کنونی روسیه با موافقت امریکا همچنان کنترل‌کننده‌ی اصلی مسیرهای انرژی است، اما چنانچه ایران بتواند با رفع تنگناهای دیپلماتیک نظر ترکمنستان را جلب کند، آن‌گاه باید شاهد آغاز عملی رقابت ژئوپلیتیکی ایران و روسیه برای کنترل کریدورهای انرژی حوزه‌ی خزر - آسیای مرکزی باشیم.

همکاری روسیه و امریکا در زمینه انرژی

روسیه پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، بر اساس رویکردی جدید، ضمن موافقت با حضور نظامی ایالات متحده و همکاری با این کشور در جریان جنگ ضد ترور، در زمینه‌ی انرژی نیز، همکاری جدیدی را با امریکا آغاز نمود. روسیه در این سال با احداث خطوط لوله‌ی باکو - تفلیس - جیهان موافقت نمود. در این مورد، آقای «لئونارد کورن»^۱ از اعضای وزارت انرژی امریکا به کنگره اعلام کرد که روس‌ها عنوان کرده‌اند تا زمانی که منافع روسیه در این خصوص در نظر گرفته شود، آنها با ساخت خط لوله‌ی باکو - جیهان مخالفتی نخواهند داشت. (نیکهول، ۲۰۰۳: ۶). علاوه بر این، شرکت روسی

1- Leonard Coburn

«لوک اویل» با سهم ۷/۵ درصدی به کنسرسیوم ساخت خط لوله‌ی مهم صادرات باکو- تفلیس - جیهان پیوست (Kozhikov & Kaliyeva, 2004: 3). امریکا نیز به پاس خوش‌خدمتی روس‌ها، با انتقال انرژی از مسیرهای شمالی موافقت نمود.

اگر چه پس از سال ۲۰۰۵ روابط مسکو و واشنگتن به تدریج رو به تیرگی گرایید، اما روسیه با چراغ سبز امریکا در دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر چندین قرارداد ترانزیتی بزرگ را با کشورهای منطقه منعقد نمود؛ به‌طوری که، «ملکی» (۱۳۸۳: الف) از این تحول با عنوان «پایان بازی بزرگ جدید» یاد نمود.

رژیم حقوقی دریای خزر و موضع ترکمنستان

اگر چه ترکمنستان در زمینه‌ی مسائلی همچون جلوگیری از نظامی شدن دریا و تشریک مساعی در امور بهره‌برداری و حفظ محیط زیست خزر، نظرات تقریباً مشترکی با ایران دارد؛ اما هم‌زمان اقداماتی خلاف این موضع صورت داده که کاملاً متضاد با مواضع و ملاحظات ایران است؛ اقداماتی از قبیل: تصویب قانونی در پارلمان ترکمنستان در سال ۱۹۹۳ مبنی بر تعیین یک‌جانبه‌ی محدوده‌ی آب‌های داخلی، آب‌های سرزمینی و منطقه‌ی انحصاری اقتصادی که نقض کامل حقوق بین‌الملل و قرارداد «مینسک» به شمار می‌رود (ترک‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۷۳)، تقسیم مرزهای سرزمینی خود با قزاقستان براساس خط میانی در تاریخ ۲۷ فوریه سال ۱۹۹۷ و صدور بیانیه‌ی مشترکی با آذربایجان مبنی بر تقسیم سواحل خود براساس خط میانی در نوامبر سال ۱۹۹۸. علاوه بر این، هم‌اکنون جمهوری ترکمنستان مشغول بهره‌برداری از میدان نفتی خود در دریای خزر است (روبان، ۱۳۸۳: ۷۴).

در شرایط کنونی، چهار مؤلفه‌ی ژئوپلیتیکی بسیار مهم، بر نوع موضع‌گیری ترکمنستان در قبال مسأله‌ی تعیین رژیم حقوقی خزر و میزان هماهنگی آن با موضع جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار است که عبارتند از:

- **نفوذ ژئوپلیتیکی روسیه:** جمهوری ترکمنستان در ابتدا مسأله‌ی اشتراک و مشاع بودن دریای خزر را که هماهنگ با موضع جمهوری اسلامی ایران و روسیه بود، پذیرفت. هنگامی که روسیه موضع خود را در سال ۱۹۹۸ تغییر داد و طی قراردادی در سال ۱۹۹۸ بخش شمالی دریا را با

قزاقستان تقسیم کرد، نقش دیدگاه ترکمنستان به ویژه برای ایران برجسته‌تر شد. اگر چه ترکمنستان ابتدا با نظر روسیه مخالفت نمود، اما هنگامی که در سال ۲۰۰۱، روسیه و آذربایجان نیز در مورد تقسیم بخش‌های ساحلی خود به توافق رسیدند، ترکمنستان نیز از موضع مبهم و چندپهلوی خود دست کشید و عملاً تقسیم دریا را بر اساس خط میانی پذیرفت که کاملاً مغایر با موضع ایران است. زمانی که روسیه با تقسیم بستر دریا میان پنج کشور ساحلی موافقت کرد، ترکمنستان نیز براساس تبعیت سنتی از روس‌ها، ایران را تنها گذاشت (پیشگاهی فرد و جنیدی، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۵). «نیازوف» رئیس جمهور سابق ترکمنستان، هنگام امضای قرارداد گازی روسی - ترکمنی در سال ۲۰۰۲، اعلام کرد که عشق‌آباد در مسأله‌ی دریای خزر آماده‌ی هرگونه مصالحه و همکاری با روسیه است. در همین راستا توافق‌هایی پیرامون نفت در تاریخ ۲۷/۱۰/۲۰۰۲ برای ایجاد کنسرسیوم روسی - ترکمنی «زاریت» به عمل آمد که باید به بهره‌برداری معادن نفت در قسمت ترکمنی دریای خزر پردازد (عزتی، ۱۳۸۳: ۱۱۳ و ۱۱۴).

- **نیاز ترکمنستان به آمریکا و شرکت‌های سرمایه‌گذار غرب:** ادعاهای ایالات متحده نیز در مورد داشتن منافع عملدهی اقتصادی در منطقه ناشی از شرکت‌های غیردولتی آمریکایی است که در عملیات اکتشاف و صدور نفت و گاز منطقه‌ی سرمایه‌گذاری سنگین کرده‌اند. ایالات متحده از همان آغاز با موضع ایران و روسیه سخت مخالف بوده است. در عوض، با آن چنان شدتی از موضع جمهوری آذربایجان (تقسیم مناطق دریایی) حمایت کرده که این توهم در منطقه ایجاد شده که موضع آذربایجان در واقع چیزی نیست جز پوششی منطقه‌ای برای نظرات ایالات متحده که به دقت از سوی واشنگتن تحت مراقبت و نظارت قرار دارد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۸۵-۸۴).

با توجه به نیاز ترکمنستان به سرمایه‌گذاری‌های خارجی و جلب حمایت معنوی غرب، سران ترکمنستان ناچار هستند ملاحظات سیاسی اقتصادی آمریکا و شرکت‌های سرمایه‌گذار در زمینه‌ی اکتشاف، استخراج و انتقال انرژی منطقه را در نظر بگیرند.

- **طول و شکل سواحل ایران و ترکمنستان:** گسترش طولی چهار کشور ترکمنستان، قزاقستان، روسیه و آذربایجان در کرانه‌های شرقی و غربی دریای خزر، موقعیت مناسبی را برای دستیابی به رژیم حقوقی متناسب با منافع این کشورها فراهم آورده است. این در حالی است که ایران به

رغم مرز مستقیم ۶۵۷ کیلومتری بین آستارا تا دهانه‌ی اترک، امکان گسترش دادن فلات قاره‌اش را در قبال دو کشور آذربایجان و ترکمنستان ندارد و برای دستیابی به خواسته‌های تاریخی و طبیعی‌اش، باید به قراردادهای پیشین تکیه کند یا سایر کشورها را به طرح تقسیم ۲۰ درصد برای هر یک از پنج کشور ساحلی متقاعد نماید. نکته‌ی قابل تأمل این‌که، در صورت تقسیم دریا بر اساس خط میانی سهم ایران ۱۲ تا ۱۳ درصد یعنی خط مستقیمی از خلیج «حسیقلی» تا «آستارا خان» خواهد بود (تصویر شماره ۱)؛ این در حالی است که بلافاصله پس از این محدوده‌ی ۱۳ درصدی، میدان‌های نفت و گاز اثبات شده خزر شروع می‌شود و در صورت افزایش سهم ایران به ۲۰ درصد مورد نظر خود، بخشی از این منابع نفت و گاز دریا در محدوده‌ی سرزمینی ایران قرار خواهد گرفت؛ مسأله‌ای که هیچ‌گاه با علایق ترکمنستان و آذربایجان هم‌خوانی ندارد.



تصویر شماره ۱- تقسیم دریای خزر براساس خط میانی (منبع: مرکز مطالعات راهبردی دریای خزر)

- نیاز ترکمنستان به بهره‌برداری سریع از منابع فسیلی دریای خزر: ترکمنستان در صورت پایبندی به قراردادهای پیشین و به‌ویژه بیانیه‌ی «آلماتی» که بر آن اساس تمامی کشورهای ساحلی متعهد هستند از هرگونه تلاش یک‌جانبه برای بهره‌برداری از ذخایر زیربستر دریای خزر اجتناب کنند (دهقان طرزجانی، ۱۳۷۸: ۷۳)، ملزم است

تا تعیین کامل رژیم حقوقی دریا از منابع فسیلی قلمرو دریایی خود بهره‌برداری نکند؛ مسأله‌ای که با شرایط اقتصادی این کشور هم‌خوانی چندانی ندارد. این مهم که آذری‌ها با شتاب هر چه بیشتر، استخراج از میدان‌های نفت و گاز دریا، به‌ویژه میدان‌های مورد اختلاف دو کشور را آغاز کرده‌اند، شتاب ترکمنستان برای بهره‌برداری از ذخایر ساحلی خود را نیز تشدید می‌نماید (ملکی، ۱۳۸۳: ب). این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران هرگونه بهره‌برداری از منابع فسیلی دریا را منوط به تغییر کامل رژیم حقوقی خزر می‌داند.

وابستگی ترکمنستان به منابع آب ایران

بارش کم و خشکی مداوم اقلیم ترکمنستان باعث شده که ۸۰ درصد از وسعت داخلی خاک این جمهوری از جریان‌ات آب دائمی محروم باشد و تنها در حاشیه‌های شرقی و جنوبی این کشور است که رودهای دائمی به چشم می‌خورد. از طرفی، اقتصاد ترکمنستان، همچنان، به میزان زیادی متکی به محصولات کشاورزی به‌ویژه پنبه است که نیاز به آب منظم و فراوانی دارد (سینائی، ۱۳۹۰). در حال حاضر، آمودریا و کانال قره‌قوم که از آن منشعب می‌شود، مهم‌ترین جریان‌های سطحی تأمین‌کننده‌ی آب ترکمنستان هستند. «مرغاب» و «هریرو» نیز دو رود مهم دیگر ترکمنستان هستند که از ارتفاعات افغانستان سرچشمه می‌گیرند. با افزایش ثبات در افغانستان، انتظار می‌رود اقتصاد کشاورزی این کشور از پیشرفت چشمگیری برخوردار شود و نیاز افغانستان به دو رود مذکور بیشتر شود. در صورت تحقق چنین سناریویی، احتمالاً روابط دو کشور ترکمنستان و افغانستان تحت تأثیر چالش هیدروپلیتیکی قرار خواهد گرفت. همچنین، تشدید اختلافات کشورهای بالادست و پایین‌دست رودخانه‌ی آمودریا بر سر استفاده از آب این رود در آینده‌ی نزدیک، امری بسیار محتمل به نظر می‌رسد. در این صورت، وابستگی ترکمنستان به رودهایی که از ایران به این کشور روانه می‌شود، به مراتب بیشتر خواهد شد.

افزون بر رودخانه‌های «اترک»، «محلات نادری»، «درون‌گر»، «هریرو» (تجن) و «سومبار» که از خاک ایران به سوی ترکمنستان جاری هستند، چندین رودخانه با دبی متغیر

و فصلی، مانند «شورلق»، «چهل کمان»، «چهچه»، «قره تکان»، و «لاین» نیز از ارتفاعات مرزی «هزارمسجد» به سوی دشت‌های پست ترکمنستان در جریان هستند. باید یادآور شد که به ترتیب سالانه حدود ۲۷۵ و ۸۳۰ میلیون متر مکعب آب از طریق «اترک» و «هریرود» به ترکمنستان وارد می‌شود (ملکی، ۱۳۷۱: ۴). به اعتقاد نگارنده، چنان‌چه نیاز آبی شمال شرقی ایران تشدید شود و در راستای رفع این مشکل سدهایی نیز احداث شود؛ آن‌گاه، احتمالاً روابط دو کشور ایران و ترکمنستان تحت تأثیر چالش هیدروپلیتیکی قرار خواهد گرفت؛ مسأله‌ای که ترکمنستان باید از آن به شدت احتراز نماید.

پیوستگی و هم‌جواری جغرافیایی

جمهوری ترکمنستان بر اساس واقعیت جغرافیایی غیرقابل انکار و لایتغیر یعنی «هم‌جواری جغرافیایی» باید با همسایه‌ای به نام ایران - با بیش از ۱۲۰۰ کیلومتر مرز مشترک - مروده و تعامل داشته باشد؛ چه این‌که واقعیت‌های جغرافیایی اقتضا می‌کند که راه مسالمت‌آمیز و همکاری به جای تنش و تعارض در پیش گرفته شود. با این وجود، کشورها در ارزیابی منافع خویش، اولویت را به همسایگانی می‌دهند که می‌توانند تأمین‌کننده‌ی اهداف اساسی مورد نظرشان باشد. امروزه، سیاست خارجی ترکمنستان عمدتاً متمایل به مرکز اتحاد جماهیر شوروی سابق است؛ با این وجود، نقش نزدیکی جغرافیایی ایران که وابستگی‌های متقابل اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و ترانزیتی را به وجود آورده، ارتقای منزلت ژئوپلیتیکی ایران در سیاست خارجی ترکمنستان را موجب شده است.

اختلافات پنهان ارضی

مرز ایران و ترکمنستان برای اولین بار به موجب قرارداد ۱۸۸۱ بین ایران و روسیه‌ی تزاری تعیین شد. اما اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۱ برای کاستن از فشارهای بین‌المللی از بخش کوچکی از امتیازاتی که روسیه‌ی تزاری در ایران به دست آورده بود، چشم‌پوشی کرد و مسأله‌ی مرزهای بین‌المللی در فصل سوم قرارداد ۱۹۲۱ ایران - اتحاد جماهیر شوروی گنجانده شد. طبق این قرارداد مقرر شد که «سرخس کهنه» همچنان در اختیار شوروی باقی

بماند و جزیره‌ی «آشوراده» که در واقع بخش انتهایی شبه جزیره‌ی «میانکاله» به شمار می‌رود، به ایران بازگردانده شد. اما اتحاد جماهیر شوروی از بازگرداندن روستای «فیروزه» ابتدا تعلق و سپس امتناع ورزید (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۸۷).

در حال حاضر، روستای فیروزه که ناحیه‌ی کوهستانی هم‌جوار ایران است، مقرر کاخ ریاست جمهوری ترکمنستان می‌باشد و استرداد آن، در شرایط عادی با توجه به نوع مناسبات بین دو کشور، به هیچ وجه قابل طرح نخواهد بود. البته، ایران همواره فرصت طرح این موضوع را در اختیار خواهد داشت، ضمن این‌که، رودخانه‌ی مرزی اترک و تغییرات مسیر آن به سمت ایران نیز می‌تواند موضوع دیگری برای تشدید اختلاف و تنش بین دو کشور باشد (کریمی پور، ۱۳۷۹: ۱۳۲).

بنابراین، ترکمنستان با هراس از طرح ادعای ایران نسبت به روستای فیروزه در آینده، در این خصوص رفتاری محافظه‌کارانه در قبال کشور ما اتخاذ خواهد نمود. تغییر تدریجی مسیر رودخانه‌ی مرزی اترک (فرسایش ساحل جنوبی این رود) نیز می‌تواند روابط ایران و ترکمنستان را در آینده تحت تأثیر قرار دهد.

ضعف ژئواستراتژیک ترکمنستان در برابر ایران

از منظر ژئواستراتژیک، با توجه به این‌که صحرای پست و هموار «قره‌قوم» بیش از ۸۰ درصد از خاک ترکمنستان را اشغال نموده است، مرزهای طبیعی این کشور موضع دفاعی قابل اتکایی به شمار نمی‌روند. به علاوه، شکل جغرافیایی، نحوه و فضاها‌ی پراکنش جمعیت و منابع حیاتی سرزمینی این دولت نوپا متمایل به نوار مرزی جنوبی است؛ بدین اعتبار، ترکمنستان در قبال تهدید نظامی احتمالی از سمت جنوب، فاقد عمق راهبردی و حتی عمق تأخیری است؛ به‌ویژه این‌که، فاصله‌ی عشق‌آباد تا نوار مرزی ایران در باج‌گیران کمتر از ۶۰ کیلومتر است (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۸۶). این مسأله باعث می‌شود ترکمنستان ملاحظات ایران و به‌ویژه ملاحظات ژئواستراتژیک آن را تا حدود زیادی در نظر بگیرد.

ترکمن‌های ایران

امتداد جغرافیای سرزمینی، پیوستگی و تمرکز مرزی اقوام ترکمن ایران با ترکمنستان، می‌تواند روابط دو کشور را به شدت تحت تأثیر قرار دهد. هم‌زمان با جابه‌جایی خطوط مرزی ایران و روسیه طی قرارداد «آخال»، قلمرو قوم ترکمن نیز به دو قطعه فضایی تقسیم شد و بیلاق و قشلاق آنها را با بحران مواجه ساخت (عسگری خانقاه و کمالی، ۱۳۷۴: ۴۹). اقدامات حکومت پهلوی در «ترکمن صحرا» از جمله، اسکان اجباری عشایر این منطقه و تغییر نظام اقتصادی ترکمن‌ها که البته با زور سرنیزه انجام می‌گرفت، تأثیر زیادی بر گرایش ترکمن‌ها به آن سوی مرزها بر جای گذاشت. پس از روی کار آمدن محمدرضا پهلوی، همچنان ظلم این خانواده‌ی ستم‌شاهی بر ترکمن‌ها ادامه پیدا کرد.

ترکمن‌های ایران در رژیم گذشته حق هیچ‌گونه اعتراضی نداشتند؛ و با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ و در پرتو القائنات قدرت‌های سیاسی فرامنطقه‌ای، جنبش سیاسی خلق ترکمن در سال‌های (۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰) شکل گرفت. اما در ادامه، فعالیت‌های این جنبش به خشونت مسلحانه به رهبری گروه‌های چپ متمایل گردید و پس از مدت کوتاهی با دخالت دولت مرکزی بحران پایان پذیرفت. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پیدایش دولت مستقل ملی ترکمنستان را در پی داشت؛ اما موقعیت ضعیف ژئوپولیتیک این کشور نسبت به ایران، باعث شد ترکمنستان سیاست مسالمت‌جویانه و محتاطانه‌ای در قبال ایران در پیش بگیرد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۷۸). شاید گفته‌ی «آرتم اولونیان» را بتوان مهر تأییدی بر ادعای مزبور دانست. این تحلیلگر سیاسی می‌گوید:

«ایران به یکی از کشورهایی تبدیل شد که نیازوف با آن روابط دوستانه‌ای داشت. این موضوع برای بسیاری از مردم علنی شده است، که هرگاه مشکلات قومی ترکمن‌های ساکن ایران در ترکمنستان مطرح می‌شد، نیازوف با چشم‌پوشی از آن مسائل می‌گفت که حتی راجع به آن فکر هم نکنید، هیچ سؤالی نکنید که بتواند در ایران سخنی خصومت‌آمیز یا رقابت‌آمیز تلقی شود. اگر هم، چنین سخنانی مطرح می‌شد او خود افراد مسئول را تنبیه می‌کرد.»

در حال حاضر، جاذبه‌های ترکمنستان برای تقویت انرژی همگرایی ترکمن‌های دشت کافی نیست؛ از سوی دیگر، عرصه‌ی برای فعالیت‌های اقتصادی آنها در ایران تقریباً مساعد است و از آزادی‌های مذهبی مناسبی برخوردارند. همچنین، به دلیل طول اقامت اقوام «گوگلان» و «یموت» و مشارکت آنها در برخی تحولات بزرگ جامعه‌ی ایرانی به‌ویژه در دوران معاصر، آنها را نسبت به سرنوشت سیاسی ایران حساس کرده است (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۲۵).

ترکمن‌ها در سه خصیصه و متغیر زبان، قومیت و مذهب با ترکمنستان اشتراک و تجانس دارند. این مسأله به لحاظ امنیتی برای ایران زمینه‌های روانی یک تهدید بالقوه محسوب می‌گردد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۷۸). از این‌رو، میزان توفیق طرح‌های توسعه‌ای دو کشور می‌تواند تأثیرات تعدیل‌کننده‌ای بر اصل رضایت‌مندی و کاهش یا افزایش همگرایی و واگرایی ترکمن‌ها داشته باشد.

کارکرد مرز و امنیت متقابل

در حالی که، ایران و ترکمنستان از طریق یادداشت تفاهم‌های کنسولی برای رفت و آمد آزاد اتباع دو کشور چند نقطه گمرکی مانند «سرخس»، «باجگیران»، «لطف‌آباد» و «ایستگاه پل» ایجاد کرده‌اند اما قاچاق به عنوان پدیده‌ی معمول و مرسوم مرزهای بین‌المللی در این بخش از جهان نیز رواج دارد. قاچاق مواد مخدر از ایران به ترکمنستان و دستگیری و محاکمه و محکومیت تعداد زیادی از ایرانیان در این زمینه و همچنین تردهای غیرمجاز اتباع دو کشور به‌ویژه احتمال رفت و آمد عناصر اطلاعاتی رژیم صهیونیستی از این مرز طولانی می‌تواند تأثیر نگران‌کننده‌ای بر روابط طرفین بر جای گذارد (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۳۲).

از منظر ژئوپلیتیک تروریسم، و مواد مخدر و جنایت‌های بین‌المللی، امنیت در مرزهای جمهوری اسلامی ایران برای ترکمنستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چراکه، هرگونه ناامنی در مرزهای شمال شرقی ایران همچون فعالیت اشراک و قاچاقچیان، بنیادگرایان افراطی، تروریسم، درگیری‌های قومی - نژادی تأثیری مستقیم بر امنیت و منافع ملی ترکمنستان خواهد داشت. از این‌رو، این موارد می‌تواند تأثیر مثبتی بر رفتار ترکمنستان در برابر ایران بر جای گذارد.

گسترش ناتو به شرق و حضور و نفوذ نیروهای نظامی امریکا

دیدگاه‌های امنیتی ترکمنستان و ایران در این زمینه عمدتاً ناهمسان است. در حالی که ایران گسترش ناتو به شرق و حضور و نفوذ نیروهای نظامی امریکا و رژیم صهیونیستی را تهدیدی علیه امنیت و منافع ملی خود می‌داند، ترکمنستان این وضعیت را فرصتی برای تقویت استقلال خود و جلوگیری از سلطه‌ی مجدد روسیه ارزیابی می‌کند. شایان توجه است که ترکمنستان در روز دهم ماه مه سال ۱۹۹۴، اولین کشور آسیای مرکزی بود که به «طرح مشارکت برای صلح ناتو» پیوست (چینگ و همکاران، ۱۳۷۹: ۳۰۲). پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت ترکمنستان به رغم در پیش گرفتن سیاست بی‌طرفی، اجازه‌ی استفاده از پایگاهی هوایی در نزدیکی مرز با افغانستان را برای نیروهای ائتلاف صادر نمود. همچنین، ترکمنستان به ایالات متحده اجازه داد تا ایستگاه عملیات روانی علیه طالبان را در خاک این کشور تأسیس کند. در اواسط اکتبر ۲۰۰۱، ترکمنستان آشکارا، اجازه‌ی استفاده از خاک خود را برای انتقال و پخش اخبار رادیوهای طرفدار امریکا به داخل خاک افغانستان به واشنگتن داد (کافمن، ۱۳۸۳: ۱۱۰). بدین لحاظ بود که بوش رئیس جمهور امریکا در ماه آوریل سال ۲۰۰۲، از ترکمنستان به خاطر نقش کمک‌رسانی در جریان اشغال افغانستان سپاس‌گزاری کرد.

در حال حاضر، گروه سپاه صلح امریکا در ترکمنستان فعال است و روابط نظامی - امنیتی میان آنها نیز در حال تقویت می‌باشد. نزدیکی دولت ترکمنستان به غرب پس از تصدی ریاست جمهوری توسط «بردی محمداف» با حذف اصل بی‌طرفی دائم از قانون اساسی ترکمنستان و شرکت در نشست ناتو (عطایی و شجاعی، ۱۳۸۹: ۱۰۷) افزایش یافته است. بدیهی است، تقویت روابط امنیتی و نظامی غرب و ترکمنستان تأثیری منفی بر رفتار ژئوپلیتیکی عشق‌آباد در قبال تهران بر جای خواهد گذاشت.

حضور و نفوذ امریکا و شرکت‌های سرمایه‌گذار فرامنطقه‌ای

فراخوانی قدرت‌های جهانی از سوی کشورهای منطقه‌ی آسیای مرکزی به منظور غلبه بر مشکلات اقتصادی و کاهش وابستگی به روسیه، باعث تشدید رقابت‌های ژئواکونومیک و

ژئوپلیتیکی در این منطقه حساس جهان شد؛ به طوری که گفته می‌شود رقابت ژئوپلیتیکی، به ویژه تلاش برای دستیابی به ذخائر انرژی منطقه و کنترل مسیرهای انتقال آن پس از فروپاشی شوروی در هیچ کجای دنیا به اندازه‌ی حوزه‌ی دریای خزر و پیرامون آن نبوده است (Ferari, 2003: 3).

یکی از قدرت‌های فرامنطقه‌ای که با بهره‌گیری از توانمندی‌های همه‌جانبه‌ی خود، توانست نفوذش را در منطقه بیش از پیش تقویت نماید، ایالات متحده امریکا بود. در این شرایط، ترکمنستان و سایر کشورهای تازه استقلال یافته برای حفظ و توسعه‌ی روابط خود با ایالات متحده چاره‌ای جز تبعیت از بسیاری از سیاست‌های ضدایرانی واشنگتن نخواهند داشت؛ مسأله‌ای که باعث شده از سرعت رشد مناسبات میان ایران و کشورهای این منطقه کاسته است؛ به گونه‌ای که به رغم سپری شدن بیش از ربع قرن از عمر سیاسی این کشورها، تاکنون، زمینه و بستر همگرایی بین ایران و همسایگان شمالی آن در منطقه‌ی خزر - آسیای مرکزی در حد مطلوبی فراهم نشده و در صورت ایجاد کوچک‌ترین روزنه‌ای، کارشکنی‌های امریکا و غرب به شکل‌های مختلف، آغاز شده و فضای تعامل‌زا را در گردابی از یأس، چالش و بحران قرار داده است. بنابراین، بررسی و تحلیل دقیقی از رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در برابر ایران بدون در نظر گرفتن رفتار مداخله‌جویانه‌ی امریکا چندان واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. به عبارتی، نوع روابط عشق‌آباد - واشنگتن و همچنین تهران - واشنگتن تأثیر مستقیم و غیرقابل انکاری بر رابطه‌ی عشق‌آباد در برابر تهران بر جای خواهد گذاشت.

وابستگی سنتی ترکمنستان به روسیه

ساختارهای اقتصادی برجای مانده از دوران اتحاد شوروی به‌رغم فروپاشی سیاسی - اقتصادی نظام کمونیستی، تأثیرات نافذ خود را در منطقه تداوم بخشیده‌اند. یکی از نگرانی‌های کشورهای تازه استقلال یافته این است که روسیه ممکن است با از دست دادن نفوذ منطقه‌ای و افزایش ضعف خود، به اعمال کنترل، حتی از طریق زور، متوسل شود. این که آیا روسیه توانایی انجام این کار را دارد یا نه، چندان مهم نیست، زیرا این کشور می‌تواند برخی درگیری‌های

قومی، مذهبی و سرزمینی را در این منطقه ایجاد کند که همین امر اصلاحات و توسعه را برای دهه‌هایی به تأخیر خواهد انداخت (آلیکر و ساین، ۱۳۸۲: ۳۷۴-۲۷۳).

مهم‌تر از همه، روسیه همچنان کنترل‌کننده‌ی اصلی مسیرهای صادرات انرژی کشورهای منطقه و به‌ویژه ترکمنستان است. چنین وضعیتی ابزارهای سیاسی برای مسکو فراهم نموده تا موقعیت خود را در منطقه تقویت نماید (کازیکو و کالی یوا، ۲۰۰۴: ۳)؛ مسأله‌ای که به نگرانی دائمی ترکمن‌ها تبدیل شده است.

از سوی دیگر، افزایش همکاری‌های دوجانبه‌ی میان ایران و ترکمنستان، به‌ویژه در زمینه‌ی ترانزیت انرژی، به‌طور طبیعی از دامنه‌ی فرصت‌های ژئوپلیتیکی روسیه در این کشور خواهد کاست؛ مسأله‌ای که به‌هیچ‌عنوان مطلوب نظر روسیه نخواهد بود. بنابراین، ملاحظات ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی روسیه در نگاه ترکمن‌ها، تأثیر غیرقابل‌انکاری بر رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در برابر ایران بر جای خواهد گذاشت. اما از سوی دیگر، چنین وضعیتی می‌تواند به‌عنوان یک عامل مؤثر در بهبود روابط دو کشور ایران و ترکمنستان نقش‌آفرینی نماید؛ چرا که بهره‌برداری از مزیت‌های جغرافیایی ایران برای ترکمنستان که خواستار کاهش وابستگی ژئوپلیتیکی خود به روسیه است می‌تواند بسیار مؤثر واقع شود.

نیاز ترکمنستان به مسیر ایران برای دسترسی به آب‌های آزاد

درک رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان بدون در نظر گرفتن محصور بودن این کشور در خشکی چندان منطقی به نظر نمی‌رسد؛ چه به‌زعم میرحیدر (۱۳۸۱: ۹۵) کشورهای محصور در خشکی برای غلبه بر نارسایی‌های ارتباطی خود، در وهله‌ی اول باید با کشورهای دریایی همسایه‌ی خود، رابطه‌ای خوب داشته باشند. سپس، از راه‌های متناسب و جایگزین برای رسیدن به دریا استفاده کنند. مشکل دیگر که کشورهای محصور در خشکی دارند، وجود این حالت روانی است که همیشه خود را به یک کشور معبر وابسته می‌دانند.

کشورهای محصور در خشکی برای دسترسی به دریا هیچ راهی جز عبور از سرزمین کشور دیگری که بر سر راه آنها واقع شده، ندارند. اگر دولت معبر دارای راه‌های پیشرفته و

تسهیلات بندری کافی باشد و رفتاری دوستانه و توأم با همکاری در پیش بگیرد، مسأله‌ای به وجود نمی‌آید؛ ولی اغلب مشاهده می‌شود که عبور مستلزم پرداخت عوارض سنگین بوده، به دلیل موانع مختلف به حالت تعلیق در می‌آید و در نتیجه، باعث انزواي کشور محصور در خشکی می‌شود (همان: ۱۱۶-۱۱۵).

مسأله‌ی دیگر تعداد همسایگان دریایی است که کشور محصور در خشکی را احیاناً در انتخاب راه برای دسترسی به دریا کمک می‌کنند. بدیهی است که هر چه یک دولت بدون ساحل با کشورهای دریایی بیشتری هم‌جوار باشد، راحت‌تر می‌تواند از تسهیلات آنها استفاده کند و در انتخاب راه خروجی خود نیز آزادی عمل خواهد داشت. مسأله‌ی مهم‌تر، مسافت و طبیعت سرزمینی است که میان هسته‌ی اقتصادی یک کشور محصور در خشکی و مناطق هسته‌ای کشورهای همسایه، یا یک بندر خوب دریایی قرار دارد.

ترکمنستان با توجه به هم‌جواری با ایران از این حیث از امتیاز ویژه‌ای نسبت به سایر کشورهای آسیای مرکزی برخوردار می‌باشد؛ چرا که چهار کشور دیگر آسیای مرکزی تنها از طریق افغانستان - پاکستان و بخش غربی نسبتاً عقب‌مانده‌ی چین با جهان خارج تماس دارند، این در حالی است که ترکمنستان با عبور از خاک یک کشور (یعنی ایران) می‌تواند به راحتی به ترکیه و آب‌های گرم جنوب متصل شود. بنابراین، بهترین و مناسب‌ترین مسیر سایر کشورهای آسیای مرکزی با توجه به دوری مسیر چین و بی‌ثباتی مسیر افغانستان - پاکستان، مسیر ایران است. به‌ویژه این‌که، اتصال راه‌آهن سراسری ایران به شبکه‌ی راه‌آهن آسیای مرکزی با افتتاح راه‌آهن مشهد - سرخس - تجن و خط آهن بافق - بندرعباس و سرمایه‌گذاری‌های عظیم ایران در زیربنای حمل و نقل، مانند پایانه‌ها، بنادر، راه‌آهن، شبکه‌ی راه‌های زمینی ارتباطی، انبارها، سردخانه‌ها، گذرگاه‌های مرزی، توسعه‌ی گمرگ و موارد دیگری از این قبیل، امکانات ارتباطی گسترده‌ای را برای این کشورها در ارتباط با جهان خارج فراهم آورده؛ امکاناتی که سال‌های متمادی است که کشورهای آسیای مرکزی در آرزوی دستیابی به آن هستند (امیراحمدیان، ۱۳۸۰: ۱۴۴). به‌علاوه، وجود چند بازارچه‌ی مرزی در مرز دو کشور، ارتباطات تجاری بین دو کشور را تسهیل می‌کند. عضویت دو کشور در سازمان همکاری‌های اقتصادی

(اکو) نیز عامل دیگری است که می‌تواند در روابط دو کشور تأثیرگذار باشد. مبادلات تجاری بین ایران و ترکمنستان در سال ۲۰۰۸ بیش از ۲/۹ میلیارد بوده که نسبت به سال قبل از آن بالغ بر ۵۳ درصد رشد داشته است؛ به گونه‌ای که ایران بعد از روسیه دومین شریک تجاری ترکمنستان به شمار می‌رود (عطایی و عزیزی، ۱۳۸۹: ۸۲).

به نظر می‌رسد نیاز ترکمنستان به راه‌های مواصلاتی ایران، در حال حاضر قطعی و ضروری است و همین امر موجب می‌شود، سران این کشور ملاحظات جمهوری اسلامی ایران را تا حدود زیادی در سیاست خارجی خود در نظر بگیرند.

روابط اجتماعی و فرهنگی دو ملت

سرزمینی که هم‌اکنون جمهوری ترکمنستان در آن قرار گرفته است، مشترکات تاریخی و فرهنگی دیرینه‌ای با کشور ما دارد. از طرفی، قابلیت‌های توریستی دشت ترکمن و استان‌های شمالی کشور به‌ویژه قرار گرفتن آرامگاه مختوم «قلی» شاعر و قهرمان اسطوره‌ای ترکمن‌های جهان، در روستای مرزی «آق توت»، می‌تواند باعث تقویت و گسترش روابط اجتماعی - فرهنگی ترکمنستان با استان‌های خراسان شمالی، خراسان رضوی و گلستان، شود. همچنین، تشابه فرهنگی و زبانی مردم ترکمنستان با ترکمن‌های ایران و امکان بهره‌گرفتن از روحانیان ترکمن ایرانی جهت پاسخگویی به نیازهای دینی مردم ترکمنستان، از دلایل گرایش مردم ترکمنستان به برقراری روابط صمیمانه با ایران به‌شمار می‌روند. تأکید بر این مشترکات می‌تواند تأثیر مثبتی بر رفتار ترکمنستان در برابر ایران بر جای گذارد. در حال حاضر، روابط مردم دو کشور در سطح بالایی قرار دارد و به رغم حجم‌های عملیات روانی غرب علیه نظام جمهوری اسلامی ایران در رسانه‌های این کشور، ترکمن‌ها به دیده‌ی احترام به ایرانیان می‌نگرند.

دین و مذهب

مردم ایران و ترکمنستان از لحاظ دینی تجانس و اشتراک بسیاری دارند. هم‌اکنون، اعیاد اسلامی فطر و قربان به‌عنوان مظهری از وحدت مسلمانان جهان در دو کشور جشن گرفته می‌شود. با این وجود، مردم دو کشور از لحاظ مذهبی با یکدیگر تفاوت دارند؛ در حالی‌که،

ایرانی‌ها عمدتاً شیعه مذهب‌اند، ترکمن‌ها دارای مذهب سنی حنفی هستند. در این ارتباط، «گراهام فولر» (۱۳۷۷: ۲۰۵) می‌نویسد:

«به‌جز آذربایجان شوروی، اغلب مسلمانان اتحاد شوروی سنی هستند. آنها به ایران به مثابه تنها کانون علائق مذهبی احیا شده خویش نمی‌نگرند، بلکه فقط در مقام نمادی از نحوه‌ی برخورد با یک ابرقدرت است که ایران را تنها قطب جاذبه می‌یابند.»

هر چند اشتراکات دینی می‌تواند نقش بسیار مهمی در تحکیم روابط فیما بین ایفا نماید. اما از سوی دیگر، اختلافات مذهبی میان دو کشور نیز می‌تواند در جهت تضعیف روابط طرفین مورد بهره‌برداری بیگانگان قرار گیرد. علاوه بر این، تأکید دولت ترکمنستان بر جدایی دین از سیاست و انتخاب نظام حکومتی لائیک در ماده‌ی یازده قانون اساسی ترکمنستان (روشندل و قلی پور، ۱۳۷۸: ۱۴۶) که مطلوب‌نظر قدرت‌هایی همچون روسیه، امریکا، ترکیه و به‌ویژه رژیم صهیونیستی نیز می‌باشد، می‌تواند تأثیری منفی بر روابط دو کشور بر جای گذارد.

صادرات گاز ترکمنستان به ایران

در شرایطی که جمهوری ترکمنستان به شدت تلاش می‌کرد که با توجه به مشکلات پیش آمده در جریان صدور گاز به کشورهای همسود و سوءاستفاده‌های روسیه، مسیر و بازار جدیدی را برای خود ایجاد نماید، مذاکرات خرید گاز دو کشور در دوره‌ی ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی آغاز شد. پس از توافقات صورت گرفته و با احداث یک خط لوله ۱۹۰ کیلومتری به قطر ۴۰ اینچ، صادرات گاز ترکمنستان به ایران در سال ۱۳۷۶ ه.ش. آغاز شد. «نیازوف» در کنفرانس نفت و گاز عشق‌آباد در سال ۲۰۰۱، احداث این خط را «دستاوردی ارزشمند و حادثه‌ای تاریخی» خواند. اگر چه، سران ترکمنستان در دو مرحله یعنی سال‌های ۱۳۸۴ و اواسط زمستان بسیار سرد سال ۱۳۸۶ صادرات گاز به ایران را قطع کردند، اما این اقدام به زعم آنها صرفاً جنبه‌ی اقتصادی داشت و از سوی ایران نیز نوعی اعتراض شدید به قیمت پایین گاز تعبیر شد؛ چه این‌که «سید رضا کسای‌زاده» رئیس شرکت ملی نفت ایران اعلام نمود: «ایران به عنوان یکی از بزرگترین کشورهای صادرکننده‌ی نفت و گاز، سیاست

خود را بر اساس گرایش‌ها در بازار جهانی پایه‌گذاری می‌کند و موضع ترکمنستان را کاملاً قابل پذیرش می‌داند».

پس از فروکش نمودن بحران در روابط گازی ترکمنستان و ایران که با قطع صدور گاز ترکمنستان در تاریخ ۹ دی ماه سال ۱۳۸۶ ه.ش. شروع شد، سران دو کشور به توافق رسیدند عشق‌آباد نرخ گاز را به ۱۳۰ دلار به ازای هر هزار متر مکعب در نیمه‌ی اول و ۱۵۰ دلار در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۷ برساند و بدین ترتیب بود که ترکمنستان از ۶ اردیبهشت سال ۱۳۸۷ ه.ش. صادرات گاز به ایران را مجدداً از سر گرفت.

اگر چه قطع گاز در اوج سرمای زمستان سال ۱۳۸۶ ه.ش. منجر به تیرگی روابط دو کشور برای مدتی شد. اما، با توجه به این‌که صادرات گاز از این مسیر توان چانه‌زنی عشق‌آباد در برابر مسکو را ارتقا می‌بخشد، ترکمنستان همچنان علاقه‌مند به افزایش صادرات خود از این مسیر و تعامل سازنده با ایران خواهد بود؛ چه این‌که در سال ۱۳۸۵ ه.ش. سران دو کشور درباره‌ی عقد قرارداد افزایش صادرات گاز ترکمنستان به ایران از ۸ میلیارد متر مکعب به دست کم ۱۴ میلیارد متر مکعب در سال توافق کردند. این قرارداد همچنین ناظر به واردات روزانه ۴۰ هزار بشکه‌ی نفت خام ترکمنستان از بنادر شمالی و پالایش آن و کسر هزینه‌های پالایش فرآورده‌های نفتی برای صادرات دوباره‌ی آن با ارزش افزوده است.

وزن ژئوپلیتیکی ترکمنستان در مقایسه با ایران

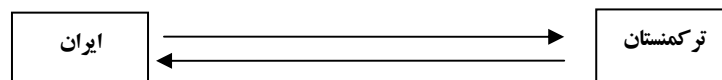
نگاهی گذرا به مهم‌ترین مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده‌ی وزن ژئوپلیتیکی دو کشور ترکمنستان و ایران، حاکی از این است که وزن ژئوپلیتیکی ترکمنستان در بسیاری از پارامترها در مقایسه با وزن ژئوپلیتیکی ایران در سطح بسیار نازلی قرار دارد. ایران با دارا بودن وسعت بیشتر، آب و خاک و اقلیم مناسب‌تر، جمعیت کمی و کیفی بیشتر، منابع انرژی فسیلی فراوان‌تر، دسترسی به آب‌های آزاد، عمق راهبردی مناسب‌تر، وضعیت اقتصادی مطلوب‌تر، قدرت نظامی بسیار توانمندتر، راه‌های ارتباطی بیشتر، توان علمی بالاتر و ... در مقایسه با جمهوری تازه استقلال‌یافته‌ی ترکمنستان، بدون تردید، از وزن و منزلت ژئوپلیتیکی بسیار بالاتری برخوردار

است. با این وجود، لازم است بین قدرت بالقوه و قدرت بالفعل نیز تفاوت قائل شد؛ چرا که قدرت واقعی نه تنها به ابزار مادی بستگی دارد، بلکه به توانایی‌های لازم برای کسب حمایت‌های سیاسی در عرصه‌ی بین‌الملل نیز نیازمند است. برای مثال، حتی حمایت معنوی امریکا از کشورهای آسیای مرکزی توان چانه‌زنی این کشورها را در مقابل سایر بازیگران منطقه‌ای به‌ویژه ایران به میزان قابل ملاحظه‌ای ارتقا می‌بخشد.

بررسی تأثیر این مؤلفه بر رفتار عشق‌آباد در برابر تهران، از دو زاویه قابل ارزیابی است: اول این‌که، ترکمنستان با توجه به قدرت ملی ضعیف‌تر نسبت به ایران ناچار است برخی از ملاحظات جمهوری اسلامی ایران را در سیاست خارجی خود در نظر بگیرد. از جهت دیگر، ممکن است این هراس را در ذهن ترکمن‌ها ایجاد کند که ایران با توجه به قدرت ملی برتر و موقعیت ترانزیتی فوق‌العاده خود، توانایی تحت فشار قرار دادن ترکمنستان را در آینده به دست خواهد آورد.

تجزیه و تحلیل یافته‌های تحقیق

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که با در نظر گرفتن تمامی عوامل، ویژگی‌ها، ملاحظات و تنگناهای ژئوپلیتیکی ترکمنستان در سه مقیاس ملی، منطقه‌ای و جهانی، این کشور تلاش خواهد نمود رابطه‌ای مسالمت‌جویانه و تعاملی با ایران (مدل شماره ۱) در پیش بگیرد. با این وجود، موضع این کشور در برخی مسائل اساسی به‌ویژه ترانزیت انرژی و رژیم حقوقی خزر مطابق با منافع ملی ایران نخواهد بود.



مدل شماره ۱- الگوی رابطه تعاملی ترکمنستان و ایران

ترکمنستان، با وجود موقعیت مناسب ترانزیتی ایران، مسیر ایران را عمدتاً به دلیل فشارهای ژئوپلیتیکی امریکا و روسیه برای انتقال انرژی به جهان خارج انتخاب نخواهد کرد. به عبارتی، در سطح منطقه‌ای چنان‌چه خط لوله‌ای از ایران عبور نماید، ضمن شکسته شدن

موقعیت انحصاری روسیه، به طور طبیعی از دامنه‌ی فرصت‌های سیاسی و اقتصادی این کشور در منطقه‌ی آسیای مرکزی به شدت کاسته خواهد شد؛ مسأله‌ای که خوشایند روسیه نیست و فشارهای مسکو بر ترکمنستان طی سال‌های پس از فروپاشی شوروی شاهد بزرگ این ادعاست. در مقیاس بین‌المللی نیز پیگیری سیاست‌های ضدایرانی واشنگتن، رفتار ترانزیتی ترکمنستان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که تا زمانی که مخالفت‌های واشنگتن با نقش‌آفرینی ترانزیتی تهران ادامه پیدا کند، ترکمنستان به سختی خواهد توانست انرژی خود را از مسیر ایران به بازارهای جهانی عرضه کند.

جمهوری ترکمنستان در مسأله‌ی تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، موضعی ناهمسان با موضع جمهوری اسلامی ایران در پیش خواهد گرفت. چنین رفتاری در سه مقیاس قابل تحلیل است. در مقیاس ملی منافع ترکمنستان ایجاب می‌کند که تقسیم سواحل دریا براساس خط میانی را بپذیرد؛ چرا که طول و شکل سواحل ایران و ترکمنستان به‌گونه‌ای است که در صورت تحقق دیدگاه ایران (سهم ۲۰ درصدی از دریا)، آن‌گاه عشق‌آباد باید از قسمتی از قلمرو ۱۹ درصدی خود که البته دارای ذخایر نفت و گاز نیز می‌باشد چشم‌پوشی نماید. این تضاد منافع چشمگیر عامل اصلی ناهمگونی دیدگاه دو کشور در مسأله‌ی رژیم حقوقی خزر به شمار می‌رود. در این مقیاس، همچنین، نیاز ترکمنستان به بهره‌برداری سریع از منابع فسیلی دریای خزر در راستای تحکیم استقلال اقتصادی، به‌ویژه با توجه به بهره‌برداری آذربایجان از منابع انرژی دریا، بر تعجیل ترکمنستان در تقسیم دریا تأثیرگذار بوده است.

در مقیاس منطقه‌ای می‌توان به نفوذ ژئوپلیتیکی روسیه در مسأله‌ی تعیین رژیم حقوقی خزر اشاره کرد. تغییر موضع روسیه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار بر مسائل این دریا نقش غیرقابل انکاری در تغییر دیدگاه ترکمنستان بر جای گذاشته است.

در مقیاس بین‌المللی، وابستگی اقتصادی ترکمنستان به امریکا و شرکت‌های سرمایه‌گذار غرب که به‌عنوان بازیگران ششم دریا شناخته می‌شوند، رفتار این کشور را در موضوع رژیم حقوقی دریای خزر تحت تأثیر قرار می‌دهند.

ملاحظات و عوامل دیگری نیز بر رفتار تعاملی ترکمنستان در قبال ایران در سه مقیاس ملی، منطقه‌ای و جهانی اثرگذار است که عبارتند از:

مقیاس ملی:

- (۱) وابستگی ترکمنستان به منابع آب ایران: از منظر هیدروپلیتیک، این عامل تأثیر مثبتی بر رفتار ترکمنستان در قبال ایران بر جای خواهد نهاد.
- (۲) پیوستگی و هم‌جواری جغرافیایی: این واقعیت جغرافیایی لایتغیر اقتضا می‌کند که ترکمنستان راه مسالمت‌آمیز و همکاری به جای تنش و تعارض را در پیش بگیرد.
- (۳) اختلافات پنهان ارضی: ترکمنستان با هراس از طرح ادعای ایران نسبت به روستای فیروزه در آینده، در این خصوص رفتاری محافظه‌کارانه در برابر کشور ما اتخاذ خواهد نمود.
- (۴) ضعف ژئواستراتژیک ترکمنستان در برابر ایران: این مسأله به طور ناخود آگاه سبب می‌شود عشق‌آباد ملاحظات ژئواستراتژیک تهران را تا حد زیادی در نظر بگیرد.
- (۵) ترکمن‌های ایران: هم‌اکنون روابط نزدیکی بین ترکمن‌های دو سوی مرز برقرار است. نکته‌ی قابل تأمل این‌که به رغم تأکید افراطی نیازوف بر هویت ترکمنی خود، هرگز ادعای فرامرزی قومی در مورد ترکمن‌های ایران بیان نکرد (جوکار، ۱۳۸۵). تأکید بر این روابط و گسترش هرچه بیشتر آنها، قطعاً، می‌تواند تأثیر مثبتی بر رفتار ترکمن‌ها در برابر ایران داشته باشد. با این وجود، این عامل در صورت ضعف دولت مرکزی ایران و استفاده‌ی احتمالی نخبگان و سران جدید ترکمنستان، به طور بالقوه، می‌تواند باعث ایجاد تیرگی، تنش و حتی بحران در روابط دو کشور همسایه شود.
- (۶) کارکرد مرز و امنیت متقابل: از منظر ژئوپلیتیک تروریسم، و مواد مخدر و جنایت‌های بین‌المللی، منافع مشترک دو کشور در این مورد می‌تواند تأثیر مثبتی بر رفتار ترکمنستان در برابر ایران بر جای گذارد.

- (۷) نیاز ترکمنستان به مسیر ایران برای دسترسی به آب‌های آزاد: یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر رفتار مسالمت‌جویانه‌ی عشق‌آباد در برابر تهران است.
- (۸) روابط اجتماعی و فرهنگی دو ملت: تأکید بر اشتراکات فرهنگی و تاریخی می‌تواند تأثیر مثبتی بر رفتار ترکمنستان در برابر ایران بر جای گذارد.
- (۹) دین و مذهب: نقش دوگانه‌ای ایفا می‌نماید؛ اما تأثیرات مثبت آن بیشتر است.
- (۱۰) صادرات گاز ترکمنستان به ایران: یکی از عوامل تحکیم و تقویت روابط دو کشور به‌شمار می‌رود.
- (۱۱) وزن ژئوپلیتیکی ترکمنستان در مقایسه با ایران: نقش دوگانه‌ای ایفا می‌نماید؛ اما تأثیرات مثبت آن به مراتب بیشتر است.

مقیاس منطقه‌ای:

- (۱) وابستگی سنتی ترکمنستان به روسیه: این عامل نقش دوگانه‌ای ایفا می‌نماید، اما تأثیرات منفی آن به مراتب بیشتر است.
- (۲) تلاش‌های چین برای تنوع‌بخشی به منابع انرژی خود و همچنین یافتن بازارهای جدید، نیاز ترکمنستان به مسیرهای ایران برای واردات کالا و یا ترانزیت انرژی را کاهش می‌دهد.

مقیاس بین‌المللی:

- (۱) گسترش ناتو به شرق و حضور و نفوذ نیروهای نظامی امریکا: نقش کاملاً منفی بر رفتار ترکمنستان در برابر ایران به‌ویژه در حوزه‌های امنیتی بر جای خواهد گذاشت.
- (۲) حضور و نفوذ اقتصادی امریکا، رژیم صهیونیستی و شرکت‌های فرامنطقه‌ای: نقش کاملاً منفی بر رفتار ترکمنستان در برابر ایران به‌ویژه در حوزه‌ی سیاست ترانزیتی بر جای می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در برابر ایران در حیطه‌ی رابطه‌ی تعاملی و مسالمت‌جویانه قابل ارزیابی است؛ در الگوی مسالمت‌جویانه و بر پایه‌ی بده‌بستان داوطلبانه و سوداگری

خودانگیخته و یا به عبارتی وابستگی متقابل، بازیگران سعی دارند مزیت‌های مکانی و فضایی خود که ناشی از کارکرد آنهاست با یکدیگر معاوضه نمایند.

ایران و ترکمنستان مکمل‌های ژئوپلیتیک یکدیگرند؛ به این معنا که ترکمنستان تنها کشور آسیای مرکزی است که می‌تواند از مسیر یک کشور (ایران) به آب‌های گرم جنوب دسترسی پیدا کند و از طرف دیگر، ترکمنستان تنها پنجره و منفذ ورود ایران به منطقه‌ی بزرگ آسیای مرکزی است. رابطه‌ی دوستانه‌ی ترکمنستان با ایران به‌طور سنتی از زمان ریاست «صفر مراد نیازف» رئیس‌جمهور پیشین ترکمنستان وجود داشته است. روند رو به رشد توسعه‌ی روابط بین این دو در دهه‌ی گذشته و ثبات همراه با آرامش راهبردی در مرزها، دلایل ملموسی برای اثبات این ادعاست.

تحلیل دقیق‌تر رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در قبال ایران و پیش‌بینی آن در سه مقیاس قابل ارزیابی است. در مقیاس بین‌المللی، نوع مناسبات عشق‌آباد - واشنگتن و عشق‌آباد - مسکو نقش بسیار تأثیرگذاری بر رفتار جمهوری ترکمنستان در برابر جمهوری اسلامی ایران ایفا می‌نماید. برای مثال، تشدید وابستگی‌های اقتصادی، صنعتی و فناورانه‌ی ترکمنستان به غرب و همچنین تداوم وابستگی سنتی ترکمنستان به روسیه، تأثیری منفی بر رفتار این کشور در برابر ایران بر جای خواهد نهاد. همچنین، تحول در روابط ژئوپلیتیکی بازیگران اصلی درگیر در صحنه‌ی ترکمنستان، به‌ویژه روسیه و آمریکا نیز می‌تواند رفتار ترکمنستان در برابر کشور ما را به شکل بنیادینی متحول نماید. اما در صورتی که روابط روسیه و ایالات متحده آمریکا در «بازی بزرگ جدید» خصمانه شود، کشور ایران با بهره‌گیری از رقابت این دو قدرت، بهتر و راحت‌تر می‌تواند اهداف مورد نظر خود را در منطقه‌ی خزر - آسیای مرکزی و به‌ویژه در جمهوری ترکمنستان پیگیری نماید.

در مقیاس منطقه‌ای، نوع تعامل کشورها در مسأله‌ی تقسیم آب، یا تعیین مسیرهای ترانزیت انرژی (ژئوپلیتیک لوله‌های نفت و گاز)، ژئوپلیتیک تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جرایم بین‌المللی، و مسائلی از این قبیل که عمدتاً دارای بازنمایی منطقه‌ای می‌باشد، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر رفتار ژئوپلیتیکی ترکمنستان در برابر ایران بر جای می‌گذارد. به عنوان مثال،

چنانچه درگیری بر سر آب در آسیای مرکزی تشدید شود، آن‌گاه نیاز آبی ترکمنستان به رودهایی که از ایران به این کشور وارد می‌شود بیشتر خواهد شد.

در مقیاس محلی و ملی، نگرش مردم ترکمنستان نسبت به ایرانیان نقش بلامنازعی در تعیین نوع رابطه‌ی عشق‌آباد در برابر تهران ایفا خواهد نمود. رفتار سوداگرانه و نسنجیده‌ی برخی از تجار ایرانی فعال در ترکمنستان می‌تواند نقش مخربی بر رابطه‌ی تعاملی دو کشور وارد نماید.

در مجموع، با در نظر گرفتن تمامی فرصت‌ها و محدودیت‌های ژئوپلیتیکی تأثیرگذار بر رفتار ترکمنستان در برابر ایران، می‌توان چنین استدلال نمود که این کشور در روابط خود با ایران نگاهی احترام‌آمیز و توأم با احتیاط را در پیش گرفته است. به عبارتی، تا حدی ملاحظات جمهوری اسلامی ایران را در سیاست خارجی خود لحاظ می‌نماید که از سوی تهران تحت فشار قرار نگیرد و در عین حال قادر به بهره‌برداری از مزیت‌های جغرافیایی بی‌شمار ایران نیز باشد؛ رفتاری که می‌توان آن را به تاختن اسب روی لبه‌ی تیغ تشبیه نمود.

قدردانی

این مقاله مستخرج از پایان‌نامه‌ی کارشناسی‌ارشد با عنوان «ژئوپلیتیک ترکمنستان و رفتار سیاسی مترتب از آن در قبال ایران» است. از این رو، نگارنده از حمایت‌های دانشگاه تهران و دانشکده‌ی جغرافیای آن دانشگاه قدردانی به‌عمل می‌آورد.

منابع

فارسی

- ۱- استار، فردریک، (۱۳۷۶)، «شکست قدرت، سیاست آمریکا در دریای خزر»، تهران، فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، شماره ۱۸.
- ۲- امیراحمدیان، بهرام، (۱۳۸۰)، *ایران و دریای خزر در چشم‌اندازی ژئوپلیتیکی*، تهران، فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۵.
- ۳- آروانیتوپولس، کنستانتین، (۱۳۸۱)، «ژئوپولیتیک نفت در آسیای میانه»، ترجمه علیرضا فرشچی، تهران، فصلنامه جغرافیای نظامی و امنیتی، سال اول، شماره ۱.
- ۴- آلیکر، اولگا و ساین، (۱۳۸۲)، «گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی»، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۵- برادن، کتلین و شلی، (۱۳۸۳)، «ژئوپولیتیک فراگیر»، ترجمه علیرضا فرشچی و رهنما، تهران، انتشارات دوره عالی جنگ.
- ۶- ترک‌زاده، بهروز، (۱۳۸۲)، «منیت در دریای خزر»، فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۳.
- ۷- پیشگاهی‌فرد، زهرا و جنیدی، رضا، (۱۳۸۹)، «استراتژی روسیه در آسیای مرکزی و چالش‌های فراروی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۲.
- ۸- چینگ، جائوچانگ و همکاران، (۱۳۷۹)، «چین و آسیای مرکزی»، ترجمه محمد جواد امیدوارنیا، موسسه مطالعات دریای خزر، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۹- جوکار، صادق، (۱۳۸۵)، «پیامدهای مرگ ترکمن‌باشی در منطقه آسیای مرکزی، تهران»، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره یازدهم.
- ۱۰- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، «اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک»، مشهد، انتشارات پاپلی.
- ۱۱- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۱)، «جغرافیای سیاسی ایران»، تهران، انتشارات سمت.

- ۱۲- حیدری، محمد علی، (۱۳۸۲)، «امنیت در آسیای مرکزی و قفقاز: تعامل اقتصاد و سیاست در سطح ملی، منطقه ای و بین‌المللی»، تهران، ماهنامه گزارش‌ها و تحلیل‌های نظامی راهبردی نگاه، سال چهارم، شماره ۲۸.
- ۱۳- دهقان طزرجانی، محمود، (۱۳۷۸)، «اولویت‌ها و منابع تهدید منافع ملی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز»، تهران، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۱ و ۲.
- ۱۴- روبان، لاریسا، (۱۳۸۳)، «ویژگی‌های ژئوپولیتیک و نظامی امنیتی قفقاز و منطقه دریای خزر از دیدگاه امنیتی»، ترجمه قاسم ملکی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۵- روشندل، جلیل و قلی‌پور، (۱۳۷۸)، «سیاست و حکومت در ترکمنستان»، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۶- سینانی، وحید، (۱۳۹۰)، «هیدروپلیتیک، امنیت و توسعه همکاری‌های آبی در روابط ایران، افغانستان و ترکمنستان»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره دوم، صص ۲۱۱-۱۸۵.
- ۱۷- عزتی، عزت‌الله، (۱۳۸۳)، «جایگاه خاورمیانه در تحولات ژئوپولیتیک قرن ۲۱ با تکیه بر خلیج فارس و جمهوری اسلامی ایران»، (مجموعه مقالات امنیت بین‌المللی)، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۱۸- عسگری خانقاه، اصغر و کمالی، (۱۳۷۴)، «ایرانیان ترکمن: پژوهشی در مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی»، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۹- عطایی، فرهاد و عزیزی، حمیدرضا، (۱۳۸۹)، «نقش عامل انرژی در روابط ایران و ترکمنستان»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، سال اول، شماره ۳.
- ۲۰- عطایی، فرهاد و شجاعی، (۱۳۸۹)، «تداوم و تغییر در سیاست داخلی و خارجی ترکمنستان در دوره قربان قلی بردی محمداف»، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۶.
- ۲۱- عیسی‌زاده، اکبر، (۱۳۸۳)، «نگاهی به روند صادرات گاز ترکمنستان و نقش جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۶، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۲- فولر، گراهام، (۱۳۷۷)، «ژئوپولیتیک ایران»، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- ۲۳- کازیکا و کالیوا، (۱۳۸۳)، «وضعیت ژئوپولیتیک منطقه خزر»، ترجمه: رضا جنیدی، فصلنامه آران، سال دوم، شماره ۵.
- ۲۴- کریمی پور، یدالله، (۱۳۷۹)، «مقدمه ای بر ایران و همسایگان: منابع تنش و تهدید»، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- ۲۵- کلاوسون، پاتریک، (۱۳۷۸)، «تحریم‌های آمریکا علیه ایران»، ترجمه حسین محمدی نجم، تهران، انتشارات دوره عالی جنگ.
- ۲۶- کولایی، الهه، (۱۳۸۹)، «نقش انتقال انرژی در روابط ترکمنستان با روسیه»، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال سوم، شماره ۷.
- ۲۷- کافمن، ادوارد، (۱۳۸۳)، «استراتژی آمریکا در جنگ‌های رسانه ای»، ترجمه بای نادعلی و رضایی خاچکی فاطمه، تهران، فصلنامه عملیات روانی، سال اول، شماره چهارم.
- ۲۸- لاکست، ایو و ژیلین (۱۳۷۸)، «عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپولیتیک»، ترجمه دکتر فراستی علی، تهران، نشر آمن.

- ۲۹- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۷۹)، «*رژیم حقوقی دریای خزر، تصویری ژئوپلیتیکی از مانعی در راه همکاری‌های منطقه‌ای*»، تهران، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال پانزدهم، شماره پنجم و ششم.
- ۳۰- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۲)، «*امنیت آسیای باختری: شکل‌گیری طرح‌های نوین آمریکایی*»، تهران، ماهنامه گزارش‌ها و تحلیل‌های نظامی - راهبردی نگاه، سال چهارم، شماره ۳۹.
- ۳۱- محمدی، حمیدرضا، (۱۳۸۲)، «*چالش‌های ژئوپلیتیکی ایران در محیط پیرامونی دریای خزر*»، تهران، ماهنامه گزارش‌ها و تحلیل‌های نظامی - راهبردی نگاه، سال چهارم، شماره ۳۹.
- ۳۲- ملکی، عباس، (۱۳۸۳) (الف)، «*آیا دریای خزر همچنان برای همه بازیگران مهم است*»، تهران، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوازدهم، دوره سوم، شماره ۴۳.
- ۳۳- ملکی، عباس، (۱۳۸۳) (ب)، «*دریای خزر و ضرورت‌های زیست محیطی: هماهنگی برای مقابله با مشکلات*»، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۳۴- ملکی، عباس، (۱۳۷۱)، «*مرزهای شمال شرقی ایران، از خزر تا سرخس*»، تهران، وزارت امور خارجه.
- ۳۵- میرحیدر، دره، (۱۳۸۱)، «*مبانی جغرافیای سیاسی*»، تهران، انتشارات سمت.
- ۳۶- ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۲)، «*بررسی ماهیت قدرت سیاست خارجی آمریکا*»، قم، دفتر نشر معارف.

انگلیسی

- 37- Erica, Johnson and Glinchey, Erich Mac (2005), "Foreign Aid and ICT Policy in Central Asia", Paper Presented at the Annual Meeting of the American Political Science Association.
- 38- Commission on Security and Cooperation in Europe, (May 11, 2004), "Religious Freedom in Turkmenistan".
- 39- Ferrari, Bruno, (2003), Geopolitics - a critical assessment of the new "Great Game" in and around the Caspian Sea.
- 40- Kozhikhov and D. Kaliyeva, (2004), the military political situation in the caspian region.
- 41- Nichol, Jim, (2003), Central Asian New State: Political Developments and Implications for U. S interests.
- 42- Olcott, Martha Brill (2006), "International Gas Trade in Central Asia: Turkmenistan, Iran, Russia and Afghanistan", Natural Gas and Geopolitics from 1970 to 2040, New York: Cambridge university press.
- 43- Tsygankov, Andrei. P, 2005, New Challenges for Putin's Foreign Policy, Published by Elsevier Limited on behalf of Foreign Policy Research Institute.

نقش تنگناهای ژئوپلیتیکی در راهبرد جنگ طلبانه‌ی عراق

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| چمران بویه ^۱ | تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۷/۲۹ |
| مراد کاویانی‌راد ^۲ | تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۳۰ |
| رضا جنیدی ^۳ | صفحات مقاله: ۱۹۴ - ۱۶۱ |

چکیده:

کشورها به منظور حفظ و توسعه‌ی قدرت ملی و نیز دستیابی به اهداف تعیین شده‌ی خود اقدام به تدوین راهبرد ژئوپلیتیکی در پیوند با دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌کنند. از این رو، نظام‌های سیاسی کوشیده‌اند تا از طریق تصرف یا نفوذ در سرزمین‌هایی که می‌تواند مکمل ژئوپلیتیک آنها باشد، از یک سو اقدام به رفع تنگناهای ژئوپلیتیکی (محدودیت سرزمین و منابع) و از سوی دیگر، به افزایش وزن ژئوپلیتیکی خود اقدام کنند. تنگناهای ژئوپلیتیکی، کشورها را در موقعیتی قرار می‌دهد که برای رفع معضل فضایی - سرزمینی خود لاجرم دست به اقدامات و راهبردهای جبرانی همچون جنگ بزنند. کشور عراق است به لحاظ ساختگی بودنش وارث تنگناهای ژئوپلیتیکی عمده‌ای از جمله، ناکارآمدی کرانه‌های جنوبی‌اش در خلیج فارس برای دسترسی به آب‌های آزاد است. از این رو، عراق چه در زمان رژیم بعث و چه در زمان حکومت جدید آن همواره در پی حل معضل ژئوپلیتیکی خود بوده است. در این راستا، این کشور مبادرت به دو جنگ منطقه‌ای با کشورهای ایران و کویت در زمان حکومت صدام نمود. تکاپوهای ژئوپلیتیکی عراق پس از سقوط صدام و در زمان حکومت جدید نیز موجب تشدید مجدد تنش‌های مرزی عراق با ایران و کویت شده است.

این مقاله به تشریح این مسأله می‌پردازد که تنگناهای ژئوپلیتیکی عراق در عدم دسترسی آسان به آب‌های آزاد باعث شده است که حاکمان بغداد چه در زمان رژیم بعث و چه در زمان حکومت جدید راهبرد ژئوپلیتیکی خود را بر مبنای تحصیل سرزمین و توسعه‌ی فضایی حیاتی تعریف کنند.

* * * * *

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.
۲- استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت معلم تهران.
۳- دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

واژگان کلیدی

عراق، تنگنای ژئوپلیتیک، راهبرد ژئوپلیتیک، فضای حیاتی، جنگ.

مقدمه

جنگ و جنگ‌طلبی عملی در جهت تغییر محیط فیزیکی و روانی یک کنشگر است. این تغییر در مختصات جغرافیایی، در قالب مفهوم قلمروخواهی نمود پیدا می‌کند. قلمروخواهی، یک راهبرد در سیاست خارجی دولت‌ها است که بر تحصیل سرزمین و منابع موجود در آن برای افزایش قدرت ملی کشورها دلالت می‌کند. راهبرد قلمروخواهی بیشتر ریشه در نیازها و ضعف‌های سرزمینی دارد، طوری که کشورها برای رفع نقاط ضعف سرزمینی خود به دنبال مکمل‌های سرزمینی در محیط اطراف خود هستند. پیگیری این راهبرد بیش‌تر به جنگ انجامیده است. عراق از جمله کشورهایی است که به لحاظ سرزمینی چنین وضعیتی دارد. تنگناهای ژئوپلیتیک عراق از زمان موجودیت این کشور نقش مهمی در روابط خارجی آن با محیط بین‌المللی داشته است. دسترسی عراق به دریا با محدودیت همراه است. بر این اساس، یکی از اهداف این کشور برطرف کردن این تنگنای ژئوپلیتیک بوده است. عراق از آغاز تأسیس خود تا سقوط سلطنت «خاندان هاشمی» بیش‌تر به دریای مدیترانه توجه داشت. حاکمان بغداد حدود ۴۰ سال می‌کوشیدند با ضمیمه کردن سوریه، لبنان، فلسطین و اردن به عراق کشوری بزرگ تحت لوای خاندان هاشمی عراق به وجود آورند، اما موفق نشدند (ولدانی، ۱۳۸۹: ۵۲). محقق نشدن چنین امری سیاست‌های عراق را متوجه خلیج فارس کرد، اما واقعیت‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیک عراق در این سو نیز با بن‌بست روبه‌رو شد، زیرا این کشور به دلیل طول کم سواحل خود جایی میان کشورهای مسلط بر خلیج فارس نداشت و نمی‌توانست در امور سیاسی-اقتصادی آن نقش مؤثری ایفا کند. این کشور تنها در صورتی می‌توانست در تحولات خلیج فارس مؤثر واقع شود که شکل مرزهایش به منظور افزایش طول سواحل و دسترسی بیش‌تر به خلیج فارس تغییر می‌یافت و این امر تنها از راه تحصیل سرزمین‌های ایران و کویت ممکن بود. عراق مدت‌ها مدعی مالکیت بر کویت به‌ویژه جزایر

«وربه» و «بویان» بود و از سوی دیگر، خوزستان ایران را نیز عربستان می‌نامید. سرانجام این کشور برای تصرف خوزستان ایران، مالکیت انحصاری «اروند رود» و تصرف جزایر «وربه» و «بویان» به ایران و کویت حمله‌ی نظامی کرد.

به نظر می‌رسد متأثر از ویژگی‌های ژئوپلیتیکی عراق، راهبردهای توسعه طلبانه و تهاجمی این کشور در رویکردهای سیاست خارجی آن جایگاه محوری یافته است. از این‌رو، نویسندگان این نوشتار درصدد برآمدند با روش‌شناسی توصیفی-تحلیلی، تأثیر تنگناهای ژئوپلیتیکی را در راهبرد جنگ طلبانه عراق بررسی کنند.

مبانی نظری

نسبت جنگ و مفهوم فضای حیاتی

جنگ^۱ حاصل برخورد میان پدیده‌های اجتماعی و منافع موجود انسان‌ها در فضای جغرافیایی است (هونتزینگر، ۱۳۸۶: ۴۶). به عبارت دیگر، جنگ در چارچوب کنش انسان و محیط، محصول تعارض‌های جبری بین کنش‌های جمعی در اکوسیستم جغرافیایی انسان است که متأثر از آن انسان واکنش‌های رفتاری خود را در قالب دفاع، هجوم و تملک‌خواهی علیه عامل ضد خود تنظیم می‌کند. بر این اساس، فلسفه‌ی جنگ در زندگی اجتماعی انسان بر بنیاد برخورد و تعارض بین منافع ذهنی، ایمانی و حیاتی انسان‌ها نسبت به فضا (مادی و معنوی) قرار دارد که منطق جبری آن کسب منفعت مورد نظر است. از این‌رو، انسان لاجرم به جنگ و ستیز با انسان‌های دیگر کشانده می‌شود (جونز، ۱۳۵۹: ۲۸). «هابز» از این شرایط با عنوان وضع طبیعی یاد می‌کند. وی معتقد است که بیشتر میل‌ها و خواسته‌های فطری انسان در جهت پیکار با هم‌نوع‌هایش قرار دارد. ترکیب دو عامل میل به آزادی (ماکیاول) و تمامیت‌خواهی سبب می‌شود، انسان به هرآنچه در فضای پیرامونش وجود دارد، میل به تصاحب و تملک آن داشته باشد. (هابز، ۱۳۸۴: ۱۱۹) فضا بخشی از سطح زمین و جایگاهی است که ساختار زندگی اجتماعی در آن تحقق می‌یابد.

1- war.

به عبارت دیگر، فضای جغرافیایی، شامل فرایندهای طبیعی تغییر یافته به وسیله‌ی انسان، شرایط اجتماعی تولید و تقسیم کار در یک کل منتظم می‌باشد. (شکوئی، ۱۳۸۲: ۱۱۸). از این رو، به واسطه‌ی کنشگری انسان، فضا به طور مداوم در اثر نیازهای اجتماعی - اقتصادی انسان در وسعت و فرم تغییر می‌یابد (همان: ۲۸۶). در فضایی که افراد انسانی در قالب جوامع گوناگون از یکدیگر جدا شده‌اند، یک جامعه‌ی مفروض تنها در صورت بهره‌کشی از فضای یک یا چند کشور دیگر می‌تواند رشد و توسعه یابد. (روسو، ۱۳۹۰: ۳۷۴) بر این اساس، فضا دارای نوعی بار ارزشی است که می‌تواند موضوع رقابت برای تصاحب آن شود. به واسطه‌ی چنین ویژگی‌ای مفهوم فضای حیاتی نزد اندیشمندان و صاحب‌نظران علم سیاست شکل گرفت. مفهوم فضای حیاتی ریشه در اندیشه‌های عصر روشنگری و گرایش‌های جهان‌وطنی در سنت‌های رماتیک و تاریخ‌گرای آلمان دارد. از فلاسفه نیز «افلاطون»، «ارسطو»، «سیسرو»، «هابز»، «روسو»، «فیخته» و «هربرت اسپنسر» دیدگاهی ارگانیک نسبت به نهاد دولت داشته‌اند و آن را با بدن انسان مقایسه می‌کردند (عالم، ۱۳۸۳: ۲۳۰). سرانجام «فردریش راتزل» و «کارل هاوس هوفر» فضای حیاتی را در قالب نظریه‌ی دولت ارگانیک تئوریزه کردند. بر اساس این دیدگاه، دولت به مثابه پدیده‌ی طبیعی و زیستی ادراک می‌شود که از طریق مؤسسات مختلف خود، کارکردهای مختلفی را ارائه می‌دهد. کارکردهای مناسب نشان‌دهنده‌ی صحت کل بخش‌های متشکل (اندام) دولت است (Jones, Greta, 1980). «لبنزروم»^۱ مورد نظر «راتزل» سرزمینی است که پیکره‌ای ارگانیک دارد. از این رو، گسترش مرزهای دولت بازتابی از سلامت و توان توسعه‌ی آن ملت است و دولت‌ها همانند جانوران رشد می‌کنند که در صورت نبود فضای حیاتی ناتوان می‌شوند و سرانجام می‌میرند. بر این اساس، مرز دولت‌ها کارکردی موقت، پویا و متغیر دارند. «دترمینیسم» ناشی از «لبنزروم» موجب شد دولت‌های قوی‌تر تحصیل سرزمین‌های متعلق به دولت‌های ضعیف را توجیه کنند (Vallecera, 2008). در بسیاری از

1- Lebensraum.

نظریه‌های ژئوپلیتیک دولت‌ها به‌منظور تأمین فضای حیاتی ناگزیر از قدرت‌یابی روزافزون از طریق نفوذ در دیگر قلمروها هستند. (عزتی، ۱۳۸۶: ۷۵) از این‌رو، در قالب اندیشه‌ی فضای حیاتی، تلاش برای توسعه‌ی ارضی و حفظ آزادی‌های آن به علت تمایل آزادی‌خواهانه دیگران جنگ را مقوله‌ای اجتناب‌ناپذیر خواهد کرد. (محمود، ۱۳۸۴: ۹۶)

ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک علم مطالعه‌ی روابط متقابل جغرافیا، قدرت، سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۷). این روابط و کنش‌ها تابعی از راهبرد و موقعیت ژئوپلیتیک دولت‌ها و نیز ساختار نظام ژئوپلیتیک جهانی هستند. از این‌رو، همبستگی و هماهنگی شدیدی میان ژئوپلیتیک و الگوی رفتار سیاست خارجی دولت‌ها وجود دارد و براساس آن، راهبردهای ژئوپلیتیکی طراحی و عملیاتی می‌شوند تا به ساختار روابط ژئوپلیتیکی جهت و معنا بخشند.

واقعیت‌های ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک علم مطالعه‌ی روابط متقابل جغرافیا، قدرت، سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر است. این روابط و کنش‌ها تابعی از راهبرد و موقعیت ژئوپلیتیک دولت‌ها و نیز ساختار نظام ژئوپلیتیک جهانی است. از این‌رو، همبستگی و هماهنگی بالایی میان ژئوپلیتیک و الگوی رفتار سیاست خارجی دولت‌ها برقرار است و براساس آن، راهبردهای ژئوپلیتیکی طراحی و عملیاتی می‌شوند تا به ساختار روابط ژئوپلیتیکی جهت و معنا بخشند. واقعیت‌های ژئوپلیتیک بیانگر ادراکات ژئوپلیتیکی هستند که از ماهیتی جغرافیایی - سیاسی برخوردار بوده و رفتار سیاسی، راهبردها، اهداف و منافع ملی، امنیت ملی، تمامیت ارضی، بقا و موجودیت کشورها را توجیه می‌کند. به‌طوری‌که چشم‌پوشی از آنها تحقق اهداف حیاتی و راهبردی کشورها را با چالش روبه‌رو می‌سازد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۷). از این‌رو، واقعیت‌های ژئوپلیتیک سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها را در مسیر دستیابی به منافع ملی هدایت می‌کند. ادراک ناشی از شرایط و وضعیت برآمده از یک واقعیت ژئوپلیتیک زمینه‌ساز تدوین کدهای

ژئوپلیتیکی کشورها می‌شود. بر این اساس، بسته به میزان آگاهی و درک از واقعیات ژئوپلیتیک راهبرد ملی کشورها تدوین می‌شود.

کد ژئوپلیتیک

کد ژئوپلیتیک عبارت است، از دستور کار عملیات سیاست خارجی یک کشور که در ماورای مرزهای خود، مکان‌های جغرافیایی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد، که نتیجه‌ی استدلال مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های سیاسی - جغرافیایی مربوط به زیرساخت سیاست خارجی یک کشور است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۴: ۱۴۴). کد ژئوپلیتیک نماینده‌ی دیدگاه‌های کم و بیش منسجم در ژئوپلیتیک جهانی یا وضعیت و منافع یک کشور است. بنابراین، کدهای ژئوپلیتیک اساس سیاست خارجی کشورها را تشکیل داده و نوع منافع، تهدیدات منافع و نوع واکنش به تهدیدات را تبیین می‌کند (O'LoughlinT, 1994: 89). از این‌رو، یک منطقه یا مختصات جغرافیایی محل کنش و واکنش کدهای ژئوپلیتیک کشورها است که بسته به ماهیت کدها (همسو و غیرهمسو) فضای تقابل و منازعه یا مسالمت‌آمیز و همکاری شکل می‌گیرد.

راهبرد ژئوپلیتیکی

راهبرد ژئوپلیتیکی را اولین بار «هاوس هوفر» آلمانی مطرح کرد. وی مدعی شد که آلمان و روسیه در مقام دو قدرت بزرگ اروپا، باید در آسیا به اشتراک منافع دست یابند. این ترتیبات به آلمان امکان می‌داد تا از طریق ژاپن با آمریکا ارتباط یابد (عزتی، ۱۳۷۹: ۸۹-۸۸). راهبرد ژئوپلیتیکی عبارت است، از خط‌مشی که دولت بر پایه‌ی جنبه‌های فضایی - جغرافیایی و عوامل ژئوپلیتیکی ثابت و متغیر علیه رقبای خود در پیش می‌گیرد تا به اهداف و منافع ملی خود دست یازد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۲). به‌عبارت دیگر، یک راهبرد جامع و متکی بر واقعیت‌های ژئوپلیتیکی گونه‌ای از طراحی برنامه است که از آن با عنوان راهبرد ژئوپلیتیکی یاد می‌شود. ماهیت چنین برنامه‌ای بر پایه‌ی نگرش‌های راهبردی مبتنی بر نحوه‌ی ادراک یک کشور از منافع حیاتی خود در محیط بین‌المللی قرار دارد.

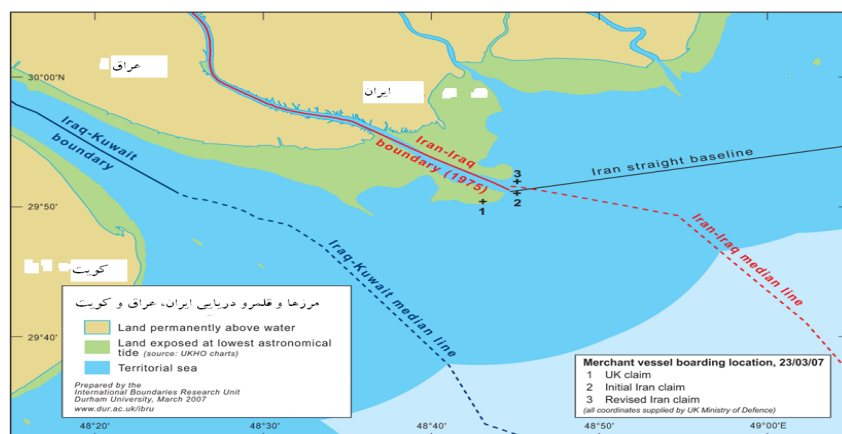
محیط مسأله

جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک عراق

یکی از عواملی که در هر شرایطی سیاست یک کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد، جغرافیا است. جغرافیای هر کشور بسیاری از اندیشه‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و راه‌حل‌ها را به مسئولان آن کشور تحمیل و گاهی فراتر از اصول و انتزاعیات عمل می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۲۴).

سرزمین عراق در سال ۱۵۳۵ پس از شکست نیروهای ایرانی از سپاه عثمانی به تصرف آن امپراتوری درآمد و تا پایان جنگ جهانی اول، به‌جز سال‌های ۱۶۲۵ تا ۱۶۳۸ که در تصرف ایران بود، بخشی از عثمانی به‌شمار می‌رفت. پس از جنگ جهانی اول، با فروپاشی امپراتوری عثمانی و تجزیه‌ی آن به‌دست متفقین، عراق از سه ولایت «موصل» در شمال (کردستان)، «بغداد» در مرکز (بخش سنی‌نشین کشور) و «بصره» در جنوب (بخش شیعه‌نشین و اکثریت) تشکیل شد و براساس معاهده‌ی «سیور» در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ تحت قیمومیت انگلستان قرار گرفت. تا آغاز جنگ جهانی دوم عراق زیر نفوذ انگلستان قرار داشت، اما دوازده سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۲ از سلطه‌ی انگلستان خارج شد و به‌طور رسمی استقلال یافت. در سال ۱۹۴۱ «رشید عالی گیلانی» با کودتا، زمام قدرت را در عراق به دست گرفت، اما نتوانست در برابر هجوم سربازان انگلیسی مقاومت کند. تا سال ۱۹۵۸ «خاندان هاشمی» بر عراق حکومت می‌کرد. سرانجام در همان سال حکومت پادشاهی عراق به‌دنبال کودتای «عبدالکریم قاسم» سرنگون و حکومت جمهوری اعلام شد. چند سال بعد، حزب بعث عراق علیه «قاسم» کودتا کرد و زمام امور را به‌دست گرفت. بر این اساس، دلیل وجودی عراق در پیوند با خواست همگانی نبوده و بیش‌تر ریشه در فروپاشی امپراتوری عثمانی و منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای (انگلستان و فرانسه) داشته است. این امر دو عارضه‌ی مهم برای این کشور در پی داشته است؛ اولین عارضه، اختلافات ارضی و مرزی عراق با همه‌ی همسایگان به‌جز عربستان سعودی است. این اختلافات به‌دلیل قراردادی بودن مرزها، به منابع آب و نفت و گاز نیز تسری یافت و موجب شد زمینه‌ها و بسترهای منازعه و تنش میان این کشور و همسایگانش همواره وجود داشته باشد. عارضه‌ی دوم، محصور بودن نسبی عراق در خشکی است که

نوعی تنگنای ژئوپلیتیک را به لحاظ عدم دسترسی این کشور به آب‌های آزاد ایجاد کرده است و تمایل راهبردی عراق را برای حضوری تر در خلیج فارس برجسته می‌کند. (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۵۲) به عبارت دیگر، کرانه‌های جنوبی عراق به دلیل تأمین نکردن نیازهای این کشور ناکارآمد محسوب می‌شوند. طول کرانه‌ی دریایی عراق در خلیج فارس حدود ۵۸ کیلومتر است (اسدی، ۱۳۸۱: ۲۳۳) که در فاصله‌ی «خور عبدالله» (مرز مشترک عراق با کویت) و جزیره‌ی آبادان قرار دارد. با احتساب طول آبراه «خور عبدالله»، عراق حداکثر ۸۰ کیلومتر در خلیج فارس ساحل دارد. «بصره»، «ام‌القصر» و «فاو»، سه بندر معروف آن در خلیج فارس و دهانه‌ی اروندرود هستند که به دلیل عمق کم و باتلاقی بودن برای رفت و آمد نفت‌کش‌ها مناسب نیستند.



شکل شماره ۱- مرزها و قلمرو دریایی ایران، عراق و کویت براساس معاهده‌ی الجزایر ۱۹۷۵

این امر یکی از مشکلات ژئوپلیتیکی عراق از نظر اقتصادی، ارتباطی، نظامی و راهبردی محسوب می‌شود، طوری که رفتار سیاسی - نظامی پرجمعیت‌ترین کشور عربی خلیج فارس را تحت تأثیر قرار داده است و از بازیگری آن در این منطقه‌ی ژئوپلیتیک معاونت می‌کند. در واقع، چاره‌جویی برای تنگنای ناشی از کمبود فضای آبی و ساحلی به هدفی آرمانی برای عراق مبدل شده است. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۴: ۲۵۷) از این رو، گسترش خط ساحلی و دسترسی آسان به آب‌های ساحلی خلیج فارس از اهداف راهبردی عراق بوده است عراقی‌ها معتقد هستند، این

مهم از طریق پیوست «خوزستان» ایران به عراق، حاکمیت انحصاری این کشور بر «اروند رود»، در اختیار داشتن کویت یا دست کم حاکمیت بر دو جزیره‌ی کویتی «وربه» و «بویان» امکان‌پذیر است. وضعیت نامساعد کرانه‌ای عراق سبب شده است، تحدید حدود مرزهای دریایی در شمال خلیج فارس که به همکاری و تفاهم ایران، عراق و کویت نیاز دارد، هرگز عملی نشود. در واقع، این کشور به دلیل مشکلات ژئوپلیتیکی انگیزه‌ای برای حل موضوع ندارد و منافع خود را در حل و فصل نشدن آن ارزیابی می‌کند. (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۴۱)

کدهای ژئوپلیتیکی عراق

عراق از آغاز تأسیس خود تا سقوط سلطنت «خاندان هاشمی» کدها و علائق ژئوپلیتیک خود را در دریای مدیترانه پیگیری می‌کرد. حدود ۴۰ سال تلاش حاکمان عراق بر این اساس استوار بود که با ضمیمه کردن «سوریه»، «لبنان»، «فلسطین» و «اردن» به عراق یک کشور بزرگ تحت لوای «خاندان هاشمی» عراق به وجود آورند (ولدانی، ۱۳۸۹: ۵۵). ناممکن شدن چنین امری سیاست‌های عراق را متوجه خلیج فارس کرد. اما واقعیت‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی، عراق را در این سو نیز با بن‌بست روبه‌رو کرد. اما این تغییر نگاه عراق از مدیترانه به خلیج فارس با این تفاوت همراه بود که این بار عراق تلاش داشت علائق، کدها و مکمل‌های ژئوپلیتیکی خود را با رویکردی نظامی پیگیری کند.

اروند رود

«اروند رود» در جنوب‌غربی کشور و هم‌مرز با کشور عراق است که از پیوستن رودهای «دجله»، «فرات» و «کارون» پدید آمده است. این رود پس از طی مسافتی طولانی در محلی به نام «قصبه‌ی فیلیه» به خاک ایران می‌رسد (منصوری، ۱۳۷۶: ۱۶). طول بخش مرزی این رودخانه ۸۴ کیلومتر است. دجله و فرات پیش از پیوستن به کارون در شهر «قرنه» در ۱۱۰ کیلومتری شمال‌غربی آبادان به هم می‌پیوندند. طول اروند رود از قرنه تا ریزشگاه آن در خلیج فارس ۱۹۰ کیلومتر است. ریزشگاه اروند رود بین شهر ایرانی «اروندکنار» و شهر عراقی «فاو» قرار دارد که در نهایت در ۸ کیلومتری جنوب اروندکنار به خلیج فارس می‌ریزد. (پارسا پور، ۱۳۸۹) عرض این رود بین ۴۰۰ تا

۱۰۰۰ متر و عمق آن تا حدود ۱۸ متر متغیر است. بندرهای ایرانی «خرمشهر» و «آبادان» و همچنین بزرگ‌ترین بندر عراق یعنی «بصره» در کناره‌های این رودخانه واقع شده‌اند. این رود «میان‌مشترک» است و طبق قوانین بین‌المللی هر دو کشور حقوق یکسانی در استفاده از آن دارند. با توجه به این‌که نحوه‌ی تعیین خط مرز برای رودخانه‌های مرزی یا به روش خط فرض «مقسم‌المیاه» (خط فرض منصف وسط رودخانه) است یا به روش «تالوگ» (به معنای «خط‌القدر» قابل کشتی‌رانی در حالت جزر کامل) رودخانه‌ی اروند طبق مشخصاتی که دارد باید به روش «تالوگ»^۱ تعیین مرز می‌شد، اما عراق مدعی مالکیت کامل بر همه‌ی رودخانه بود و مرز را ساحل ایران و نه در امتداد خط «تالوگ» می‌دانست که این ادعا فاقد مبنای حقوق بین‌الملل بود. در واقع، با این فرض اروندرود جزء آب‌های داخلی عراق به‌شمار می‌آمد و حق استفاده‌ی ایران برای کشتیرانی، ماهی‌گیری و برداشت آب از این رودخانه باید با اجازه و تصویب عراق و پرداخت عوارض انجام می‌شد. نزدیک به ۱۳ رودخانه در طول مرزهای مشترک ۱۶۰۰ کیلومتری ایران و عراق وجود دارد که در همه‌ی آنها خط منصف به‌عنوان مرز مشترک پذیرفته شده است. ولی عراق این استثنای غیرقانونی را تنها برای اروندرود قائل شده است (پارساپور، ۱۳۸۹). البته ریشه‌ی این ادعای عراق به قرارداد ۱۳ تیر ۱۳۱۶ میان دو کشور ایران و عراق بر می‌گردد که طبق آن حق کشتیرانی در سراسر اروند به استثنای ۵ کیلومتر از آب‌های آبادان تا خط «تالوگ» (با فشار انگلستان) به دولت عراق واگذار شد و مالکیت عراق بر همه‌ی اروند رود به استثنای آن ۵ کیلومتر گسترش یافت (اردستانی، ۱۳۸۷: ۷۱). با کودتای «عبدالکریم قاسم» در ۲۳ تیر ۱۳۳۷ اروند رود به بحرانی حاد در روابط ایران و عراق مبدل شد. این در حالی بود که «حسن البکر» (رهبر کودتاکنندگان علیه حکومت عراق) ادعای حاکمیت مطلق عراق بر اروندرود را مطرح کرد و مقامات بعثی تصمیم گرفتند اسناد و مدارک کشتی‌هایی را که وارد اروند رود می‌شوند بازرسی کنند. به‌دنبال این تصمیم در ۲۶ فروردین ۱۳۴۸ وزارت امور خارجه‌ی عراق آبراه اروند رود را جزء جدایی‌ناپذیر خاک عراق دانست و از ایران خواست پرچم‌های خود را از روی کشتی‌ها پایین بیاورد. در پی این اقدام، دولت ایران در اردیبهشت ۱۳۴۸ عهدنامه‌ی مرزی ۱۳۱۶ را ملغی و تمایل

1- Talweg.

خود را به انعقاد قراردادی مبتنی بر خط «تالوگ» اعلام کرد. بر اثر این رویداد دو کشور با یکدیگر درگیری نظامی پیدا کردند، اما با میانجی‌گری «هواری بومدین» در جریان اجلاس سران اوپک، در این باره توافقاتی انجام گرفت. به موجب عهدنامه‌ی الجزایر و با پذیرش خط «تالوگ» به منزله‌ی خط مرزی دو کشور، عملاً حاکمیت ایران بر اروندرود پذیرفته شد. با این حال، پس از این قرارداد به‌ویژه با فروپاشی نظام شاهنشاهی در ایران، رهبران عراق بارها در سخنان خود خواستار برقراری حاکمیت مطلق آن کشور بر اروندرود شدند و اعلام کردند که می‌خواهند به موضع پیش از سال ۱۹۷۵ برگردند (ولدانی، ۱۳۶۸: ۶۳).

خوزستان

استان «خوزستان» با مساحت ۶۴/۰۷۵ کیلومتر مربع در جنوب‌غربی ایران و در جوار خلیج فارس و اروندرود قرار دارد. «خوزستان» از شمال به استان «لرستان»، از شمال‌شرقی و شرق به استان «چهارمحال و بختیاری»، از شمال‌غربی به استان «ایلام»، از شرق و جنوب‌شرقی به استان «کهگیلویه و بویراحمد»، از جنوب به «خلیج فارس»، و از غرب به کشور «عراق» محدود می‌شود. در این استان از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تا آخرین روز جنگ تحمیلی عملیات‌های گوناگونی برای بازپس‌گیری مناطق اشغال‌شده‌ی ایران انجام شد. در آغاز جنگ شهرهایی چون «سوسنگرد»، «دزفول»، «اندیمشک»، «خرمشهر»، «آبادان» و «اهواز» (مرکز خوزستان) بی‌درپی هدف حملات موشکی و توپخانه‌ی ارتش عراق قرار داشتند. این استان به لحاظ هویت تاریخی خود همواره مورد ادعای عراق بود. در دوران مقارن با حکومت «شاهرخ میرزای تیموری» حکومت‌های محلی غرب ایران تحت حاکمیت «جهانشاه قره‌قویونلو» که شیعه مذهب بود، قرار داشت و حکومت فارس و خوزستان نیز در سلطه‌ی «عبدالله سلطان» نوه‌ی «شاهرخ میرزا» بود. در این زمان که مذهب شیعه در ایران و عراق رواج داشت. فردی به نام «سید محمد مشعشع» در بستر مساعد جامعه‌ی شیعی خوزستان ادعای مهدویت کرد و با استفاده از احساسات مردم قیامی تدارک دید. در این اوضاع و احوال «شاهرخ میرزا» فوت کرد. به دنبال این رخداد، «جهانشاه قره‌قویونلو» ضمن اعلام استقلال قسمت‌های دیگر ایران را تصرف کرد، ولی به دلیل اعتقاد به مذهب شیعه در مورد منطقه‌ی جنوب‌غرب ایران و جنوب‌شرق عراق که یاران «محمد مشعشع» در آنجا نفوذ پیدا کرده بودند، چندان سخت‌گیری نکرد و همین امر موجب گسترش نفوذ

«مشعشعیان» در خوزستان و جنوب شرقی عراق شد و حدود ۷۰ سال به‌طور مستقل در این منطقه حکومت کردند. «مشعشعیان» سرانجام در سال ۱۹۱۴ با حمله‌ی شاه «اسماعیل صفوی» سرنگون شدند. بر این اساس، عراق با استناد به خلأ قدرت دولت مرکزی ایران در دوران «مشعشعیان» و همچنین عرب‌نژاد بودن آنها ادعاهای توسعه‌طلبانه‌ی خود را درباره‌ی تجزیه‌ی خوزستان مطرح می‌کرد. موقعیت سیاسی عشیره‌ی «خزلی‌ها»، به‌ویژه «شیخ خزعل» در خوزستان دوره‌ی قاجار نیز در طرح چنین ادعاهایی مؤثر بود. «شیخ خزعل» با استفاده از نفوذ خود در دربار قاجار و همچنین دوران پراشوب مشروطیت در ایران دامنه‌ی حکمرانی و نفوذ خود در خوزستان را تثبیت کرد. با پایان یافتن جنگ جهانی اول و تجزیه‌ی عثمانی و پدید آمدن کشورهای ترکیه، عراق، کویت و...، شیخ خزعل نیز درصدد تجزیه‌ی خوزستان و حکمرانی بر آن برآمد که با مداخله‌ی ارتش رضا شاه غائله‌ی خزعل پایان گرفت (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۴۶). مجموعه‌ی فعل و انفعالات سیاسی خوزستان زمینه‌ای شد تا عراق طرح ادعاهایش را درباره‌ی این منطقه، به‌ویژه پس از انقلاب ایران مطرح کند و تلاش‌های گسترده‌ای برای تجزیه‌ی خوزستان انجام دهد. مشکلات ناشی از انقلاب و ضعف دولت مرکزی ایران وضعیت مساعدی برای عراق فراهم کرده بود تا مطامع توسعه‌طلبانه‌ی خود را درباره‌ی خوزستان عملی کند. وجود اقلیت عرب خوزستان، این استان را در کانون توجه و مداخلات زمامداران عراق قرار داد، طوری که روابط گسترده‌ی عراق با گروهک‌ها و شیوخ قبایل عرب استان در راهبرد ژئوپلیتیکی این کشور جایگاه ویژه‌ای یافت. عراق می‌کوشید با القای آموزه‌های «پان‌عربیسم» و جذب نواحی عرب‌نشین موجبات جدایی خوزستان را فراهم کند. چنین اقدامی موجب شد تا زمامداران عراق در اشغال خوزستان برای همراهی و کمک اقلیت عرب استان در اهمیت ویژه‌ای قائل شوند. به عقیده‌ی آنان این همراهی سبب می‌شد تا اشغال خوزستان رنگ آزادسازی به‌خود گیرد. از این‌رو، در گام اول عراق سعی در تحریف تاریخ خوزستان می‌کرد که در این خصوص به چاپ نقشه‌هایی از کشور خود اقدام کرد که خوزستان نیز با نام عربستان جزء آن بود. (رشید، ۱۳۸۸: ۲۶)

علائق ژئوپلیتیکی عراق در خوزستان

محدودیت عراق در دسترسی به آب‌های آزاد، گستره‌ی مانور این کشور را در خلیج فارس از نظر نظامی و اقتصادی محدود می‌کرد. تا جایی که از آغاز استقلال عراق دسترسی

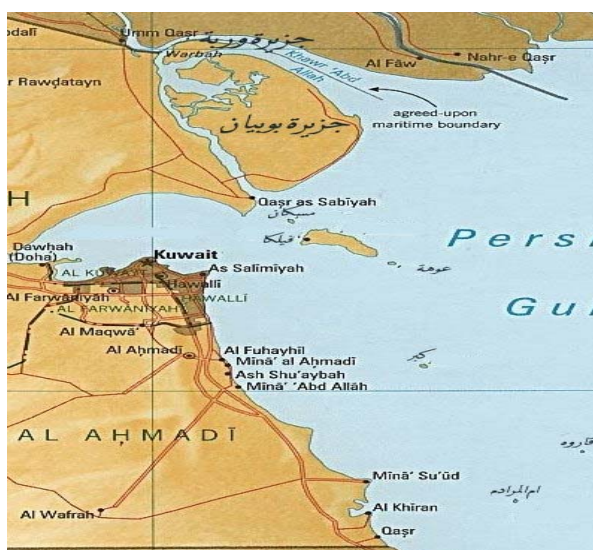
آسان و گسترده به آب‌های خلیج فارس پیوسته در زمره‌ی آرمان‌های رهبران آن کشور قرار گرفت. زمامداران دوران حکومت بعث برای رهایی از این مشکل ژئوپلیتیک همواره چند گزینه پیش روی خود داشتند که یکی از آنها اشغال خوزستان بود. الحاق خوزستان به عراق مزیت‌هایی به این شرح برای این کشور داشت:

- ۱) تسلط بر منابع غنی نفت ایران (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۴)؛
 - ۲) حاکمیت انحصاری بر آب‌های اروندرود؛
 - ۳) تسلط بر منابع مهم آبی همچون رودهای «کارون»، «کرخه»، «دز»، «هندیجان»، «جراحی»، «مارون» و «بهمنشیر»؛
 - ۴) استفاده از مناطق حاصل‌خیز و جلگه‌ای خوزستان.
 - ۵) بهره‌گیری از کانون‌های اقتصادی و نفتی از جمله بندرهای «آبادان»، «خرمشهر»، «ماهشهر» و «امام خمینی (ره)».
 - ۶) افزایش طول کرانه‌ی ساحلی.
 - ۷) تسلط بر اتحادیه‌ی عرب.
 - ۸) تغییر جایگاه عراق در ساختار نظام ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جهانی.
 - ۹) تحکیم مبانی فکری حزب بعث و مشروعیت آن در جهان عرب.
- ویژگی‌های مذکور سبب شد نوک پیکان حملات عراق در جنگ با ایران متوجه استان خوزستان شود.

جزایر «وربه» و «بویان» در کویت

جزیره‌ی بویان در شمال شرقی کویت با حدود ۱۵۰۰ کیلومتر مربع وسعت، بزرگ‌ترین جزیره‌ی کویت است. این جزیره در مدخل «شط‌العرب» قرار دارد و به پایگاه دریایی «ام‌القصر» عراق مشرف است. کم‌ترین فاصله‌ی «بویان» با خاک عراق تقریباً ۲۰ کیلومتر است و فاصله‌ی آن تا آبادان نیز در همین حدود می‌باشد. «بویان» به‌طور تقریبی در ۶۵ کیلومتری جنوب‌غربی دهانه‌ی «خور موسی»، ۱۹۰ کیلومتری شمال‌غربی «خارک» و ۲۵۰ کیلومتری شمال‌غربی «بوشهر» قرار دارد. بخش‌های شمال و شمال‌شرقی این

جزیره که در مجاورت خاک عراق قرار دارد، پست و باتلاقی است. «بویان» را یک پل بتونی به طول ۲۵۰۰ و عرض ۱۹ متر به خاک اصلی کویت متصل کرده است؛ به طوری که، کشتی‌ها می‌توانند از زیر بخشی از این پل که در قسمت جنوبی جزیره «بویان» احداث شده است، عبور کنند. این پل به کویت امکان می‌دهد که در صورت لزوم نیروهای خود را به داخل این جزیره منتقل کند. کویت از مدت‌ها پیش می‌کوشد با استقرار ادوات پدافندی و احداث استحکامات نظامی و حتی ساختمان‌های مسکونی و وسایل تفریحی، حضور خود را در این جزیره اثبات کند. واقع شدن جزیره «بویان» در امتداد جزیره مهم خارک، اهمیت راهبردی این جزیره را دوچندان کرده است. جزیره بسیار کوچک «وربه» نیز در شمال جزیره «بویان» و در فاصله‌ای کم‌تر از ۲۰ کیلومتر از آبادان قرار دارد و به وسیله‌ی باریکه‌ی آبی «خور بویان» از جزیره «بویان» جدا شده است. این جزیره نیز مانند «بویان» مشرف به بندر «ام‌القصر» عراق است، بندری که در زمان «عبدالکریم قاسم» رئیس‌جمهور اسبق عراق تأسیس شد و در سال‌های بعد توسعه یافت (www.garoo.com)



شکل شماره ۲- موقعیت جغرافیایی جزایر وربه و بویان (همان)

علاقه ژئوپلیتیکی عراق در جزایر «وربه» و «بویان»

عراق از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۹۰ به‌طور جدی جزایر «وربه» و «بویان» را مطالبه می‌کرد. این کشور مایل بود که کویت این جزایر را یا به آن کشور واگذار کند یا به‌صورت ۹۹ ساله اجاره دهد. دلیل اصلی توجه عراق به این جزایر، وجود تنگنای فضایی در قلمرو آبی جنوب کشورش است. در واقع، راه‌های دسترسی عراق به خلیج فارس در احاطه‌ی آب‌های ایران و کویت قرار گرفته و دو بندر «بصره» و «ام‌القصر» تحت تأثیر این امر دچار مشکل شده‌اند. با پذیرش خط «تالوگ» در اروند عملاً از اهمیت بندر بصره کاسته شد، زیرا مسیر رفت و آمد کشتی‌ها در اروندرود در سمت ساحل ایران است. بندر ام‌القصر نیز در احاطه‌ی جزایر وربه و بویان قرار دارد و برای دسترسی به این بندر باید از آب‌های کویت عبور کرد. دولت عراق ادعا می‌کرد به دلیل وسعت کم فاقد عمق راهبردی است و نمی‌تواند در برابر حملات خارجی از خود دفاع کند (ولدانی، ۱۳۸۹: ۶۶). به همین دلیل در گذشته همیشه کویت را برای واگذاری جزایر وربه و بویان تحت فشار قرار می‌داد (ولایتی، ۱۳۶۷: ۵۷). در طول جنگ ایران و عراق نیز به دلیل انسداد اروندرود و انهدام اسکله‌های نفتی «البکر» و «الامیه» و سپس «فاو»، راه‌های ارتباطی عراق با خلیج فارس قطع شده و این کشور توانایی اجرای عملیات دریایی را از دست داده بود؛ از این‌رو، عراق به روش‌های گوناگون برای تصرف یا استفاده از این جزیره اقداماتی انجام داد تا ضمن به‌دست آوردن قدرت مانور و اجرای عملیات دریایی به تأسیسات حیاتی جمهوری اسلامی ایران در جزیره‌ی خارک نیز صدمه وارد کند. به‌طور کلی، موارد زیر از جمله عللی هستند که تلاش عراق برای تملک جزایر مذکور را توجیه می‌کنند:

- ۱) باز شدن راه تنفسی عراق و خروج از انزوای محیطی با اتصال به خلیج فارس و آب‌های بین‌المللی؛
- ۲) دستیابی به ساحل مناسب و باکیفیت برای ایجاد تأسیسات و پایانه‌های نفتی و بازرگانی؛
- ۳) گسترش طول ساحلی مرزها در خلیج فارس؛
- ۴) افزودن بر تعداد جزایر و بندرها در حوزه‌ی اقتصادی خلیج فارس؛
- ۵) افزایش عمق راهبردی کشور در برابر تهدیدهای نظامی.

کدهای ژئوپلیتیک و راهبردهای جنگ طلبانه

حمله‌ی نظامی به ایران

وقوع انقلاب اسلامی در ایران روند اجرای مفاد عهدنامه‌ی الجزایر و تعیین مرزهای آبی - خاکی ایران و عراق را متوقف کرد. (سجادپور و مقدم، ۱۳۸۸: ۲۰) در وضعیت جدید به مرور زمان سیاست خارجی دو کشور ماهیتی تهاجمی به خود گرفت. نگرانی صدام از بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران در جامعه‌ی مستعد عراق و همچنین مهیا شدن فرصتی تاریخی برای جبران تحقیر حاصل از امضای قرارداد الجزایر، حکومت صدام را به‌سوی رویارویی با ایران سوق داد. علاوه بر این، از آن‌جا که انقلاب اسلامی ایران سطوح قدرت در خاورمیانه را دگرگون کرده بود، عراق می‌کوشید در محیط ژئوپلیتیکی جدید اهداف و آمال سیاسی خود را نیز پیگیری کند. این کشور پس از سرخوردگی چندین ساله در موضوع الحاق کویت به خاک خود این بار متوجه خاک ایران شد. از این‌رو، همگام با تحولات و دگرگونی‌های سیاست داخلی و خارجی ایران، تنش‌های سیاسی عراق نیز شدت می‌یافت و این کشور زمینه را برای برخورد با ایران فراهم می‌کرد.

تحولات و تحرکات سیاسی - نظامی عراق قبل از حمله به ایران

چهار روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی اولین واکنش سیاسی عراق در برابر انقلاب ایران در سخنان «سعدون حمادی» وزیر خارجه نمایان شد. وی در مصاحبه‌ای گفت: «عراق به ثبات ایران تا آن‌جا علاقه‌مند است که این کشور با اعراب، به‌ویژه عراق روابط دوستانه برقرار کند و در امور عراق دخالت نکند. همچنین از سیاست استیلاجویی در خلیج فارس دست بشوید و به تمامیت ارضی دو کشور احترام بگذارد» (روزنامه‌ی اطلاعات: ۱۳۵۷/۱۲/۲۶). اما با گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب، حملات سیاسی عراق به ایران آغاز شد و روزنامه‌ی «الثوره» ارگان حزب بعث عراق در خرداد سال ۱۳۵۸ سه روز متوالی ضمن اعلام حمایت از اقلیت عرب‌نژاد ایران به رهبران انقلابی ایران اخطار کرد که راه و روش شاه مخلوع را دنبال نکنند، زیرا این امر برای‌شان گران تمام می‌شود و تأکید کرد که بازوی انقلاب عراق بلندتر از

آن است که به تصور آید (همان: ۱۳۵۸/۳/۲۶). «طاهر توفیق» عضو رهبری ملی حزب بعث عراق نیز ضمن نکوهش ایران در برابر عراق گفت: «سیاست ایران معرف یک معارضه‌ی جدی علیه احساسات ملت‌های عرب است و تهدیدی جدی در روابط دو کشور محسوب می‌شود» (همان: ۱۳۵۸/۴/۱۰). عراق با تمرکز بر وضعیت سیاست خارجی ایران به‌ویژه موضوع امریکا، بر حجم تنش با ایران می‌افزود، طوری که یک روز پس از لغو قراردادهای تسلیحاتی ۹ میلیاردی ایران با امریکا (شامل خرید جنگنده‌های اف ۱۶، آواکس و ناوشکن جنگی، شرکت‌های بل هلی کوپتر، بوئینگ و گروین) «لطیف جاسم» وزیر اطلاعات عراق ایران را به بی‌عدالتی در حق اقلیت عرب زبانش متهم کرد (همان: ۱۳۵۸/۵/۲۱).

ترس حکومت‌های عربی از تأثیرات انقلاب ایران در تحرک جنبش‌های ضد حکومتی عراق را به آن داشت تا خود را ناجی اعراب معرفی کند و با استفاده از این نقش دشمنی با ایران را مشروع جلوه دهد. در همین خصوص و به‌دنبال تظاهرات شیعیان در بحرین و کویت، صدام در مهر سال ۱۳۵۸ با لحنی اخطارگونه خطاب به ایران گفت: «قدرت عراق علیه هر کشوری که بخواهد به حاکمیت کویت یا بحرین تجاوز کند و یا به مردم و یا تمامیت ارضی آن کشورها آسیب رساند، به‌کار می‌رود. ما حاضریم با هر کسی که بخواهد با ما بجنگد با او بجنگیم. هر کسی که بخواهد دشمن عراق و دشمن ملت عرب باشد ما مانند نیزه‌های نوک تیزی خواهیم بود که برای جنگیدن با او آماده هستیم.» او روز بعد نیز در دانشگاه «مستنصریه» - محل سوءقصد به «طارق عزیز» - گفت: «خون پاکی که در مستنصریه به زمین ریخت بدون انتقام نخواهد ماند.» سپس سه بار سوگند یاد کرد که انتقام خون کشته شدگان واقعه‌ی «مستنصریه» را خواهد گرفت و تأکید کرد: «ملت ما آماده است برای دفاع از افتخار و حاکمیت خود و همچنین برای صلح بین مردم عرب بجنگد.» وی همچنین درباره‌ی جنگ قادسیه گفت: «در آن [جنگ] امپراتوری ساسانیان از اعراب شکست خورد.» (Wright 1980: 319) با این حال، اولین اظهارنظر جدی یک مقام رسمی دولت عراق اظهارات سفیر عراق در بیروت بود که در مصاحبه با روزنامه‌ی النهار در ۸ آبان سال ۱۳۵۸، گفت: «ایران باید کلیه‌ی حقوق عراق در شطالعرب را به‌طور داوطلبانه برگرداند» (پارسادوست: ۲۴۴).

به فاصله‌ی کوتاهی پس از اشغال سفارت امریکا در ایران سرکنسول‌گری ایران در بصره به دست مأموران عراقی اشغال شد و سفیر ایران در بغداد رسماً خواستار بسته شدن سرکنسول‌گری‌های عراق در خرمشهر و کرمانشاه و سرکنسول‌گری‌های ایران در بصره و کربلا شد (اطلاعات: ۵۸/۸/۱۶). عراق در هر تنشی با ایران، خواسته‌ی ارضی خود در مورد اروندرود را نیز به طور شفاف بیان می‌کرد. برای مثال، حدود دو ماه پس از تنش‌های مربوط به کنسول‌گری ایران در بصره، وزیر اطلاعات عراق در مصاحبه‌ای با نشریه‌ی «المستقبل» چاپ پاریس از ایران دعوت کرد که پیشنهاد تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را بپذیرد. وی گفت که تمدید قرارداد برای عراق مطلوب نیست و ایران باید درباره‌ی آن تجدیدنظر کند. همچنین شط‌العرب بدون تردید یک رودخانه‌ی عربی است و ایران باید جزایر سه‌گانه را به امارات پس بدهد (همان: ۵۸/۱۰/۸). صدام نیز در ادامه‌ی حملات لفظی خود به ایران، در فروردین سال ۱۳۵۹ با صراحت خواستار به رسمیت شناختن عربستان (خوزستان) به عنوان یک منطقه‌ی عربی شد. به دنبال سخنان صدام، «طه یاسین رمضان» نیز در اردیبهشت همان سال در سخنانی بر پابندی کشورش در گرفتن حق ملت عربستان (خوزستان) تأکید کرد. در همان ماه صدام در واکنشی دیگر، در مجمع شورای ملی عراق گفت که هیچ‌وقت رسالت خود و مفهوم آن را از یاد نبرده‌ایم. ما فریاد زنان عربی را که در عربستان (خوزستان) به سر می‌برند، از یاد نخواهیم برد.

به موازات اظهارات و واکنش‌های خصمانه‌ی سیاسی مقاومت عراق و همگام با وضعیت سیاسی داخلی و خارجی ایران، تحركات نظامی این کشور نیز سامان می‌گرفت. به‌گواه اسناد تاریخی، تحركات نظامی عراق در مرز ایران از قبل پیروزی انقلاب شدت گرفته بود؛ طوری‌که بختیار آخرین نخست‌وزیر محمدرضا شاه در واکنش به گزارش‌های ژاندارمری کل کشور در مورد نقل و انتقال ادوات نظامی برخی کشورهای همسایه به مرزهای ایران گفت: «هنگامی‌که در کشوری بحران داخلی وجود دارد، این‌گونه مسائل طبیعی است، ولی نگران تجاوز رسمی به ایران نیستیم» (اطلاعات: ۵۷/۱۱/۲). «آسوشیندپرس» نیز در این باره گزارش داد که جمهوری سوسیالیستی عراق به نقل و انتقال ادوات و تجهیزات نظامی در مرزهای ایران دست زده است

(همان: ۵۷/۱۱/۳). حدود یک ماه بعد، چندی پس از فرار شاه از ایران در ۸ بهمن هلی‌کوپترها و هواپیماهای عراقی منطقه‌ی مرزی «سیرین» را که بین شهر مرزی «بانه» در ایران و آبادی «شوط» واقع شده است، بمباران کردند که ۱۵ نفر در این حمله کشته شدند (همان: ۵۷/۱۲/۸). علاوه بر این، صدام در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۹ (یک ماه و سیزده روز پس از حمله به ایران) در یک سخنرانی به آمادگی قبلی ارتش عراق برای حمله به ایران اعتراف کرد و گفت: «برداران نظامی در گذشته به من و رهبری نزدیک شدند و پیشنهادها و توصیه‌هایی در مورد وضع ایران دادند. برای ما طبیعی بود که به حال آماده‌باش باشیم. ما با هوشیاری مراقب همسایگان خود هستیم و طرح عملیاتی برای هر کدام از آنها داریم تا در صورتی که یک همسایه بخواهد به ما تجاوز نماید آن‌را به مورد اجرا بگذاریم. این طرح‌ها در گذشته‌ی خیلی دور تهیه شده‌اند» (پارسا دوست: ۵۸۵).

همان‌گونه که ذکر شد به هر میزانی که بر شدت تنش‌های ایران با غرب به‌ویژه امریکا افزوده می‌شد، دامنه‌ی تحرکات نظامی عراق نیز شدت می‌یافت. از این‌رو، چندی پس از آن‌که «ابراهیم یزدی» وزیر خارجه‌ی ایران اعلام کرد که قرارداد دوجانبه‌ی نظامی ایران و امریکا لغو می‌شود (اطلاعات: ۵۸/۲/۳۱)، هلی‌کوپترهای عراقی کمابیش دو هفته بعد، چندین پرواز شناسایی بر فراز «خسروآباد» آبادان انجام دادند و پاسگاه‌های مرزی خود را در طول مرزهای خرمشهر و اروندرود تقویت کردند (همان: ۵۸/۳/۱۲). همچنین روز بعد از تعرض هوایی مذکور، «مدنی» استاندار خوزستان به قاچاق اسلحه از عراق به خوزستان اشاره می‌کند (همان: ۵۸/۳/۱۳). از این به بعد حملات هوایی این کشور به‌طور مداوم ادامه یافت طوری که در ۱۶ بهمن سال ۱۳۵۹ چهار جنگنده‌ی عراقی دهکده‌های مرزی ایران را بمباران کردند و ده‌ها کشته بر جای گذاشتند (همان: ۵۸/۳/۱۶). چهار روز پس از این عملیات، دو هواپیمای «سوخو» از طریق مرز هوایی «اورامانات» وارد حریم هوایی ایران شدند و ضمن شکستن دیوار صوتی تا عمق ۹۰ کیلومتری خاک ایران به تجسس پرداختند (همان: ۵۸/۳/۲۰). سه روز بعد نیز دو هواپیمای سوخوی دیگر یکی از روستاهای حومه‌ی اورامانات را بمباران کردند (همان: ۵۸/۴/۲۳).

در ادامه‌ی تجاوز عراق به ایران، در ۲۳ آبان سال ۱۳۵۸ دو هلی‌کوپتر عراقی در منطقه‌ی «نوسود» به حریم هوایی ایران تجاوز کردند و مدت نیم ساعت در مناطق مرزی ایران پرواز کردند (همان: ۵۸/۸/۲۳). در همین روز حکومت عراق، ایرانیان مقیم این کشور را به نوار مرزی آورد و آنها را در وضعیت نامناسبی رها کرد (همان: ۵۸/۸/۲۳). میزان حملات عراق به مناطق مرزی ایران به حدی بود که سرانجام با واکنش «صادق قطب‌زاده» وزیر خارجه‌ی ایران مواجه شد. وی گفت که: «عراق برخلاف ضوابط همسایگی در خط امپریالیسم (امریکا و رژیم صهیونیستی) قرار دارد و در برخی نقاط مرزی به ایران حمله کرده است» (همان: ۵۸/۹/۱۲). سه روز بعد از واکنش وزیر خارجه‌ی ایران، عراق در دو اقدام دیپلماتیک و نظامی به اظهارات وزیر خارجه‌ی ایران پاسخ داد. در این روز هم‌زمان با تجاوز دو هواپیمای جنگنده‌ی عراقی به حریم هوایی ایران. «سعدون حمادی» نیز در یک یادداشت اعتراضی به سفیر ایران در بغداد، ایران را به نقض مقررات اخلاقی و سنتی دیپلماتیک متهم و تهدید کرد که همه‌ی اعضای هیأت دیپلماتیک خود را از تهران فراخواهد خواند، مگر آن‌که ایران حمله به سفارت عراق و دیپلمات‌های آنرا پایان دهد (همان: ۵۸/۹/۱۵). سرانجام شدت تنش‌ها به جایی رسید که روابط ایران و عراق به سطح کاردار تقلیل یافت. همچنین در این روز یک هواپیمای میگ عراقی که با چهار هلی‌کوپتر همراهی می‌شد به حریم هوایی ایران در منطقه‌ی مرزی «سومار» تجاوز کرد و با شلیک دو بمب به سوی تأسیسات نفتی منطقه‌ی سومار از منطقه خارج شد (همان: ۵۸/۱۲/۱۸). در اوج اختلافات ایران و امریکا، سعدون حمادی با ارسال پیامی به «کورت والد‌هایم» دبیر کل سازمان ملل اشغال جزایر سه‌گانه به دست ایران را به رسمیت نشناخت و با غیرقانونی خواندن این اقدام از ایران خواست تا به توسعه‌طلبی، تهاجمات و تهدیدهای خود پایان دهد و حاکمیت و استقلال کشورهای عربی احترام بگذارد. وزارت خارجه‌ی عراق نیز یک دیپلمات ایرانی را اخراج کرد. همچنین استانداری ایلام اعلام کرد که قریب به پانزده هزار شیعه‌ی عراقی به وسیله‌ی کامیون به مرز «دهلران» آورده شدند و در وضعیت اسفناکی رها شدند (همان: ۵۹/۱/۱۸). اما در روزی که رابطه‌ی دیپلماتیک ایران و امریکا قطع شد، عراقی‌ها با آتش توپ و خمپاره‌اندازها «نفت شهر» را زیر آتش گرفتند. در منطقه‌ی «باویس» نیز نیروهای سپاه با عراقی‌ها درگیر شدند و نقاط اشغالی

را پس گرفتند. متأثر از این رویدادها، «ظهیرنژاد» فرماندهی ژاندارمری کل کشور به همهی پاسگاه‌های ژاندارمری در مرز ایران و عراق آماده‌باش کامل داد (همان: ۵۹/۱/۱۹). همچنین ارتش عراق تحت تأثیر اوضاع داخلی ایران، «قصر شیرین» و پاسگاه‌های مرزی را به توپ بست و اطراف «سردشت» به وسیله‌ی هواپیماهای عراقی بمباران شد (همان: ۵۹/۴/۱۷). دو ماه بعد نیز درگیری گسترده‌ای در سرتاسر نوار مرزی قصر شیرین بین نیروهای مهاجم عراق و نیروهای ارتش ایران و سپاه پاسداران و مأموران ژاندارمری رخ داد (همان: ۵۹/۶/۶). همچنین دو روز بعد بر اثر حمله‌ی عراق به شهرهای «نفت شهر» و «خسروی» عده‌ای غیرنظامی شهید و مجروح شدند. ایران در واکنش به این اقدام عراق با استفاده از آتش توپ به شهرهای «منظریه» و «خانقین» حمله کرد (همان: ۵۹/۶/۱۵). در روزهای پایانی شهریور کمابیش سرتاسر نوار مرزی ایران و عراق زیر آتش قرار می‌گرفت. طبق گزارش روابط عمومی ستاد مشترک ارتش، عملیات منطقه‌ی غرب کشور، در سراسر مرز ایران و عراق درگیری وجود داشت و نفت شهر زیر آتش شدید توپ‌های عراق و نیروی هوایی این کشور بود (همان: ۵۹/۶/۱۹). در واکنش به عملیات آتشباری نیروهای ایران روی شهر «زرباطیه» عراق که محل تجمع ارتش عراق و انبار مهمات آنها بود، ارتش عراق مقابل نوار مرزی استان ایلام با چند لشکر صف‌آرایی کرد (همان: ۵۹/۶/۲۲). سرانجام پس از ماه‌ها تنش سیاسی - نظامی بین ایران و عراق وزارت خارجه‌ی عراق در یادداشتی مورخ ۲۶ شهریور سال ۱۳۵۹ قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را لغو و صدام با ادعای حاکمیت مطلق عراق بر اروندرود (شط‌العرب)، آنرا در برابر دوربین‌های تلویزیون پاره کرد (حسینی: ۱۳۸۷: ۶). چند روز پس از این رویداد، نبردی سنگین در طول کانال اروندرود از دهانه تا آخر خرمشهر و همچنین در مرزهای خشکی استان خوزستان در گرفت که در آن توپ تانک، موشک و انواع جنگ‌افزارهای سنگین به‌کار گرفته شد. دامنه‌ی این نبرد به ترمینال خرمشهر و فرودگاه آبادان نیز کشیده شد (اطلاعات، ۵۹/۶/۳۱). یک روز بعد از این نبرد زمینی، هواپیماهای عراقی با ورود غیرمنتظره به آسمان «کرمانشاه»، «شیراز»، «همدان»، «تبریز»، «ارومیه»، «شهرکرد»، «بوشهر» و «تهران»، فرودگاه‌ها و پایگاه‌های نظامی این شهرها را بمباران کردند (همان، ۵۹/۷/۱). و بدین ترتیب، جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق با حمله‌ی عراق به ایران آغاز شد.

به‌طور کلی، ماهیت ادعاهای عراق در آن زمان دو جنبه‌ی اصلی داشت؛ توانمندی‌های عراق در کنار ضعف‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی آن و یکی شدن اهداف این کشور با ایالات متحده در برخورد با انقلاب اسلامی در مجموع وضعیتی را به‌وجود آورد که زمینه و بستر جنگ را آماده کرد. عراق با استفاده از این موقعیت در تلاش برای جبران ضعف‌های گذشته و تحقق اهداف خود برآمد. (ثانی‌نژاد، ۱۳۷۳: ۲۱۷)

حمله به کویت

سابقه‌ی تاریخی ادعاهای ارضی عراق در برابر کویت را باید در قرارداد ۲۹ ژوئیه‌ی ۱۹۱۳ جستجو کرد. به موجب این قرارداد که بین «عثمانی» و «بریتانیا» به امضا رسید، کویت به منزله‌ی ایالتی خودمختار با پرچم خاص خویش به رسمیت شناخته شد. علاوه بر آن، مرزهای کویت با عراق که همین مرزهای کنونی هستند، تعیین گردید. تا این زمان، کویت به‌طور رسمی بخشی از امپراتوری عثمانی بود، ولی طبق قرارداد ۱۸۹۹ منعقد بین بریتانیا و کویت تحت کنترل بریتانیا قرار گرفت. بعدها در جریان جنگ جهانی اول که متصرفات خاورمیانه‌ای عثمانی از جمله عراق از آن جدا شدند، بریتانیا کویت را به‌عنوان امارتی مستقل به رسمیت شناخت. اما عراق در طول سال‌های بعد همواره با این ادعا که کویت از توابع استان بصره بوده است، آن را بخشی از خاک خود می‌دانست (ولدانی، ۱۳۸۹: ۵۵). از نظر تاریخی عراق هیچ‌گاه استقلال کویت را به‌طور کامل نپذیرفت. «عبدالکریم قاسم» رئیس‌جمهور وقت عراق، پس از اعلام استقلال کویت در سال ۱۹۶۱، اعطای استقلال به این کشور از طرف انگلستان را جعلی خواند و کویت را جزء لاینفک عراق و بخشی از استان بصره دانست. عراقی‌ها در زمان «عبدالسلام عارف» استقلال و حاکمیت کویت را به رسمیت شناختند، اما هرگز راضی به حل اختلافات مرزی فیما بین نشدند. کوشش بغداد برای تصرف کویت یا پیوستن این کشور به عراق زمانی تشدید گردید که نفت در کویت کشف شد و به‌مرحله‌ی صدور رسید. از آن‌هنگام گرایش روزافزونی برای سیطره بر ثروت نفتی و مالی کویت پدید آمد. عراق بارها کویت را متهم کرد که این کشور بر سهمیه‌ی نفت عراق از حوضچه‌ی نفتی «رومیله» واقع در مرز دو

کشور چنگ انداخته است و حاضر نیست با اجاره یا فروش جزایر وره و بویان به عراق، راه دریا را برای بغداد بگشاید و منافع اقتصادی و راهبردی آنرا از این نظر تأمین کند (مرکز مطالعات و پژوهش‌های کویت، ۱۳۸۱: ۲۲۱). در چنین فضای روانی - تبلیغاتی بود که صدام مخالفت خود را با خطوط مرزی عراق - کویت - که بریتانیا در سال ۱۳۰۱ حدود آن را تعیین کرده بود - اعلام کرد. وی بر این باور بود که این وضعیت سبب عدم دسترسی عراق به دریا شده است (Cleveland, 1999: 464). از سوی دیگر، اصرار کویت بر دریافت وام‌هایی بی‌بهره‌ای که در خلال جنگ هشت ساله به بغداد پرداخت شده بود (Baker & Hamilton, 2006: 24)، در تشدید تعارض میان دو دولت به‌عنوان متغییر تسهیل‌گر نمایان شد. نمایندگان عراق و کویت برای رفع اختلافات در زمینه‌ی وام‌ها و بدهی‌های عراق ۱۰ مرداد سال ۱۹۹۰ در ریاض به گفتگو پرداختند تا راه‌حلی پیدا کنند. همان روز حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر در بغداد با صدام دیدار کرد و از او قول گرفت که به کویت حمله نکند. گزارش‌های منتشر شده حکایت از آن داشت که نماینده‌ی کویت در گفتگوهایش موافقت کرده بود که دولت وی با پرداخت یک میلیارد دلار به بحث پایان دهد. نماینده‌ی عراق این پیشنهاد را رد کرد و خواستار پرداخت همه‌ی مبلغ مورد ادعا شد. نماینده‌ی کویت گفتگو را نیمه‌تمام گذاشت و پرخاش‌کنان در را به هم کوبید و به کشورش بازگشت. این موضوع خشم عراق را برانگیخت و ساعاتی پس از این رخداد، به کویت حمله کرد. مدتی بعد عراق شیخ‌نشین کویت را استان نوزدهم خود خواند و نام آن را به «الکاضمه» تغییر داد (مجتهدزاده، ۱۳۶۱: ۲۲). از زمان تأسیس سازمان ملل (۱۹۴۵) این نخستین‌بار بود که سرزمین یکی از دولت‌های عضو به‌زور ضمیمه‌ی کشور دیگر می‌شود (BAKHASHAB, 1998). هرچند عراق در گذشته فقط خواستار واگذاری بخش‌هایی از خاک کویت به عراق شده بود؛ اما در نهایت هدفش الحاق کامل کویت به عراق بود. عراق همواره امیدوار بود که از طریق انضمام کویت بر معضلات ژئوپلیتیکی خود در منطقه‌ی خلیج فارس فائق آید؛ چراکه بدون غلبه بر آنها، امکان برخورداری از یک موقعیت برتر در خلیج فارس وجود نداشت. تهاجم عراق به کویت سند گویایی است که نشان می‌دهد زمامداران بغداد برای گریز از تنگناهای ژئوپلیتیکی خود می‌کوشیدند.

بازساخت انگاره‌های ژئوپلیتیکی در عراق نوین

عراق جدید، قرارداد الجزایر و آرمان شط‌العرب

با سقوط حکومت بعث در عراق و روی کار آمدن حکام جدید انتظار می‌رفت که سیاست خارجی عراق در خصوص ارون‌دروود تغییر عمده‌ای داشته باشد، زیرا رهبران جدید بیش‌تر از هم‌پیمانان ایران در زمان حکومت سابق بودند و به‌لحاظ مذهبی و سیاسی قرابت‌های بسیاری به یکدیگر داشتند، اما به‌نظر می‌رسد موضوع ارون‌دروود همچنان به‌عنوان یک چالش ملی بر مناسبات دو کشور سایه افکننده است، چراکه با سرنگونی حکومت بعث، حاکمان جدید عراق به نوعی همچنان همان ادبیات سیاسی دوران بعث را در خصوص لغو یا تغییر مفاد پیمان الجزایر مطرح می‌کنند که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

«جلال طالبانی» رئیس‌جمهوری عراق در مصاحبه با روزنامه‌ی «الحیات» گفت: «قرارداد الجزایر پیش از این میان صدام و شاه ایران امضا شده بود و بین دو کشور ایران و عراق نبوده است. وی ضمن تأکید بر این‌که خواهان روابط خوب با تهران است، گفت: ما توافقنامه‌ی الجزایر را لغو شده می‌دانیم و آن را قبول نداریم». طالبانی تصریح کرد که مخالف برخی بیانیه‌های مشترک با ایران است که در متون آن، توافقنامه‌ی الجزایر درج شده است و ادامه داد تاکنون نیز برخی از بیانیه‌های مشترک را تنها به این دلیل که در آنها به این توافقنامه اشاره شده، امضا نکرده است (www.daralhayat.com, 2007). به‌دنبال اعتراض تهران وی ناچار به اصلاح گفته‌های خود شد و اعلام کرد که این قرارداد را به‌طور یک‌طرفه نمی‌توان لغو کرد، اما هیأتی روانه‌ی تهران خواهد شد تا در این باره به مذاکره با ایران بنشینند. متأثر از تنگناهای ژئوپلیتیکی عراق و جو روانی ایجاد شده است از تمایل بسیاری از جریان‌های سیاسی عراق، طالبانی در گفتگو با الحیات (ضمن اشاره به روابط خوب دو کشور، بار دیگر مخالفت خود با قرارداد الجزایر را اعلام کرد و گفت: «من فکر می‌کنم که روابط ایران و عراق طبیعی و خوب است. البته در برخی موارد از جمله مسائل مرزی، اجرای قرارداد الجزایر و موضوع آب اختلافاتی وجود دارد» (www.daralhayat.com, 2010).

واکنش‌ها و ادعاهای مطرح شده در مورد قرارداد الجزایر تنها محدود به رئیس جمهور عراق نبوده است، بلکه طیف وسیعی از سیاستمداران و نمایندگان مجلس عراق را نیز شامل می‌شود. برای مثال، «هوشیار زیباری» وزیر خارجه‌ی عراق گفته است که: «بزرگ‌ترین پرونده‌ی عراق در وزارت خارجه مربوط به ایران است. وی مدعی است که اجرای قرارداد الجزایر، مطالبات مربوط به جنگ هشت ساله، رودهای مرزی، مناطق مین‌گذاری شده، نقاط مرزی مورد اختلاف و هواپیماهای عراقی موجود در ایران، تنها بخشی از مسائلی است که مجلس عراق باید برای آنها برنامه‌هایی را طراحی کند». وزیر خارجه‌ی عراق در سخنان خود تأکید کرد که ایران و عراق بر سر تعیین مرزهای زمینی و دریایی خود، از جمله اروندرود اختلاف دارند و تلاش‌های مخفیانه و درازمدت عراق برای متقاعد کردن ایرانی‌ها درباره‌ی ضرورت دست کشیدن از قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و بستن قراردادی جدید با ایران به نتیجه نرسیده است. زیباری ادامه داد: «درباره‌ی مسائلی که در قرارداد الجزایر از آن سخنی به میان نیامده است، حاضر به گفتگو نیستیم. وی مدعی شد: در سه سال اخیر، ایرانی‌ها را به پذیرش برخی موارد مربوط به مرزها، خارج از چارچوب قرارداد الجزایر ترغیب کرده‌ایم (www.al-sharq.com, 2009).

«محمد الحجاج حمود» معاون (وقت) وزیر خارجه‌ی عراق نیز تصریح کرده است که: «قرارداد ۱۹۷۵ اهمیت دارد، اما از نظر عراق ملغی است و موضوع گفتگوی طرفین نخواهد بود». وی در عین حال افزود: «البته می‌توان به توافقی در این باره دست یافت». حمود همچنین تأکید کرد: «برخی مسائل حل نشده میان عراق و ایران وجود دارد که تلاش می‌کنیم از طریق مذاکره آنها را حل کنیم. ما اکنون توافق کرده‌ایم که درباره‌ی حل مشکل شط‌العرب (اروندرود) به دلیل انحراف از مجرای قدیمی آن و غرق کشتی‌ها و عوامل طبیعی دیگر، مذاکره کنیم». معاون وزیر خارجه‌ی عراق تأکید کرد: «عراق با طرف ایرانی برای تشکیل یک کمیته‌ی مشترک به منظور بازگرداندن رودخانه‌ی اروندرود به مجرای قدیمی آن و ترسیم حدود مرزها توافق کرده است و ما به بازسازی استحکامات مرزی برای رفع برخی از مشکلات مربوط به خط مرزی نیازمندیم» (www.alforattv.net, 2008). پس از مناقشه‌ی مرزی بر سر چاه‌های نفت در منطقه‌ی مرزی «فکه»، «علی‌الدبایع» سخنگوی (وقت) دولت عراق گفت که: «قانونگذاران عراقی

برای تجزیه و تحلیل قرارداد الجزایر و تجدیدنظر درباره‌ی آن تلاش خواهند کرد تا چشم‌انداز روشنی به‌سوی صلح که پس از جنگ ایران و عراق حاصل نشد، به‌دست آید» (www.Cnn.com, 2009). به‌دنبال بروز تنش در منطقه‌ی فکه و آرایش نظامی در مرزهای مشترک، «اسامه النجیفی» رئیس کمیسیون (وقت) نفت و گاز مجلس عراق نیز تأکید کرد که: «پرونده‌ی مربوط به مرزهای ایران و عراق و قرارداد الجزایر به سازمان ملل بازگردانده خواهد شد تا موضوع از طریق این نهاد بین‌المللی حل و فصل شود». النجیفی اضافه کرد که: «پارلمان عراق و به‌طور ویژه کمیسیون نفت و گاز تا فرستادن این پرونده به سازمان ملل متحد، به تلاش‌های خود ادامه می‌دهد و مجلس خواهان حل و فصل سیاسی این موضوع است» (www.aawsat.com, 2010).

«عبداللطیف عبدالرشید»، وزیر (وقت) امور آب دولت عراق نیز درباره‌ی رودخانه‌های مرزی دو کشور گفت: «اختلافات بسیار مهمی درباره‌ی استفاده از رودخانه‌های مرزی بین عراق و ایران وجود دارد که باید برطرف شود تا عراق از حق طبیعی خود در بهره‌گیری از این منابع آبی باز نماند. ما با همسایه‌ی خود ایران، منافع مشترک مرزی و آبی داریم، اما ایران با اجرای برخی طرح‌ها، موجب تغییر مسیر رودخانه‌های شده است که باید به عراق وارد می‌شد. او همچنین مدعی شد: «ایران مسیر کارون، اروند و کرخه را به‌گونه‌ای تغییر داده است که آبی به عراق وارد نمی‌شود»، (www.tabnak.ir, 1388) وی تأکید کرد که: «ایران تاکنون به هیچ‌کدام از انتظارات آبی عراق پاسخ نداده است» (Angell) (2003). «عبدالستار سلطان»، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه بغداد معتقد است که عهدنامه‌ی الجزایر در همان شامگاه جنگ ایران و عراق در سپتامبر ۱۹۸۰ لغو شد. بنابراین، عراق این قرارداد را از نظر قانونی باطل می‌داند است (www.aljazeera.net, 2010).

«محمود عثمان»، از نمایندگان کرد مجلس عراق نیز گفت که: «حکومت سابق عراق قرارداد ۱۹۷۵ را به‌منظور حذف تهدید جنبش‌های کردی منعقد کرده بود. یکی از بندهای قرارداد ۱۹۷۵ تعقیب کردها در منطقه‌ی تحت حاکمیت عراق و ایران است که باید هرچه سریع‌تر این بند از قرارداد الجزایر حذف شود». همچنین او بر این باور است که چون ایران بر ۲/۳ اروندرود و عراق بر ۱/۲ آن حاکمیت دارد، باید قرارداد

جدیدی بسته شود. (www.en.aswataliraq.info, 2008). وی مدعی شد که عهدنامه‌ی الجزایر اعتبار خود را از دست داده است چون صدام آن را در طول جنگ ایران و عراق پاره کرد (www.cnn.com, 2009).

«حسین الفلوجی»، از نمایندگان سنی مجلس عراق نیز بر این اعتقاد است حفظ اعتبار عهدنامه‌ی الجزایر به سود ایران و عراق نیست، بلکه باید مذاکرات دو جانبه‌ی جدیدی انجام شود که تضمین‌کننده‌ی صلح باشد. او معتقد است که جنگ ایران و عراق عهدنامه را منسوخ کرده است و تأکید کرد که همه‌ی کشورها بعد از هر جنگی توافقنامه و عهدنامه‌ی جدیدی امضا می‌کنند. بر این اساس، او سه گزینه فراروی ایران قرار داد:

(۱) لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر؛

(۲) تغییر مفاد قرارداد الجزایر به گونه‌ای که حقوق دو طرف را شامل شود؛

(۳) لغو قرارداد ۱۹۷۵ و انعقاد قرارداد جدید (www.en.aswataliraq.info, 2008).

بر این اساس، سیاستمداران عراقی معتقدند که قرارداد الجزایر باید مورد تجدیدنظر (لغو یا اصلاح) قرار گیرد. این در حالی است که در حقوق بین‌المللی، اصل تداوم معاهده و خصوصیت لایتغیر بودن آن از اصول قطعی، دائمی و ثابت محسوب می‌شود و این اصول از اصول ذاتی مفاد تشکیل‌دهنده‌ی عهدنامه‌های مرزی است. بنابراین، استناد به اصل تغییر فاحش اوضاع و احوال در معاهدات مرزی جایز نیست و ملغی کردن این گونه عهدنامه‌ها یا تعلیق مفاد یا انقضای اصول آن مردود تلقی می‌شود (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

بندر «مبارک» و تنش با کویت

واکنش حکومت جدید عراق در برابر ایران تنها به اظهارات دیپلماتیک و اعتراض به عهدنامه‌ی الجزایر انجامید، اما سیاست خارجی این کشور در مقابل کویت همسایه‌ی کوچک و ضعیف‌تر خود حالت تهاجمی به خود گرفت و در قالب تهدید موشکی آشکار شد. برخورد سه موشک اسکاد به منطقه‌ی نفت خیز در مرز عراق و کویت در ۴ شهریور سال ۱۳۹۰ موج گسترده‌ای از تنش‌های سیاسی را در دو کشور ایجاد کرد. مقامات عراقی هدف این موشک‌ها را اردوگاهی در خاک عراق بیان کرده‌اند، اما کویت هدف حمله را تأسیسات نفتی خود در جزیره‌ی بوبیان می‌داند، زیرا محل برخورد موشک‌ها،

منطقه‌ای در نزدیکی تأسیسات در دست ساخت بندر نفتی «مبارک» واقع در جزیره‌ی بویان بود. این بندر که قرار است در قالب ۴ فاز ساخته شود، پس از تکمیل، شامل ۶۰ اسکله خواهد بود که در این صورت به یکی از بزرگ‌ترین بندرهای خلیج فارس تبدیل خواهد شد. این بندر از راه خشکی به وسیله‌ی سه پل و بزرگراه‌هایی به شهرهای «الصبیه» و «الحریر» و از طریق راه‌آهن به کشورهای جنوب خلیج فارس، ایران، ترکیه و عراق مرتبط خواهد شد و ۱۳۰۰ متر از نزدیک‌ترین نقطه به خاک عراق و ۴۰۰۰ متر از مرزهای کویت و عراق فاصله دارد (www.asriran.com, 2011). آغاز عملیات ساخت این تأسیسات بندری، موجب تیره شدن روابط عراق و کویت شده است. هزینه‌ی احداث این پایانه بیش از ۶ میلیارد دلار پیش‌بینی شده است و کویت قصد دارد با احداث آن از کشتی‌های عراقی که از طریق «خور عبدالله» وارد ساحل فاو می‌شوند، مالیات دریافت کند. عراق معتقد است با تکمیل تأسیسات عظیم بندر نفتی «مبارک»، دسترسی این کشور به آب‌های خلیج فارس محدود می‌شود.



تصویر شماری ۳- موقعیت بندر مبارک (www.garoon.com)

وزارت خارجه‌ی عراق با احضار سفیر کویت در بغداد، اعتراض خود را در مورد ساخت این تأسیسات نفتی عظیم در آب‌های مشترک دو کشور اعلام کرد. هم‌زمان با آغاز ساخت تأسیسات نفتی بندر مبارک، گروه‌های مسلح جنوب عراق هشدار داده‌اند که به این تأسیسات حمله خواهند کرد. مقامات کویتی نیز در واکنش به اعتراض‌های عراق اعلام کرده‌اند که جزیره‌ی بویان بخشی از خاک کویت است و این کشور حق دارد در خاک خود اقداماتی در جهت منافع ملی خود انجام دهد. با تداوم ساخت بندر مبارک در مجاورت آب‌های عراق، فراکسیون پارلمانی «فرسان» یکی از زیرمجموعه‌های ائتلاف دولت قانون عراق، کویت را به واکنش نظامی تهدید و اعلام کرد در صورتی که دولت کویت طی ۴۸ ساعت آینده ساخت بندر مبارک را

متوقف نکند، باید با حمله‌ی نظامی عراق مواجه شود (www.mashreghnews.ir, 2011). گفتنی است که عراق در دوران حکومت صدام حسین قصد داشت پایانه‌ی نفتی بزرگی باعنوان «بندر فاو بزرگ» در منطقه‌ی فاو در جنوب بصره و در ساحل خلیج فارس احداث کند. که دولت کویت احداث این پایانه را نقض حریم دریایی خود تلقی کرد (www.zamannews.ir, 2011).

نتیجه‌گیری

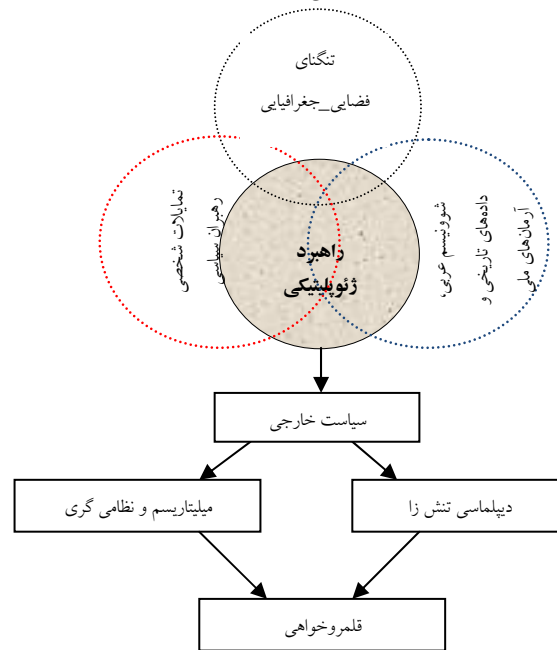
تلاش برای تقویت قدرت ملی ارتباط مستقیمی با عوامل و متغیرهای ژئوپلیتیک دارد. در این میان میزان برخورداری از وسعت، موقعیت، منابع و... فرصت‌ها یا محدودیت‌هایی فراروی دولت‌ها قرار داده است. حکومت‌ها با توجه به وضعیت ژئوپلیتیکی و تعریفی که از وضعیت خود دارند، اقدام به تدوین راهبرد ژئوپلیتیکی می‌کنند که هدف آن جهت‌دهی به نظام‌های سیاسی برای سلطه، تحصیل و تصرف منابع (مادی و معنوی) فضایی - سرزمینی است. ناکارآمدی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک عراق همواره بستری مساعد و بالقوه برای جنگ و منازعه است. البته دو عامل دیگر در گرایش این کشور به جنگ مؤثر است:

(۱) تمایلات و دیدگاه‌های سیاسی شخصی؛

(۲) رویکردهای شوونیستی ملی.

تلفیق این دو عامل با تنگناهای ژئوپلیتیک عراق به سیاست خارجی این کشور ماهیتی تهاجمی، قلمروخواه و معترض بخشید و این وضعیت زمینه‌ساز تقویت اندیشه‌های توسعه‌طلبانه‌ی این کشور برای تحصیل سرزمین به‌منظور برون‌رفت از تنگنای ژئوپلیتیکی موجود شد که در قالب تجاوز ارضی به ایران و کویت خود را نشان داد. بر این اساس، ادراک ژئوپلیتیکی واحد جغرافیایی - سیاسی عراق همواره بر اساس کدها و مکمل‌های ژئوپلیتیکی در قلمروها و فضاها‌ی اطراف خود شکل می‌گیرد. از این‌رو، دغدغه‌ی دسترسی نداشتن به آب‌های آزاد نقشی محوری در سیاست خارجی عراق در همه‌ی حکومت‌های این کشور داشته است. به‌عبارت دیگر، ادراک ژئوپلیتیکی سبب شده است تا حکومت عراق فضای حیاتی این کشور را در دسترسی آسان به آب‌های آزاد از طریق اروندرود، خوزستان و کویت تشخیص بدهد. به‌همین منظور، دستگاه سیاست خارجی عراق گزینه‌ی جنگ و اقدام نظامی را به مثابه ابزاری برای رفع تنگنای

ژئوپلیتیکی خود و همچنین الحاق فضاهاى مکمل به فضاى موجود خود به شمار مى‌آورد. به نظر مى‌رسد، با توجه به تغییرناپذیری مؤلفه‌ها و عوامل ژئوپلیتیکی و به‌طور کلی تنگناهای جغرافیایی - فضایی عراق، سیاست خارجی این کشور همواره بر پایه‌ی تنگناهای ژئوپلیتیک این کشور ترسیم می‌شود. بر این اساس، رفتار سیاست خارجی عراق از الگوی زیر تبعیت می‌کند.



شکل شماره ۴- مدل راهبردی ژئوپلیتیکی عراق (نگارندگان)

منابع

فارسی

- ۱- اردستانی، حسین، (۱۳۸۷)، «جنگ عراق و ایران رویارویی استراتژی‌ها»، چاپ اول، تهران: دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد.
- ۲- اسدی، بیژن، (۱۳۸۱)، «خلیج فارس و مسائل آن»، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- ۳- بوتول، گاستون، (۱۳۷۹)، «جامعه‌شناسی جنگ»، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- بیگدلی ضیائی، (۱۳۸۷)، «حقوق بین‌الملل عمومی»، چاپ سی و دوم، انتشارات کتابخانه گنج دانش.
- ۵- پارسا پور، روزبه، (۱۳۸۹)، «اروند رود یادگاری از هزاران سال تمدن کهن ایران زمین»، کانون پژوهش‌های خلیج فارس.
- ۶- پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، برگرفته از <http://www.rasekhoon.net/Article/Show-22263.aspx>
- ۷- ثانی نژاد، غلامرضا، (۱۳۷۳)، «ریشه‌های تهاجم عراق به ایران»، مجموعه مقالات جنگ تحمیلی، چاپ اول، دانشکده فرماندهی و ستاد.
- ۸- جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۶۸)، «اهداف عراق از تجاوز به ایران»، مجموعه مقالات بازشناسی جنبه‌های تجاوز و دفاع، چاپ اول، جلد دوم، دبیرخانه کنفرانس بین المللی تجاوز و دفاع.
- ۹- جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۸۹)، «نقش تنگناهای ژئوپلیتیکی عراق در اشغال عراق».
- ۱۰- جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۸۹)، «نقش تنگناهای ژئوپلیتیکی عراق در اشغال کویت»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره سوم.
- ۱۱- جونز، وت، (۱۳۵۹)، «خداوندان اندیشه سیاسی (ماکیاول، بدن، هابز، لاک)»، علی رامین، جلد دوم انتشارات امیر کبیر.
- ۱۲- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۴)، «خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز»، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.

- ۱۳- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، «اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک»، چاپ اول، مشهد: انتشارات پاپلی.
- ۱۴- حسینی، حسین، (۱۳۸۷)، «بررسی علل وقوع جنگ ایران و عراق»، مجموعه مقالات تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق: ریشه‌های تهاجم، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- ۱۵- حسینی، سید یعقوب، (۱۳۸۷)، «تاریخ نظامی جنگ تحمیلی»، جلد اول، «زمینه‌های بروز جنگ»، نشر آجا.
- ۱۶- رسو، ژان ژاک، (۱۳۸۹)، «قرارداد اجتماعی»، مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگاه.
- ۱۷- رشید، غلامعلی، (۱۳۸۸)، «تأثیر عوامل ژئوپلیتیک در راهبردهای دفاعی ایران در برابر عراق»، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- ۱۸- روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹.
- ۱۹- سجادی‌پور، سیدکاظم و امیری مقدم، رضا، (۱۳۸۸)، «نقش سازوکارهای حقوقی در حل و فصل منازعات ژئوپلیتیکی: مطالعه موردی: عهدنامه مرزی و حسن همجواری ۱۹۷۵ الجزایر»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال پنجم، شماره دوم.
- ۲۰- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت و امکان تغییر»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول.
- ۲۱- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۳)، «بنیادهای علم سیاست»، چاپ دوازدهم، تهران: نشر نی.
- ۲۲- عزتی، عزت‌الله، (۱۳۷۹)، «ژئواستراتژی»، تهران، سمت.
- ۲۳- عزتی، عزت‌الله، (۱۳۸۶)، «ژئوپلیتیک»، چاپ هفتم، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۴- فاستر، مایکل، (۱۳۸۳)، «خدایان اندیشه سیاسی (افلاطون-ارسطو)»، ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۵- منصوری، فیروز، (۱۳۷۶)، «استعمار بریتانیا و مسأله اروندرود»، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۲۶- کمپ، جفری و هارکاو، رابرت، (۱۳۸۸)، «جغرافیای استراتژیک خاورمیانه»، جلد اول، «پیشینه، مفاهیم و مسائل»، ترجمه: سیدمهدی حسینی متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲۷- کریمی‌پور، یداله، (۱۳۷۹)، «مقدمه‌ای بر ایران و همسایگان»، چاپ اول، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- ۲۸- گالی، وب، (۱۳۷۲)، «فیلسوفان جنگ و صلح»، ترجمه: محسن حکیمی، تهران، نشر مرکز.
- ۲۹- ماکیاول، نیکولا، (۱۳۸۴)، شهریار، محمود محمود، چاپ دوم، عطار، انتشارات عطار.
- ۳۰- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۶۱)، «نگاهی به جغرافیای سیاسی عراق و کویت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پنجم، شماره ۴۱ و ۴۲.
- ۳۱- مرکز مطالعات و پژوهش‌های کویت، (۱۳۸۱)، «کویت از پیدایش تا بحران»، ترجمه: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی ایران و اسلام، چاپ اول، انتشارات قصیده‌سرا.
- ۳۲- منوچهر پارسا دوست، (۱۳۸۵)، «ما و عراق: از گذشته دور تا امروز»، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۳۳- ناصری، الف، (۱۳۵۶)، «تاریخ عقاید سیاسی»، تهران، انتشارات بی‌نا.

- ۳۴- هابز، توماس، (۱۳۸۴)، «لویاتان»، ترجمه: حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- ۳۵- ولایتی، علی‌اکبر، (۱۳۷۶)، «تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران»، چاپ اول، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۳۶- هونتزینگر، ژاک، (۱۳۶۸)، «درآمدی بر روابط بین‌الملل»، ترجمه: عباس آگاهی، تهران، مؤسسه آستان قدس.

انگلیسی

- 37- http://www.articles.cnn.com/2009-12-23/world/iraq.iran.border_1_algiers-treaty-hassan-kazemi-qomi-iranian-territory?_s=PM:WORLD.
- 38- <http://www.en.aswataliraq.info/?p=70201>.
- 39- <http://www.international.daralhayat.com/archivearticle/152330>.
- 40- <http://www.international.daralhayat.com/internationalarticle/146350>.
- 41- <http://www.aawsat.com/details.asp?section=4&issueno=11358&article=551022&search>.
- 42- <http://www.aljazeera.net/NR/exeres/1A19EB54-42AC-4DC5-BE04-ACB0FB9F30ED.htm>.
- 43- <http://www.al-sharq.com/articles/more.php?id=174512&date=2009-12-27>.
- 44- <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=69720>.
- 45- <http://www.alforattv.net/index.php?show=news&action=article&id=28571>.
- 46- Jones, Greta, (1980), "*Social Darwinism and English Thought: organic theory of the state*". (Brighton, from :<http://www.politicsprofessor.com/politicaltheories/organic-theory-of-the-state.php>).
- 47- Omar A., Bakhshab, "*the Implication of Iraqi Invasion of Kuwait*", A Legal Study within the Framework of the UN Charter]. KAU: Econ. & Adm, Vol. 12, No. 2.
- 48- James A. Baker, III, and Lee H. Hamilton, (2006) , "*The Iraq Study Group ReportChairs*", Vintage books a division random house, inc. new York,
- 49- Vallecera, Virgil B, (2008), "*A Paper on Friedrich Ratzel's Organic State Theory*", August.
- 50- <http://www.zamannews.ir/view.aspx?ID=900508009>.
- 51- <http://www.mashreghnews.ir/fa/news/63745>.
- 52- <http://www.asriran.com/fa/news/174309>.
- 53- Clausewitz, Carlvin, (1968), "*On War, England: Penguin Books*", J. J. Graham translation, 1908. Anatol Rapaport, editorIntroduction and notes (c) Anatol Rapaport, 1968.
- 54- <http://www.garoo.com/forum/viewtopic.php?f=7&t=3505>.

- 55- Claudia Wright, (1980), "*Iraq: new power in the middle east*", Foreign affairs, setting national priorities: Washington D.C, P.319.
- 56- Taylor, P.J, (1994), "*Political Geograpy world economy, nation stat and locality*", Longman Scientific & Technical New Yourk.
- 57- O'Loughlin, J.V, (1994), "*Dictionary of geopolitics*", First publishd. Greenwood Publishing Group.

تحلیل ژئوپلیتیک سوریه:

بستری برای تدوین سیاست خارجی ایران در خاورمیانه

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۰۲ | کاظم ذوقی بارانی ^۱ |
| تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۲۱ | روح... قادری کنگاوری ^۲ |
| صفحات مقاله: ۲۱۴ - ۱۹۵ | محمد رضا فراتی ^۳ |

چکیده:

مقاله‌ی حاضر، تحولات ژئوپلیتیک سوریه را در خاورمیانه مورد بررسی قرار داده و جایگاه جمهوری اسلامی ایران را در برابر این تحولات مشخص می‌نماید. این نوشتار، ضمن بیان تغییرات ژئوپلیتیکی ایجاد شده در منطقه، تلاش می‌کند تأثیر این تغییرات را بر نقش‌آفرینی بازیگران این عرصه نیز تشریح کند. این نقش‌آفرینان به چند دسته‌ی عمده تقسیم می‌شوند. بازیگرانی مانند: ایران، عربستان و ترکیه، که به‌طور سنتی به‌عنوان بازیگران منطقه‌ای دارای نقش مؤثری بوده‌اند و به‌نظر می‌رسد حفظ منافع حیاتی آنها نه تنها از سوی کشورهای منطقه، بلکه از سوی قدرت‌های جهانی از ضروریات برقراری ثبات و امنیت در منطقه است. سایر کشورهای این منطقه، دومین گروهی هستند که نقش آنها در این مطالعه بررسی می‌شود. گروه سوم، بازیگران برون‌منطقه‌ای‌اند که بازیگری و دیدگاه آنها در تحولات منطقه‌ای تأثیر دارد.

با این وصف، شناخت دقیق و عمیق بسترهای مساعد و نامساعد ژئوپلیتیکی تحولات سوریه، زمینه‌ها و رویکردهای تحقق فرصت‌ها و مقابله با چالش‌های گوناگون برای حضور مؤثر جمهوری اسلامی ایران در تحولات خاورمیانه، کمترین هزینه و بیشترین منافع را در پی خواهد داشت. در این تحقیق از روش توصیفی تحلیلی استفاده شده، اطلاعات مورد نیاز، از اسناد و مدارک مکتوب (کتاب، مجلات تخصصی، مقالات) و نیز از اطلاعات شبکه‌ی جهانی اینترنت جمع‌آوری شده است.

* * * * *

۱- دانشجوی دکتری تخصصی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس تهران.

۲- استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع).

۳- کارشناس ارشد روابط بین‌الملل.

واژگان کلیدی

ژئوپلیتیک سوریه، خاورمیانه، ایران، تحولات منطقه‌ای.

مقدمه

روند تحولات جهانی در دوران پس از جنگ سرد و تلاش‌های دامنه‌دار آمریکا در نقاط مختلف دنیا نشان‌دهنده‌ی پیگیری راهبردی مشخص از سوی آمریکا برای جهان است. در این راهبرد که ماهیت و زوایای آن را می‌توان از سخنان و نظریات رهبران سیاسی و نظریه‌پردازان امریکایی به خوبی فهمید، آرایش و سازماندهی امور جهان بر اساس ایده‌ها، نظریات و منافع این کشور است (اخباری و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۸). بدیهی است برای رسیدن به این هدف لازم است که آمریکا برای هر یک از مناطق و کشورهای جهان راهبرد و برنامه‌ای ویژه داشته باشد، تا با هماهنگی آن با اهداف خود، سلطه‌ی جهانی مورد نظر خود را به همه‌ی مناطق جهان بگستراند. از جمله مناطق بسیار مهم در این راهبرد، منطقه‌ی خاورمیانه است.

خاورمیانه در طول تاریخ مورد علاقه‌ی قدرت‌های جهانی بوده است. به نظر می‌رسد اهمیت این منطقه در شرایط کنونی بیشتر ناشی از وجود منابع عظیم نفتی است (BP, Statistical Review of World Energy, 2011).

منطقه‌ای که از زمان‌های گذشته از نظر کشورهای مختلف بالاترین اهمیت ژئوپلیتیک را داشته و همچنان دارد، منطقه‌ی خاورمیانه است. در دوران پس از جنگ سرد، تبدیل آمریکا به قدرت مسلط در این منطقه و افزایش آزادی عمل آن، باعث ایجاد رقابت‌های جدید منطقه‌ای میان بازیگران این حوزه شده است (اکبری، ۱۳۸۷: ۴۷). همچنین وجود اسلام سیاسی و جریان‌های افراط‌گرای اسلامی، تروریسم و اختلاف‌های قومی بین هسته‌ی عربی و پیرامون غیرعربی آن جدی بوده و به عوامل مهمی برای شکل‌گیری صف‌بندی‌های جدید در میان بازیگران، تبدیل شده است (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۷).

در این بین موقعیت ژئوپلیتیکی، سوریه در این منطقه‌ی مهم به گونه‌ای است که وزنی فراخور آن به این کشور بخشیده است. گذرگاهی بودن سوریه در نقطه‌ی اتصال سه قاره‌ی

آسیا، اروپا و آفریقا، همچنین وجود هسته‌های مقاومت در گسل منازعات اسلامی - صهیونیستی، این کشور را در کوران رقابت‌های ژئوپلیتیکی خاورمیانه قرار داده است.

پر واضح است، تلاش برای حفظ و بقای رژیم صهیونیستی به‌عنوان یک هم‌پیمان راهبردی، یکی از اهداف مهم راهبرد امنیتی آمریکا در خاورمیانه محسوب می‌شود (The U.S. National Security Strategy on May, 27, 2010). از مشکلات عمده‌ی آمریکا برای نیل به این هدف؛ سوریه است چراکه تنها کشور عربی است که نه تنها با رژیم صهیونیستی پیمان صلح منعقد نکرده، بلکه با ایران انقلابی دارای روابط حسنه‌ای بوده و از این طریق هسته‌های مقاومت اسلامی علیه رژیم صهیونیستی را شکل داده است. بنابراین، آمریکا برای تحقق صلح مورد نظر خود در خاورمیانه، تلاش دارد، ضمن تقویت و علنی نمودن روابط رژیم صهیونیستی با کشورهای عربی، تأثیر کشور سوریه را مهار نموده و هم‌زمان چالش و مانع جدی در مقابل پیشرفت ایران ایجاد نماید. ایالات متحده بر این باور است، در صورت موفقیت این طرح، سایر بازیگران فعال در منطقه ناگزیر از همسو شدن با سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا خواهند بود.

با آغاز رخدادهای اخیر در کشورهای عربی، برخی از ساکنین سوریه که نسبت به اداره‌ی برخی امور داخلی کشورشان اعتراض داشتند، تحت تأثیر ملل «تونس»، «مصر» و «لیبی» دست به تحركات سیاسی زدند؛ اما این تحركات محدود، با دخالت غرب و آمریکا و هدایت تحركات سیاسی برخی کشورهای منطقه به سمت خشونت رفته و تداوم این وضعیت باعث ایجاد صف‌بندی‌های جدید بین بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده است.

بالتبع، علائق ژئوپلیتیکی بازیگران متعارض محلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این فضای سیاسی باعث شده است تا روابط متقابل ایران و سایر بازیگران نیز، از ثبات لازم برخوردار نبوده و مطالعه‌ی سیر روابط، طیفی وسیع از روابط گرم تا تهدیدزایی برای ایران را نشان می‌دهد. اعتقاد بر آن است که تحلیل عوامل ژئوپلیتیکی سوریه در دل این منطقه پیچیده و کاملاً متنوع و ارائه‌ی تصویری روشن از عوامل مثبت و منفی تأثیرگذار بر روابط بازیگران، می‌تواند بستری مناسب برای تدوین یک سیاست خارجی کارآمد همسو با اهداف و منافع ملی و توانایی‌های بالای ایران فراهم نماید.

ژئوپلیتیک و جایگاه آن در سیاست خارجی

تلاش‌های بسیاری در جهت تشریح مفهوم ژئوپلیتیک از سوی نظریه‌پردازان مختلف از قرن نوزدهم به این طرف صورت گرفته است. در طول این سال‌ها گاه از ژئوپلیتیک تحت عنوان تأثیر جغرافیا بر امور نظامی راهبردی، و گاه تأثیر یک جنبه‌ی جبری جغرافیا بر سیاست به‌ویژه روابط بین‌الملل یاد شده است. برخی آن را تأثیر دوجانبه‌ی جغرافیا و سیاست، و برخی تحلیل فضایی مناسبات و ساختار قدرت و رقابت جهانی دانسته‌اند. در شرایط حاضر، ژئوپلیتیک را به مطالعه‌ی روابط و منازعات بین‌المللی از منظر جغرافیا (Braden, 2000) و مطالعه‌ی رویارویی میان قدرت‌ها و رابطه‌ی بین نیروهای موجود در یک منطقه (مجمع تشخیص مصلحت نظام: ۱۳۸۷) معنا می‌کنند.

قابل توجه است که ریشه‌یابی علل وقوع منازعات نشان می‌دهد، عوامل ژئوپلیتیکی همواره سهم عمده‌ای را در این فهرست به خود اختصاص داده‌اند و سیاست خارجی در وهله‌ی اول نیازمند درکی واقع‌گرایانه از امکانات و محدودیت‌هایی است که موقعیت ژئوپلیتیکی در اختیار یک کشور قرار داده است. از سوی دیگر، با توجه به این اصل که سیاست خارجی یک کشور هنگامی طبیعی و حقیقی است که ادامه‌ی زندگی سیاسی و سیاست‌های داخلی آن کشور باشد، لاجرم این سیاست‌ها، در پیگیری همان منافع ملی در صحنه‌های فراملتی، جنبه‌ای ژئوپلیتیک به خود می‌گیرند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۱).

به این ترتیب، موقعیت جغرافیایی به‌عنوان یکی از متغیرهای مهم محیطی، تأثیر قاطع و اجتناب‌ناپذیری بر زندگی جوامع بشری بر جای می‌گذارد و همواره نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری و تکوین بسیاری از سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای ایفا می‌کند (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۶۲). در واقع، درک ژئوپلیتیکی نسبت به خود و نظام جهانی، حاوی بصیرتی عمیق برای سیاست خارجی کشورهاست و هیچ کشوری نمی‌تواند محتوا، جهت‌گیری و حتی اهداف سیاست خارجی خود را مستقل از نظام ژئوپلیتیک جهانی طراحی و هدایت کند.

ژئوپلیتیک خاورمیانه

تاکنون کتاب‌های بسیاری درخصوص بحران‌ها و مناقشات، اهمیت انرژی، جنگ و صلح در خاورمیانه نوشته شده است. غالب نویسندگان بدون این‌که تعریفی جامع از این منطقه ارائه نمایند به بسط موضوع مورد نظر خود پرداخته‌اند، دلیل این امر واضح است، تقریباً هیچ تعریف ثابتی از این منطقه وجود ندارد.

اصطلاح خاورمیانه را اولین بار در ۱۹۰۲، مورخ دریایی امریکایی بنام «آلفرد ماهان» به کار برده است (میرحیدر، ۱۳۷۴: ۲۰). مفهوم خاورمیانه برای اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها در طول جنگ جهانی دوم روشن شد و آن زمانی بود که مقرر انگلیسی‌ها و متفقین در قاهره، معروف به مقرر خاورمیانه، بخش‌های وسیعی از شمال و شرق آفریقا، ایران، ترکیه و کلیه کشورهای عربی شرق کانال سوئز را تحت پوشش داشت (همان: ۲۱). این بحث ناشی از سیاست خودمحموری قدرت‌های جهانی است. آنها خود را مرکز جهان معرفی می‌کنند و بقیه را نسبت به خود می‌سنجند (میزگرد فصلنامه خاورمیانه، ۱۳۷۷: ۴۸).

با این حال، اهمیت این منطقه با این واقعیت تقویت می‌شود که یهودیت، اسلام و مسیحیت - که پیروان آنها بیش از نیمی از جمعیت جهان را شامل می‌گردد - از خاورمیانه برخاستند. عامل دیگر اهمیت منطقه وجود منابع فسیلی است که تقریباً بیش از یک چهارم تولیدات نفتی جهان و بیش از ۶۶ درصد ذخایر شناخته شده را دربردارد (BP, 2011). وجود بخش قابل ملاحظه‌ای از انرژی جهان در خاورمیانه از یک سو و اهمیت انتقال انرژی از سوی دیگر، موجب شده است عنصر انرژی از جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی بازیگران فرامنطقه‌ای برخوردار باشد.

لاجرم، خاورمیانه طبق تعریفی که از آن به عمل آمد، نه از نظر فیزیکی و نه از جهت فرهنگی منطقه محدود شده‌ای نیست (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴). اما این واقعیت که منطقه در مجاورت اقیانوس هند قرار گرفته و پنج دریای مدیترانه، احمر، خلیج فارس، خزر و سیاه در داخل آن رخنه کرده‌اند، سبب افزایش اهمیت ژئوپلیتیکی آن شده است.

به دنبال بیداری اسلامی در منطقه و آغاز اعتراضات مردمی علیه نظام‌های دیکتاتوری، سیاست خارجی کشورهای جهان بالاخص کشورهای غربی، در آزمون جدی قرار گرفته است. در آزمون‌هایی که توجه و تحقق مطالبات مردم در راستای آزادی بیان، آزادی دینی و ... هم موقعیت حاکمان دیکتاتور را تضعیف می‌کند و هم منافع کشورهای غربی را در کشورهای بحرانی به خطر می‌اندازد. در حقیقت، ایالات متحده، امروزه بیش از هر زمان دیگری، دچار چالش شده است و مانع اصلی پیشرفت سیاست‌های خود در این منطقه را جمهوری اسلامی ایران و هم پیمانان منطقه‌ای آن می‌داند. از سوی دیگر، دولت‌های خاورمیانه نه تنها فاقد یک چشم‌انداز ژئوپلیتیک مجرد هستند، بلکه دارای انواع دیدگاه‌هایی که تحت تأثیر تاریخ، ایدئولوژی سیاسی و مکان جغرافیایی‌شان شکل گرفته، می‌باشند. در عین حال بیشتر دولت‌ها با سهم بودن در برخی برداشت‌ها، عملاً دارای یک دید ترکیبی از نظام قدرت در جهان هستند. به عبارت دیگر، دل‌مشغولی واقعی دولت‌ها، منطقه‌ای است، نه جهانی. این امر سبب دشواری درک ماهیت اصلی رقابت بازیگران و صف‌بندی‌های جدید سیاسی در منطقه شده است.

تاریخچه‌ی سوریه و اثرگذاری ژئوپلیتیکی آن بر منطقه

سوریه کشوری است که زمانی مرکز امپراتوری اسلام بود. در سوریه گروه‌های نژادی گوناگونی از قبیل عرب‌ها (۹۰ درصد)، کردها (۹ درصد)، ارمنی‌ها، آسوری‌ها و ترکمن‌ها (۱ درصد) زندگی می‌کنند. تقسیم‌بندی مذهبی آنها نیز بدین صورت است: مسلمانان سنی (۷۴ درصد)، علوی‌ها (۱۲ درصد)، مسیحی‌ها (۱۱ درصد) و دروزی‌ها (۳ درصد) (Countries of the World and Their Leaders Yearbook, 2010).

این کشور بر اساس آمار منتشره از سوی سازمان ملل متحد (۲۰۰۸) ۲۰،۵۸۱،۲۹۰ نفر جمعیت داشته، مساحتی بالغ بر ۱۸۵،۱۷۰ کیلومتر مربع دارد و اغلب مردم آن عرب و مسلمان هستند.

سوریه‌ی کنونی در سال ۱۹۴۶ استقلال خود را از فرانسه بدست آورد. با این وجود، به‌ویژه به دلیل منافع متناقض گروه‌های مختلف در جامعه، شاهد دورانی از بی‌ثباتی سیاسی بوده

است. حکومت بعثی به‌ویژه در دوران حافظ اسد، در عرصه‌ی داخلی با حکمرانی اقتدارگرایانه و در عرصه‌ی بین‌المللی با سیاستی ضد صهیونیستی توصیف شده است. با درگذشت حافظ اسد، انتقال قدرت به فرزندش بشار اسد، بدون هیچ‌گونه برخوردی صورت گرفت. بدین ترتیب، لزوم تغییر در این کشور مهم خاورمیانه از چند سال قبل، نمودی عینی یافته بود. تغییرات ایجادشده در صحنه‌ی نظام قدرت در جهان (تبدیل نظام دوقطبی به وضعیت دوران گذار فعلی)، حضور پررنگ کشورهای فرامنطقه‌ای به‌ویژه آمریکا در خاورمیانه، تغییرات اساسی در نوع تعامل فلسطینیان و رژیم صهیونیستی به نسبت دهه‌های ۵۰ تا ۸۰ میلادی و نهایتاً جنبش ملت‌های مسلمان کشورهای خاورمیانه معروف به بیداری اسلامی، سوریه را در برابر واقعیت‌هایی جدید در صحنه‌ی داخلی و خارجی قرار داده است که تغییر دیدگاه و چارچوب زمامداری دولتمردان سوریه را می‌طلبد.

با این مقدمه به‌نظر می‌رسد کشور سوریه از چند منظر، دارای اهمیت است:

- ۱) سوریه به واسطه‌ی بافت جمعیتی، منطقه‌ی جغرافیایی و بافت نیروی انسانی موجود در آن از منظر تخصصی در جهان عرب و نزدیکی آن به فلسطینی‌ها از جایگاه تعریف شده و قابل تعمقی برخوردار است. شاید بتوان گفت در میان کشورهای عربی مصر، سوریه و عربستان لایه‌ی نخست کشورهای مهم جهان عرب را تشکیل می‌دهند.
- ۲) سوریه با دارا بودن بافت حکومتی تعریف شده در جهان اسلام، در حوزه‌ی مقاومت جهادی به عنوان ستون فقرات مقاومت در این مسیر شناخته می‌شود.
- ۳) این کشور در کل خاورمیانه اهمیت دارد، بالتبع جایگاه سوریه در جهان عرب، جهان اسلام، جغرافیای خاورمیانه و معادلات منطقه‌ای همیشه جایگاه بالایی بوده است. بنابراین از این سه منظر، سوریه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و نمی‌توان سوریه را نادیده گرفت. هرگونه رویدادی در سوریه می‌تواند پیامدهای متفاوتی را در این لایه‌ها و از هر لایه به لایه‌ی دیگر در پی داشته باشد.

چالش‌های سیاسی - فضایی درون سوریه

چالش‌های درونی موجود سوریه را می‌توان در پنج لایه تحلیل نمود:

۱) نظام تک حزبی

سوریه دارای نظام سیاسی تک حزبی است. همچنین ساختار سیاسی سوریه بر پایه‌ی قدرت شکل گرفته است. آغاز فعالیت حزب بعث در دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی سازمان سیاسی مسلطی را در سوریه ایجاد کرد. رهبران این حزب که از سال ۱۹۶۳ قدرت یافتند از سیاست‌های یک‌سویه در حکومت بهره‌جسته‌اند تا از تبدیل اختلافات اقلیت‌های دینی و قومی سوریه به جنگ داخلی جلوگیری کنند.

در دیدگاه حزب بعث، مردم مشارکت فعالی ندارند. سه نفر از بزرگان حزب بعث، مسیحی هستند و نطفه‌ی آن در دانشگاه آمریکایی بیروت شکل گرفت. حزب بعث در سوریه در دست علوی‌ها است که از شهر «قراده» بوده اما در اقلیت هستند. به‌طور کل ساختار حزب بعث در اختیار اهل تسنن و ساختار دولت و نهادهای امنیتی دست علوی‌ها بوده است. لکن طی ۱۰ سال اخیر به‌ویژه پس از فوت حافظ اسد نقش حزب بعث کم‌رنگ شده است و امور دستگاه‌های امنیتی به‌طور کامل به دست علویون افتاده است. «بشار اسد» به دلیل برخی ویژگی‌های شخصی و نظری در چند سال اخیر تلاش‌هایی را برای انجام اصلاحات سیاسی در سوریه آغاز کرد اما بدنه‌ی حزب بعث و دولت سوریه چندان با وی هماهنگ نشد و از این رو، سرعت اصلاحات سیاسی در این کشور علی‌رغم تمایل شخصی بشار اسد به حداقل ممکن کاهش یافت و همین امر بهانه‌هایی را جهت آشوب‌های اخیر در سوریه فراهم آورده است.

۲) اخوان المسلمین

اخوان المسلمین سوریه نیز به مانند بسیاری از کشورهای عربی مهم‌ترین اپوزیسیون داخلی نظام کنونی به شمار می‌رود که از دو طیف سلفی تندرو و معتدل برخوردار می‌باشد. این گروه در سال ۱۳۱۴ ه.ش. (۱۹۳۵) در شهر حلب سوریه به‌وسیله‌ی دکتر «مصطفی السباعی» به تأسی از اخوان المسلمین مصر و به‌منظور مقابله با اشغال سوریه از سوی فرانسه و

سروسامان دادن به اوضاع نابسامان اقتصادی و رفع شکاف موجود بین جهان عرب از طریق احیای اسلام به وجود آمد (کميجان، ۱۳۷۰: ۱۷۲).

بارزترین مشخصه‌ی این جنبش در سوریه، مخالفت دائمی آن با دستگاه سیاسی کشور بوده است. از مهم‌ترین جلوه‌ی این مخالفت، می‌توان به درگیری نظامی ۱۳۶۰ ه. ش. (۱۹۸۱) طرفداران جهاد ضد دولتی در جنبش اخوان‌المسلمین با نیروهای حکومتی اشاره کرد (پژوهشکده‌ی تحقیقات اسلامی، بی‌تا: ۱۰۵)، که پس از این شکست، جنبش مذکور مجبور شد فعالیت‌های خود را به‌طور پنهانی ادامه دهد.

هم‌زمان با آغاز تظاهرات در سوریه، اخوان‌المسلمین در این کشور و مقامات کشورهای «عربستان سعودی»، «اردن»، «قطر»، «ترکیه»، «عبدالحمید خدام» و «سعد حریری» در یک جبهه علیه نظام سوریه قرار گرفتند تا شعار تغییر و اصلاحات مردم این کشور را به شعار سرنگونی نظام بشار اسد تبدیل کنند.

اخوان‌المسلمین سوریه امروز از هم‌پیمانان اصلی ترک‌ها هستند، دلیل این امر، ریشه‌ی اسلامی حزب «عدالت و توسعه» نیست، بلکه به نظر می‌رسد مسائل دیگری فراتر از هویت اسلامی آنها وجود دارد که موجب شده است این دو هم‌پیمان شوند. بهترین دلیل برای هم‌پیمانی ترکیه و اخوان‌المسلمین سوریه، برگزاری چهار کنفرانس برای مخالفان نظام در شهرهای ترکیه است که اغلب آنها توسط اسلام‌گرایان تشکیل شده است.

این گروه از آغاز بحران تاکنون، نشان داده که برای سقوط اسد با زیر پا گذاشتن اصول اصلی و پایه‌ای خود، دست به هر کاری می‌زند. اما در واقع، سوریه برای این گروه محکی بزرگ و دشوار خواهد بود. چراکه در سوریه مانند آنچه در مصر به چشم می‌خورد، تکثرگرایی حزبی به‌ویژه در سطح مخالفان وجود ندارد.

۳) گروه‌های تکفیری، سلفی

«ناصر المرعی»، در منطقه‌ی «تلکلیخ» سوریه، شبه‌دولت مستقلی با عنوان امارت اسلامی تشکیل داده و وزرای دفاع و امور مالی خود را نیز تعیین کرده است. وی همچنین رادیویی را نیز

برای خود تأسیس کرده است. سلفی‌های تندرو «طرابلس» در لبنان نیز در مناطق مرزی با سوریه که کمتر تحت مراقبت امنیتی قرار دارد، اقدام به حمایت از امارات اسلامی سلفی‌های سوریه کرده‌اند. شواهد نشان می‌دهد این جریان از سوی کشورهای دیگری مانند عربستان نیز پشتیبانی می‌شوند. در تاریخ ۱۲ تیر ماه سال ۱۳۹۰ بیش از ۷۰ نفر از سلفی‌های برجسته‌ی عربستان، کویت، اردن و سوریه در ریاض نشست برگزار کردند تا راه‌حل‌های تشدید بحران در سوریه را مورد بررسی قرار دهند. گفته می‌شود هدف از این گردهمایی در ریاض، وارد آوردن فشار بر پادشاه سعودی برای تشدید بحران در سوریه بوده است. پیش از این نیز سلفی‌های کویت و اردن در جریان حوادث چند ماه گذشته شهر «درعا»، تلاش کرده بودند تا از هر راهی مردم را برضد نظام سوریه تحریک کنند (روزنامه مشرق، ۱۳۹۰/۲/۲۵).

دخالت غرب برای براندازی حکومت سوریه می‌تواند به قدرت گرفتن سلفی‌های تندرو منجر شود و مسیحیان را در خطر واقعی قرار دهد. موضوعی که خوشایند سایر گروه‌های مخالف سوریه به‌ویژه «اکراد» نیز نیست. بر خلاف طیف معتدل، سلفی‌های اخوان‌المسلمین سابقه‌ی همکاری با غرب را نیز جهت مبارزه با حکومت اسد در پرونده خود دارند.

۴) کردهای سوریه

بخش کردنشین سوریه از فقیرترین بخش‌های این کشور می‌باشد (هانی‌زاده، ۱۳۹۰). در تحولات اخیر سوریه، کردها به صورتی فعال و تأثیرگذار شرکت می‌کنند. از آن میان می‌توان به نامگذاری «جمعه‌ی آزادی» و یا جمع‌های به نام «اسیران آزادی» نام برد. همچنین حضور فعال کردها در اعتراضات چه در مناطق کردنشین «حسکه» و «قامشلی» و چه در محلات کردنشین دمشق پایتخت سوریه، نشان از برجسته شدن هر چه بیشتر نقش کردها در تحولات اخیر سیاسی سوریه دارد. مهم‌تر از همه حضور فعال اپوزیسیون کرد سوریه در نشست استانبول است.

در تاریخ ۲۷ تیر سال ۱۳۹۰ در استانبول ترکیه همایشی از مخالفان بشار اسد، رئیس جمهوری سوریه، برگزار شد که در آن همه طیف‌های اپوزیسیون شرکت داشتند. کردها در اجلاس

استانبول پرچم کردستان را بلند کردند و در پاسخ به اعتراض دیگران گفتند که شما نیز پرچم ترکیه را بلند کرده‌اید! یکی از علل تردید کردهای سوریه در ادامه دادن به همکاری با دیگر مخالفان را می‌توان سیاست ترکیه در قبال آشوب‌های سوریه دانست (شرق نیوز، ۲۷/۴/۱۳۹۰).

بعد از مداخله‌ی آشکار ترکیه در امور داخلی سوریه، «جلال طالبانی» و «مسعود بارزانی»، دو رهبر کرد عراقی، به‌شدت از سوریه حمایت کردند و نخست وزیر عراق نیز حاضر نشد با مداخله‌ی ترکیه همراهی نشان دهد و حتی قراردادی برای ارسال ماهیانه ۱۵۰ هزار بشکه نفت برای کاهش مشکلات اقتصادی سوریه امضا کرد و گروهی متشکل از ۱۵۰ تاجر سوریه ای را به حضور پذیرفت تا مناسبات اقتصادی میان دو کشور افزایش یابد. این در حالی است که تا مدتی پیش، «نوری المالکی» سوریه را به ارسال خرابکار و سلاح به عراق متهم می‌کرد (پرس تی وی، ۳ مرداد ۱۳۹۰). به‌نظر می‌رسد، کردهای سوریه با درک صحیح شرایط فعلی این کشور و با توجه به وضعیت کلی اکراد منطقه‌ی خاورمیانه، راه رسیدن به اهداف کلان خود را در اصلاحات حکومت فعلی دنبال خواهند نمود و در مورد تغییر حکومت، چندان خوش‌بین نیستند.

۵) مشکلات اقتصادی

تحریم‌های اقتصادی علیه حکومت سوریه از سال ۲۰۰۰ میلادی آغاز و در چند ماه اخیر، فشارهای اقتصادی غربی‌ها، چندین برابر شده است. دولت سوریه از چهار سال پیش با موج اعتراضات و اعتصابات سنگین روبروست و به‌همین دلیل زیر فشار شدید مالی قرار گرفته است. به‌دنبال اعتراضات مردمی و ناآرامی، اقتصاد سوریه به وضعیتی بحرانی رسیده است. اکثر کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی کندتر از معمول کار می‌کنند و به‌ویژه کارخانجات نساجی که معمولاً جزء صادرکنندگان کشور محسوب می‌شوند، با افت تولید مواجه هستند. زندگی روزمره نیز به دلیل اعتصاب، تظاهرات و البته تدابیر شدید امنیتی مختل شده است. در این شرایط، بعید نیست که برخی مواد غذایی ضروری کمیاب شود. از طرف دیگر، تمام پروژه‌های سرمایه‌گذاری خارجی متوقف شده و پول سوریه تحت فشار قرار گرفته است. به دلیل فرار

سرمایه‌ها از کشور که معادل حدود ده میلیارد دلار برآورد می‌شود، ارزش لیره سوریه نیز کاهش یافته است (www.irna.ir).

از نظر نگارندگان آنچه در سوریه می‌گذرد، متأثر از ساختار اقتصادی سوریه نیست، بلکه بحرانی است که از سوی برخی کشورهای منطقه و غربی‌ها به دمشق تحمیل شده است. در همین راستا، آمریکا و کشورهای غربی، با تشدید تحریم‌های اقتصادی تلاش می‌کنند، اوضاع درونی سوریه را به هم بریزند.

علاقه ژئوپلیتیکی بازیگران در سوریه

تحولات مربوط به سوریه، برآیند تعامل و تقابل قدرت میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. در این میان چند بازیگر برجسته و عمده وجود دارند که به تفصیل به نقش آنها در این تحولات می‌پردازیم. اولین بازیگر رژیم صهیونیستی است که نقش سکوت را ایفا می‌کند هرچند که بحث‌های داخلی در رژیم صهیونیستی نگرانی از به هم ریختگی در سوریه را نشان می‌دهد. با این حال، پس از آغاز ناآرامی‌ها برخی از مقام‌های رژیم صهیونیستی نیز بلافاصله واکنش نشان دادند. «آویگدور لیبرمن»، وزیر خارجه‌ی تندرو این رژیم خواهان آن شد که جامعه‌ی جهانی با رژیم اسد نیز همچون رژیم قذافی رفتار کند (www.khorasannews.com). اما اندکی بعد سکوت در قبال رویدادهای سوریه به رویکرد غالب در میان مقام‌ها و نهادهای رسمی رژیم صهیونیستی بدل شد. به نظر می‌رسد رژیم صهیونیستی قاعدتاً باید از تضعیف جریان مقاومت اسلامی خوشحال باشد، لاجرم نمی‌توان تردید را در نوع رفتار و بیانات مقامات این کشور مشاهده نکرد. به‌ویژه این که صهیونیست‌ها در قبال آینده‌ی نظام سوریه و شکل‌بندی‌های آتی در این کشور تصور خاصی ندارند و حضور مسلحانه جنبش‌های سلفی در سوریه و احتمال قدرت گرفتن این گروه‌ها یا اخوان المسلمین در این کشور آنها را دچار تردید نموده است. به عبارت دیگر، این رژیم سود برافتادن حکومت اسد در سوریه را بیشتر از زیان‌ها و تبعات احیاناً تهدیدآمیز آن نمی‌بیند و از این رو، خویشترداری و سکوت آن بیش از ملاحظات تاکتیکی به تعاملات راهبردی مربوط می‌شود.

همچنین رژیم صهیونیستی این نقش را پذیرفته که در مورد تحولات سوریه نباید وارد شود چون ممکن است هرگونه مداخله در این امر سایر محاسبات را به هم بریزد.

«یوئیل گوجانسکی»، محقق مرکز تحقیقات قومی تل‌آویو نوشت: «اقدام عربستان و تحرکاتش در منطقه در مقابله با سوریه، مسأله‌ی توجه به حقوق بشر و حفظ آن در سوریه نیست، بلکه ریاض به این وسیله تلاش می‌کند با تشکیل ائتلافی سنی - ضد ایرانی از گسترش نفوذ ایران در منطقه جلوگیری کند. این موضع‌گیری عربستان دلیل بر این امر است که عربستان در اندیشه‌ی افزایش قدرت منطقه‌ای خویش بوده و در اندیشه‌ی تشکیل ائتلاف‌های جدیدی در خاورمیانه است که با منافع این کشور هم‌خوانی داشته و حافظ این منافع باشند». از دید عربستان سرنگونی اسد به معنای از بین رفتن مهم‌ترین متحد ایران در منطقه است و تهران با سرنگونی نظام حاکم بر دمشق بسیار تضعیف خواهد شد، عاملی که زمینه را برای عربستان سعودی مهیا می‌کند تا رهبری ائتلافی سنی طرفدار و هم پیمان با غرب را برعهده بگیرد، البته به شرط آن‌که سنی‌ها در سوریه قدرت را بدست بگیرند و تشکیل این ائتلاف از این جهت برای ریاض بسیار مهم می‌نماید، چون «آل سعود» تاکنون در تشکیل ائتلافی ضدایرانی ناکام بوده‌اند. البته ریاض برگه‌ها و امکانات دیگری در اختیار دارد که به تدریج و یک به یک در مقابل سوریه آنها را به کار گرفته و خواهد گرفت. این برگه‌ها دربرگیرنده امکانات مالی، رسانه‌ها، گروه‌های سیاسی و حامیان اهل سنت این کشور در لبنان و یا استفاده از برگه‌ی سلفی‌ها در مناطق مختلف جهان اسلام است. همچنین یکی از اصلی‌ترین ابزارهای در اختیار آل سعود حربه‌ی اختلافات طایفه‌ای و مذهبی است که به واسطه‌ی این ابزار می‌تواند به راحتی تحریکاتی را ایجاد کند.

قطر به‌عنوان دیگر بازیگر فعال عربی منطقه، سعی کرده است که در دیپلماسی منطقه‌ای خود، نقشی فعال و پویا داشته باشد. وقتی به موضع‌گیری‌های قطر در ماه‌های اخیر نگاه کنیم در می‌یابیم که این کشور تاکنون از جنبش‌های مردمی در کشورهای مختلف حمایت کرده است. بسیاری از کشورهای عربی نیز قطر را به دلیل فعالیت‌های خیری شبکه‌ی الجزیره، به تحریک مردم کشورهای عربی به قیام علیه دولت‌هایشان متهم می‌کنند. بنابراین، موضع این کشور در قبال

تحولات کشورهای عربی روشن بوده است. این موضع‌گیری‌ها نیز متفاوت از مواضع دیگر کشورهای عربی بوده است که عموماً از تحولات در کشورهای عربی خشنود نبودند.

بنابراین، قطر در راستای همین موضع‌گیری مستقل خود، با دیگر کشورهای منطقه در مورد مسائل سوریه همراهی نکرد. اغلب کشورهای عربی در اعتراض به کشتار مردم سوریه توسط حکومت این کشور سفرای خود را از این کشور فراخواندند و این خشونت‌ها را تقبیح کردند. با توجه به این مسائل به نظر می‌رسد قطر تلاش کرده است با ایران نیز در مورد مسائل سوریه رایزنی‌هایی داشته باشد (www.irdiplomacy.ir).

اما از نظر نگارندگان مقاله، قطر در مورد سوریه، تلاش خواهد کرد موضع یکسانی با دیگر کشورهای عربی اتخاذ کند و از جنبش مردمی در این کشور حمایت کند. به این دلیل به نظر می‌رسد، ایران و قطر در این مورد چندان اشتراک نظر نداشته باشند.

در تعامل بین بازیگران، شاید مهم‌ترین نقش، نقش دیپلماتیک باشد که ترکیه آن را به‌عهده گرفته است. دلیل این امر واضح است؛ میان آمریکا و ترکیه درباره مسأله‌ی سوریه هماهنگی وجود دارد و این هماهنگی نشان‌دهنده‌ی نقش سیاسی دیپلماتیک و هماهنگ‌کنندگی خاصی است که آنکارا در تحولات مربوط به سوریه داراست. با این اوصاف، هماهنگی مواضع ترکیه با آمریکا و سعی در جلب نظر مساعد اعراب برای تحت فشار گذاشتن دولت سوریه، نخستین نشانه‌ی آشکار از نقش جدیدی است که ترکیه برای خود در منطقه متصور است (گل‌وردی، ۱۳۹۰). آشکار است که ترکیه با ورود به بحران سوریه در پی ارتقای منزلت و نقش راهبردی خود در منطقه است.

البته نمی‌توان همه نقشی را که ترکیه ایفا می‌کند الزاماً متأثر و در راستا و هم‌سوی با منافع سایر بازیگران قلمداد کرد. در عین حال باید به این واقعیت توجه کنیم که موضع‌گیری ترکیه در قبال تحولات سوریه می‌تواند نقطه‌ی عطفی در فرایند نقش‌آفرینی جدید ترکیه در منطقه باشد؛ جایی که ترکیه از نقش میانجی‌گرانه و پشتیبان خارج شده و سعی در مداخله‌جویی دارد. که این امر نیازمند وقوع شرایطی است که عدم تحقق آن، آینده‌ی موفقیت سیاست جدید خارجی ترکیه را در حاله‌ای از ابهام قرار خواهد داد.

در ارتباط با انگیزه و اهداف سیاست خارجی خاورمیانه‌ای روسیه، ملاحظاتی قابل تأمل وجود دارد که به آن اشاره می‌کنیم. مسکو، سوریه را نقطه‌ی نفوذ خود در خاورمیانه می‌داند. به عبارت دیگر، منافع روسیه در سوریه بسیار بیشتر از هر نقطه‌ی دیگری در منطقه‌ی عربی است. همسایگی‌اش با رژیم صهیونیستی، متحد بلامنازع غرب، مجاورتش با عراق، لبنان، اردن و عربستان باعث شده است تا سوریه به مثابه دروازه‌ی ورود به جهان عرب از یک سو و منافع دنیای غرب از سوی دیگر قلمداد شود. جدای از همه اینها، روسیه در سوریه حضور مؤثر دارد. در اختیار داشتن بندر «طرطوس» و پهلوگیری کشتی‌های روسی در آن و همچنین روابط سنتی بسیار نزدیک دمشق - مسکو باعث شده است تا روسیه به سوریه به چشم یک قلمرو نگاه کند.

از سویی، اگر نگاهی به سیر تحولات منطقه از سال ۲۰۰۰ تاکنون بیندازیم به روشنی می‌بینیم که روسیه یک به یک جایگاه‌های حضور خود را در منطقه از دست داده و سوریه آخرین نقطه‌ی نفوذ روسیه در خاورمیانه‌ی عربی محسوب می‌شود. در سال ۲۰۰۳ پای روسیه به‌طور کامل در عراق قطع شد. پس از آن در لبنان نیز به واسطه‌ی خروج نیروهای «سوری» از این کشور حضور روسیه در آن کشور نیز از میان رفت. در فلسطین با دوپارچه شدن آن و حمایت بی‌شائبه‌ی غرب از حکومت خودگردان و عدم اجازه به آن برای نزدیکی به روسیه حضور مسکو در قضیه‌ی فلسطین نیز بسیار کم‌رنگ شد. در تونس با رفتن «زین‌العابدین بن‌علی» باز هم این روس‌ها بودند که نفوذشان را در این کشور از دست دادند. در لیبی نیز پس از سقوط قذافی هیچ اجازه‌ای به حضور شرکت‌های روسی در لیبی داده نشد تا نفوذ مسکو بیش از پیش در لیبی کم‌رنگ شود. اکنون سوریه برای روسیه آخرین جبهه‌ی حساس منطقه‌ای محسوب می‌شود. کما این‌که، این موقعیت راهبردی مورد توجه بسیار غرب نیز هست. این مسئله باعث می‌شود تا مقاومت روسیه در برابر غرب بیش از پیش افزایش یابد.

افزون بر این روسیه هیچ تصور روشنی از فضای بعد از اسد ندارد و توی قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل توسط روسیه پیامی روشن برای غرب و امریکایی‌ها دارد. توی

روسیه در حقیقت به معنای حمایت از اسد نبود؛ بلکه به معنای حمایت همه‌جانبه از منافع مسکو در خاورمیانه و جهان عرب بود، حتی اگر این حمایت به سرخوردگی جهان عرب منجر شود. چین نیز همگام با روسیه، قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل علیه سوریه را وتو کرد. به نظر می‌رسد در ارتباط با انگیزه و اهداف سیاست خارجی خاورمیانه‌ای چین، ملاحظاتی قابل تأمل وجود دارد که عبارتند از:

- رویارویی با سیاست یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده (این کشور با رویکرد چندجانبه‌گرایانه‌ی خود عزمی جدی برای مقابله با نظام تک‌قطبی مورد نظر ایالات متحده داشته است و نمود عینی این سیاست را می‌توان در تحولات اخیر پیمان شانگهای مشاهده نمود)؛
- دستیابی به نقش بین‌المللی به‌عنوان بازیگر جهانی؛
- ایجاد و بسط روابط اقتصادی با کشورهای منطقه.

در این بین جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان یکی از بازیگران مؤثر منطقه‌ای، از همان ابتدا با اعلام حمایت از حرکت‌های مردمی در کشورهای منطقه بالادست تونس، مصر، لیبی، یمن و بحرین، «بیداری اسلامی» را منشأ شروع این حرکت‌ها اعلام و خواستار احترام دولت‌ها نسبت به مطالبات مشروع مردمی و پایان دیکتاتوری‌ها شد. موضع جمهوری اسلامی ایران در قبال سوریه، حمایت از هرگونه اصلاحات به نفع مردم این کشور و مخالفت با دخالت امریکا و کشورهای دنباله‌رو آن، در مسائل داخلی سوریه است (www.khamenei.ir). به‌علاوه، هدف اصلی جمهوری اسلامی، حفظ خط مقاومت در منطقه است، چراکه سوریه از مقاومت فلسطین و مقاومت اسلامی لبنان حمایت می‌کند.

بنابر آنچه بحث شد، مشخص می‌شود که سوریه در بین بازیگرانی قرار گرفته است که اغلب خواهان تضعیف یا سرنگونی دولت اسد از صحنه‌ی سیاسی سوریه هستند. دمشق که مشکلات خط مقدم مبارزه با رژیم صهیونیستی را دارد، هم‌اکنون با وجود گرفتارشدن در زنجیره‌ی بحران‌ها تلاش می‌کند با اتکا به ملت و اصلاحات اساسی، این سلاح برنده (مردم) را از دست دشمن خارج کند و با جدا کردن عناصر شورشی جدا شده از مردم، آنها را تضعیف

نموده و ابتکار عمل را از دست بازیگران مداخله‌گر بگیرد، اقدامی که دولت بشار برای انجام آن فرصت اندک دارد و فشار زیادی را باید تحمل کند.

تجزیه تحلیل و نتیجه‌گیری

سوریه، بنا به ماهیت خود، بیشترین امکان برهم زدن وضع موجود را در اختیار بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای قرار می‌دهد. این کشور سکان نفی هرگونه مصالحه در درگیری اعراب و رژیم صهیونیستی را در دست گرفته و هرگونه تلاش ایالات متحده را در این زمینه بی‌اثر کرده است. همچنین، محور مقاومت ایران - سوریه پس از گذشت حدود سه دهه رابطه‌ای فعال، همچنان پابرجا مانده است. استمرار این رابطه گویای آن است که این پیوند، رابطه‌ای بیش از پیمانی تاکتیکی است.

افزون بر این، درحال حاضر دمشق از دو جبهه‌ی داخل و خارج مورد تهدید قرار گرفته و در این میان تنها ایران به صورت مطمئن از این دولت حمایت کرده است. روسیه و چین نیز به خاطر رویکرد راهبردی که در حمایت از اسد مطرح کرده‌اند، قطعنامه‌های ضد سوری شورای امنیت را وتو کرده‌اند. لاجرم، مجموعه‌ی تحولات داخلی و بین‌المللی مربوط به سوریه نشان می‌دهد که دولت سوریه باید ضرورت تغییر را درک کند. پس تداوم ثبات و امنیت در سوریه به‌عنوان کشوری مهم در خط مقاومت علیه رژیم صهیونیستی لزوم اصلاحات در این کشور را دوچندان می‌کند. بنابراین، طرح‌هایی که امروز وجود دارد این امکان را می‌دهد که قبل از آن‌که شرایط برای طرح‌های سیاسی به نقطه‌ی بدون بازگشت برسد و بدون وقوع جنگ داخلی و طائفه‌ای که هزینه‌های زیادی برای خود سوریه و منطقه به بار می‌آورد، بحران به نحوی حل و فصل شود.

اما آیا هیچ جایگزینی برای وضع موجود وجود ندارد؟ به نظر شش جایگزین قابل تصور است:

(۱) بقای رژیم فعلی و انجام اصلاحات در راستای منافع ملی؛

(۲) روی کار آمدن لیبرال‌ها و طرفداران غرب؛

۳) روی کار آمدن سلفی‌های تندرو؛

۴) روی کار آمدن حکومت هم‌سو با جریان محافظه‌کار منطقه (مانند جریان اخوان‌المسلمین که در مصر و تونس شکل گرفت)؛

۵) تجزیه‌ی سوریه؛

۶) وارد شدن جنگ خارجی برای وحدت ملی.

از بین شش گزینه‌ی فوق، گزینه‌های پنجم و ششم را می‌توان کاملاً غیر محتمل دانست. زیرا واقع شدن هر کدام از اینها به منزله‌ی شکست فاحش سیاست غربی و کشورهای محافظه‌کار هم‌سو با این سیاست است، واقعه‌ای که هر دو گروه هزینه زیادی برای رخ ندادن آن صرف خواهند نمود. خطر واقعی، که سیاست ایالات متحده باید آنرا پیش‌بینی کند از گزینه‌های سوم و چهارم ناشی می‌شود، خطری که رژیم صهیونیستی نیز اهمیت آنرا به‌خوبی درک کرده و نگرانی خود را از این موضوع، بارها به سیاستمداران امریکایی گوشزد کرده است. از نظر ایران این رخداد ناخوشایند بوده و زمینه را برای بستن دروازه‌های شام بر روی این کشور و گسست پل مقاومت آماده می‌کند. برای جلوگیری از چنین وضعیتی، ایالات متحده پیدایش گزینه‌ی دوم را تشویق خواهد نمود، که با در نظر گرفتن شرایط حاضر دور از انتظار به‌نظر می‌رسد. اما در شرایط فعلی و با ارزیابی گزینه‌های محتمل برای آینده‌ی سوریه، بقای حکومت فعلی به‌شرط پذیرش و اجرای اصلاحات بر اساس خواسته‌ی ملت سوریه محتمل‌ترین گزینه‌ی پیش‌رو خواهد بود. در مجموع از آن چه ذکر شد می‌توان گفت که مورد سوریه برای ایالات متحده، استثناست. این استثنا ناشی از پیچیدگی‌های راهبردی، رادیکال شدن تحولات در سوریه و تعدد بازیگران داخلی، بازیگران منطقه‌ای و بازیگران بین‌المللی در مسأله‌ی سوریه بوده و ایجاد تعادل بین نیروهای متضاد در قضیه‌ی سوریه کار چندان ساده‌ای نیست.

منابع

فارسی

- ۱- اخباری، محمد و عبدی، عطاءالله، (۱۳۹۰)، «پژوهش‌های جغرافیای انسانی»، تهران، شماره ۷۵، بهار.
- ۲- اکبری، حسین، (۱۳۸۷)، «بازی با آتش: استراتژی آمریکا در خاورمیانه»، تهران، نشر شمیم طویی.
- ۳- پژوهشکده تحقیقات اسلامی، «جنبش‌ها و نهضت‌های سیاسی اسلام معاصر»، انتشارات نشر زمزم هدایت، بی‌تا.
- ۴- حاجی یوسفی، امیر محمد، (۱۳۸۴)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای»، انتشارات وزارت خارجه.
- ۵- دهشیار، حسین، (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا»، چاپ اول، تهران.
- ۶- روزنامه‌ی مشرق، «تلاش سلفی‌ها برای تشکیل امارت در سوریه»: ۱۳۹۰/۲/۲۵
<http://www.mashregnews.ir/fa/news/۴۶۰۴۴>
- ۷- ساجدی، سید محی‌الدین، «ناکامی ترکیه در بحران سوریه»، پرس تی وی ۱۳۹۰/۵/۳
presstv.ir/detail/fa/190716.html
- ۸- «سیاست خارجی توسعه‌گرا» (۱۳۸۷)، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- ۹- سیف زاده، حسین، (۱۳۸۲)، «مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی»، نشر وزارت امور خارجه.
- ۱۰- کمیجان، هر ایرد، (۱۳۷۰)، «جنبش‌های اسلامی معاصر»، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان.
- ۱۱- گل‌وردی، عیسی، (۱۳۹۰)، «تلافی منافع آمریکا و ترکیه در منطقه با تأکید بر سوریه»، تابناک، شهریور
<http://www.tabnak.ir/fa/news/189031>
- ۱۲- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۱)، «جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی»، تهران، سمت.
- ۱۳- میرحیدر، دره، (۱۳۷۴)، «جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا»، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۴- «میزگرد تحولات جدید ژئوپلیتیک منطقه‌ای و امنیت ملی خاورمیانه»، (۱۳۷۷)، تهران، ش ۱۴ و ۱۵.

۱۵- هانی‌زاده، حسن، «چشم‌انداز روابط کردها با دولت در سوریه»، کرد پرس،
<http://kurdpress.com/Fa1390/7/22>

انگلیسی

- 16- BP Statistical Review of World Energy (2011), (<http://www.bp.com>).
- 17- Braden, Kathleen and FM.Shelley, (2000), "*Engaging Geopolitics*". Pearson Education Limited.
- 18- "*Countries of the World and Their Leaders Yearbook*", (2010), Printed in the United States of America 1 2 3 4 5 6 7 13 12 11 10 09.
- 19- <http://irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/15795/>(قطر در جستجوی نقشی سازنده در منطقه).
- 20- <http://irna.ir/News/30790591>
- 21- <http://www.khamenei.ir>
- 22- Rivlin, Paul, (2005), "*The Russian Economy and Arms Exports to the Middle east*", The Jaffee Center for Strategic Studies (JCSS), Memorandum No. 79.
- 23- The U.S. national security strategy document on May, 27, 2010 (www.whitehouse.gov)
- 24- www.khorasannews.com/News.724747 ۱۴ فروردین ۱۳۹۰ برابر با سوم آوریل ۲۰۱۱

A Geopolitical Analysis of Syria: A Background for Formulating IRI's Foreign Policy in the Middle East

Kazem Zowghi Barani and Ruhollah Ghaderi Kangavari and Mohammad Reza Forati

ABSTRACT

The present article addresses Syrian geopolitical events in the Middle East, displaying where our country stand against these developments. While explaining the geopolitical developments in the region, this writing seeks to describe how these changes affect the role that the actors play in this field. These fall into a few categories. Actors like Iran, Saudi Arabia and Turkey that are traditionally recognized to have played an effective role as regional actors, and it appears to be incumbent on not only the regional countries, but also on the global powers to safeguard their vital interests as a substantive requirement for establishing regional peace and security. Other countries in the region are the second group whose role is studied in this research. The second group includes supra-regional actors whose acting and views have an effect on the regional events and developments. It follows that a broad and deep understanding of Syrian developments against a background of factors that are considered to be geopolitically favorable and unfavorable, together with a knowledge of backgrounds and approaches necessary for promoting opportunities and countering different challenges that threaten an effective presence on the part of the Islamic Republic of Iran in the Middle East developments will bring higher interests and lower costs. This research uses a descriptive-analytical method, collecting the required data from printed material in books, specialized magazines, and articles, as well as from the information on the internet.

KeyWords: *the Geopolitics of Syria; Middle East; Iran; regional developments.*

The Role Played by Geopolitical Straits in Iraq's Belligerent Strategy

Chamran Bouye, Morad KavianiRad, and Reza Joneydi

ABSTRACT

Every country sets out to formulate a geopolitical strategy in linking with other regional and transregional powers in order to promote national power, as well as meet their planned objectives. In so doing, political entities have sought to, on the one hand, overcome their geopolitical straits (resources and land limitations), and to, on the other hand, increase their geopolitical weight, by way of capturing or penetrating the territories which have the capacity of being a geopolitical supplementary for them. Geopolitical straits will place countries in a better position in which they inevitably adopt corrective strategies akin to war, in order to improve their spatial/territorial positions. Due to its artificiality structural qualities, Iraq inherits major geopolitical straits including its southern ends in the Persian Gulf which make it suffer from an inconvenience in accessing free waters. Hence, Iraq has invariably been seeking to find a way out of its geopolitical dilemma, both in the *B'aathist* regime, and in the newly established government. As a part of this, Iraq fought two regional wars with Iran and Kuwait in the time of Saddam Hussein. Again, both after the collapse of Saddam, and in the time of the new government, Iraq's geopolitical straits once again intensified Iraq's border tensions with Iran and Kuwait. This article addresses the idea that Iraq's geopolitical straits which make it difficult to have easy access to free waters, have caused the rulers in Baghdad to define their geopolitical strategy in terms of territorial development, and vital spatial development, both in the *B'aathist* regime, and in the newly established government.

KeyWords: *Iraq; geopolitical strait; geopolitical strategy; vital space; war.*

Turkmenistan's Geopolitical Behavior against Iran A Horse Riding along the Edge of a Blade

Reza Joneydi

ABSTRACT

After the collapse of the Soviet Union, and the emergence of the new republics of Central Asia, an always asked question was, "What approach will these countries adopt against Iran?". Considering the more sustainable role played by geopolitical factors and considerations compared with other factors that determine how countries behave in practice, this article aims at evaluating Turkmenistan's geopolitical behavior against the Islamic Republic of Iran.

The results of this research show that Turkmenistan will invariably adopt a conservative and peaceful model of behavior through considering the entire geopolitical opportunities and threats of its own. On the contrary, it will not consider IRI considerations in some fundamental considerations such as energy transit and determining the legal regime of the Caspian Sea that determines Iran's key role in the future of the region.

KeyWords: *geopolitics; Turkmenistan; Iran; geopolitical relationship; interactional behavior.*

The Intellectual and Material Dimensions in Anti-Geopolitical Reactions

Eskandar Moradi

ABSTRACT

Present article aims at contributing to the understanding of anti-geopolitical reactions and its intellectual and material dimensions. By saying intellectual dimension, we mean theorizing, and by material practice. Anti-geopolitical reactions in different periods of geopolitical order are different. Geopolitics means the feedback obtained through the discourses on dominance. It may have different forms, varying from those produced by open minded intellectuals through strategies and techniques in social movements. Conventionally, anti-geopolitical strategies and tactics are justified by open-minded people conducting different discourses. The logic of geopolitics and that of anti-geopolitics in theoretical fields and practice are similar. Geopolitics is legitimized through discourse (power), and anti-geopolitics through anti-discourse (resistance). The geographical field of anti-geopolitics is a function of geopolitics. Geopolitics both acts inside the borders of the state and exceeds beyond the borders. The anti-geopolitical open-mindedness is sometimes associated with the structural changes of power inside the borders, and sometimes takes place in the wake of fundamental changes in international political economy and the international politics. From the methodological point of view, Michel Foucault's approach is to the knowledge-power interplay called the genealogy of knowledge.

KeyWords: *anti-geopolitics; the intellectual dimension; the material dimension; discourse; power; resistance; geneology.*

A Measurement of the Factors that Cause Geopolitical Convergence between Iran and the Member States of Persian Gulf Cooperation Council, and the Options to Counter It

Abbas AliPur, Ali BakhtiyarPur, and B'arat Faraji

ABSTRACT

This article seeks to measure the factors that cause convergence between Iran and the member states of Persian Gulf Cooperation. It uses survey method of research, having the theory of organic solidarity as the basis of its research methodology. Its data collection tool is questionnaires and data analysis method by using SPSS software. Totally, fifteen factors were assessed to cause convergence between Iran and the member states, from among which religious and ideological divisions, different versions of the concept of security, Iranophobia, nationalism, territorial divisions, and Iran's increased power can be cited respectively. Four parameters were measured to have effects, which are respectively, military-security, social-cultural; political-diplomatic, and economic parameters. The results of this research show that there is a litany of factors and parameters with different functions that play a role in creating convergence between Iran and those member states. A few factors which have an endogenous nature are particular to the region itself, and a few others are created due to the geopolitical role that the interfering system plays in the region.

KeyWords: *Persian Gulf Cooperation; geopolitical convergence; religious and ideological divisions; Iranophobia; security.*

The Policy of Democracy Promotion in US Post-Cold War Administrations

Seyyed Asghar KeyvanHosseini and Raheleh Jom'ehZadeh

ABSTRACT

Democracy promotion refers to a special part of America's liberal policies especially in the years after the Cold War. In this article, the most important common grounds between three U.S. Administrations after Cold War- namely Clinton, Bush, and Obama in the domain of democracy- are studied. It also emphasizes that this kind of software orientation has gradually become more deeply linked with each administration's security considerations in which the leaders of each state have tried to provide the background needed to overcome the intended security concerns especially in relation with Middle East and Islamic regions under the policy of democracy promotion.

KeyWords: *democracy promotion; fighting terrorism; defense-security considerations; democratic peace.*

Rethinking the Concepts and Foundations of Political Geography and Geopolitics in the Postmodernism Paradigm

Zahra PishghahiFard and Vahid Kiani


ABSTRACT

Scientific research is a litany of regular activities which address questions raised in the mind of researchers, based on a specified theoretical view, which is itself influenced by a specified methodology. In any theory or paradigm, there are three elements; namely, ontology, epistemology and methodology. The systematic relationship among these three elements can culminate in the presentation of a research of a scientific nature. Theories of political geography and geopolitics are undergoing a transition into a new phase, evolving gradually into a perfected state. Firstly, new concepts and terminology such as international political economy, feminism, the environment, critical geopolitics, general geopolitics, and globalization, are raised in the discussions of political geography and geopolitics. Secondly, some concepts and ideas prevalent in political geography and geopolitics, such as government, sovereignty, borders, security, minority rights and human rights, have been defined in a new manner. The present article seeks to show how the developments in existing methodologies and epistemologies applied in political geography and geopolitics, have led to a well-developed structure of theory in political geography and geopolitics. As a part of this process, it deals with the role played by the theories of postmodernism in such fields.

KeyWords: *postmodernism; critical geopolitics; methodology; epistemology; discourse.*

Table of Contents

The Journal of Defense Policy, Vol. 20, Serial No. 77, Winter 2012

| Title | Page |
|---|-------------|
|  Articles | |
| Rethinking the Concepts and Foundations of Political Geography and Geopolitics in the Postmodernism Paradigm..... | 9 |
| <i>Zahra PishghahiFard</i> <i>Vahid Kiani</i> | |
| The Policy of Democracy Promotion in US Post-Cold War Administrations..... | 33 |
| <i>Seyyed Asghar KeyvanHosseini</i> <i>Raheleh Jom'ehZadeh</i> | |
| A Measurement of the Factors that Cause Geopolitical Convergence between Iran and the Member States of Persian Gulf Cooperation Council, and the Options to Counter It..... | 55 |
| <i>Abbas AliPur</i> <i>Ali BakhtiyarPur</i> <i>B'arat Faraji</i> | |
| The Intellectual and Material Dimensions in Anti-Geopolitical Reactions..... | 85 |
| <i>Eskandar Moradi</i> | |
| Turkmenistan's Geopolitical Behavior against Iran A Horse Riding along the Edge of a Blade..... | 127 |
| <i>Reza Joneydi</i> | |
| The Role Played by Geopolitical Straits in Iraq's Belligerent Strategy..... | 161 |
| <i>Chamran Bouye</i> <i>Morad KavianiRad</i> <i>Reza Joneydi</i> | |
| A Geopolitical Analysis of Syria: A Background for Formulating IRI's Foreign Policy in the Middle East..... | 195 |
| <i>Kazem Zowghi Barani</i> <i>Ruhollah Ghaderi Kangavari</i> <i>Mohammad Reza Forati</i> | |

English Abstracts

Seyyed Saadat Hosseini Damabi

Editorial, Advisory and Examiner Board of The Journal of Defense Policy

Editorial Board

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| Dr. Ali Akbar Ahmadiyan | Dr. Mohammad Ibrahim Sanjaghi |
| Dr. Mohammad Hossein Afshordi | Dr. Seyyed Yahya Safavi |
| Dr. Homayoon Elahi | Ali Reza Farshchi |
| Dr. Bahador Aminian | Dr. Jahangir Karami |
| Dr. Hossein Hosseini | Dr. Manoocher Mohammadi |
| Dr. Hossein Dehghan | Dr. Parviz Mir Abbasi |
| Dr. Ebrahim Mottaghi | Dr. Seyyed Jalal Dehghani |
| | Dr. Hossain Alaei |

Examiner Board

| | |
|-------------------------|-------------------------------|
| Dr. Hossein Ardestani | Dr. Hossein Zarif Manesh |
| Seyyed Ali HosseiniTash | Dr. Asghar Gha'edan |
| Dr. Mohsen Rezaee | GholamReza Mehrabi |
| Akbar RamezanZade | Sayyed Hossein Mohammadi Najm |
| Dr. Allah Morad Seif | |

Advisory Board

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| Dr. Hadi Morad Piri | MohammadHossein Ghanbari Jahromi |
| Seyyed KamaloddinMohammad Rafi'ee | Ahmad MohammadZadeh |
| Dr. MohammadAli Sobhani | Dr. Abbas Mehri |
| Ahmad GholamPur | Mahdi NattaghPour |

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

The Journal of Defense Policy

***The Scientific and Promotional Journal
of Center for Defense Studies and National Security,
affiliated to Imam Hossein (P.B.U.H) University***

Vol. 20, No. 1, Winter 2012, Serial No. 77 (ISSN-1025-5087)

Proprietor: Imam Hossein
Comprehensive University, the Centre
for Defense Studies and National
Security

Chairman Manager: Ali Reza Farshchi

Editor: Dr. Seyyed Yahya Safavi

Managing Editor: Ali Ghanbarzadeh

Typesetter and Typographer: mohammad
hossain saadat

Observer of Publication: Andishgah-e
Elmo-San'ate Jahan-e Moaser

Lithograph, Publication and Bookbinding:
Shakib Publications

Address: the Centre for Defense Studies
and National Security; Imam
Hossein^(PBUH) Comprehensive
University

Tel: +9821-77105765

Fax: +9821-77105747

P. O. Box: 16765-3459 Tehran, Iran

Book Store: the Centre for Defense
Studies and National Security; Imam
Hossein^(PBUH) Comprehensive
University; Shahid Babaie Exp way,
Tehran, Iran.

Tel: +9821-77105741 & 42